



موعظہ بالاسی کوہ

نویسنده: کوک راہیان



نام کتاب

موعظہ بالایی کوہ

نویسنده: لوک رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱	پیش گفتار:.....
۳	حقیقت موعظه بالای کوه:.....
۳	سایه‌های کتاب مقدسی چیست؟.....
۶	کوه سینا سایه موعظه بالای کوه:.....
۷	رسولان عهد:.....
۱۰	سخن گفتن خدا با قوم:.....
۱۱	اعطای شریعت:.....
۱۴	کلام خداوند در عهد جدید:.....
۱۵	خوشا به حالها:.....
۱۷	مسکینان:.....
۲۳	ماتمیان:.....
۲۸	حلیمان:.....
۳۰	گرسنگان و تشنگان عدالت:.....
۳۶	رحم کنندگان:.....
۳۹	پاکدلان:.....
۴۳	صلح کنندگان:.....
۴۵	زحمتکشان برای عدالت:.....
۴۷	جایگاه پیروان:.....
۴۸	مانند نمک در جهان:.....
۵۲	مانند نور در جهان:.....
۵۵	جایگاه کلام خدا:.....
۶۹	احکام عهد جدید:.....
۷۱	خشم و صلح با برادر:.....
۷۸	صلح با مدعی:.....

۸۱	زنای روحانی:
۸۶	حکم دنیا بهتر از عقوبت داوری:
۹۲	طلاق:
۹۵	سوگند خوردن:
۹۷	رفتار متقابل:
۱۰۲	محبت و احسان به دشمنان:
۱۰۶	سفارشهای روحانی:
۱۰۶	صدقه دادن:
۱۰۸	دعا کردن:
۱۱۳	روزه گرفتن:
۱۱۵	ثروت اندوزی:
۱۱۹	دید روحانی:
۱۲۱	اطاعت نادرست:
۱۲۳	پرهیز از اندیشه دنیا:
۱۲۸	حکم نکردن:
۱۳۲	عیبجویی نکردن:
۱۳۳	نگاه داشتن حرمت مقدّس:
۱۳۶	چگونه یافتن نیازها:
۱۳۹	چگونگی در حیات:
۱۴۴	انبیای کذب:
۱۵۴	اعتبار در نزد خداوند:
۱۵۶	سخن پایانی:

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

در بابهای پنجم الی هفتم از انجیل متی با یک صحنه بسیار خاص برای مسیحیان
مواجه می شوید که به موعظه بالای کوه شهرت یافته. در این صحنه بر بالای کوهی، خداوند
عیسی مسیح در پیش شاگردان، و جماعت عظیمی که از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و
یهودیه و آن طرف اُردُن که در عقب او آمده بودند، بلند می شود و سخنانی ایراد می کند
که فوق العاده مهم و تعمق برانگیز است.

در صورت ظاهر، این بیانات خداوند سخنان بسیار زیبایی است که به شاگردان و
حاضرین پای کوه جهت بشارت گفته شده، اما حقیقت ماجرا بسیار شگفت انگیزتر از آن
چیزی است که ذهن انسان بتواند در وهله نخست به آن بیاندهد.

این سخنان از حیطة مؤده و خوشا به حالها فراتر رفته و با شکل گیری حالتی
دستوری، قالبی شریعت گونه و احکام اجباری به خود می گیرد و بعد از آن یکسری
سفارشهای بسیار مهم و تا حدی حیاتی را مطرح می کند؛ اما باز عمق موضوع بسیار فراتر
از این مسائل است. در حقیقت این یک موعظه در بالای کوه نبود، بلکه این اعلانیه از عهد
جدید خداوند است که حدود هزار و چهارصد سال پیش تر از آن، خدا نقش و سایه ای از
آن را در قوم اسرائیل و با به صحنه آمدن موسی ترسیم کرده بود و بعدتر مؤده آن را به
قوم داده بود.

تمام شرایط و وقایع آن روز، و گفته های خداوند، هم به لحاظ وعده های داده شده،
هم به لحاظ نکات تعلیمی، و هم به لحاظ احکام قاطع خداوند، برای تمام مسیحیان در
درجه ویژه و اهمیت بسیار خاصی قرار دارد که عدم درک درست از آن و مقید نبودن به
آنها، به طور قطع می تواند شخص را به ورطه هلاکت رهنمون سازد. لذا این سه باب از

انجیل متی، پایه و ابتدایی‌ترین احکام و آموزه‌هایی است که هر نوایمان مسیحی می‌بایست به طور دقیق، در همان سال نخست ایمانش بیاموزد.

آن چه امروزه در نهادهای کلیسایی مشهود است، بسیاری به احکام داده شده در بالای کوه اصلاً توجه نکردند، بعضیها هم از آن تعالیمی اشتباه بیرون کشیدند، و برخیها هم تفاسیر عجیب و اشتباه از آن درآوردند؛ اما بدتر از همه اینها، اکثریت هنوز نفهمیدند که در آن روز چه واقعه‌ای داشت به وقوع می‌پیوست.

این سه باب از انجیل متی، به لحاظ محتوا، وسعت مطالب، و اهمیت موضوع، آن قدر غنی، گسترده و حائز اهمیت است که می‌بایست بسیار دقیق و موشکافانه به هر یک از آنها پرداخته گردد. آن چه خداوند در بالای کوه ایراد نمود، برای مسیحیان، به مراتب بسیار با اهمیت‌تر از شریعتی است که خدا بر بالای کوه سینا به موسی و قوم اسرائیل داد، زیرا تمام آن چه بر موسی و قوم او در پای کوه سینا گذشت، سایه‌ای بود از موعظه خداوند عیسی مسیح در بالای کوه که می‌بایست محقق می‌شد.

با یک نگاه سطحی، مطالب گفته شده در بالای کوه را می‌توان به پنج دسته، تقسیم بندی کلی نمود:

- ۱- حقیقت موعظه بالای کوه؛
- ۲- خوشا به حالها؛
- ۳- جایگاه پیروان؛
- ۴- جایگاه کلام خدا؛
- ۵- احکام عهد جدید؛
- ۶- سفارشهای روحانی؛

در این کتاب سعی خواهیم نمود تا به دقت و از تمام زوایا به موعظه بالای کوه نگاه نموده و حقیقتهای آن را بیان داریم، باشد تا روح‌القدس عزیز روح فهم و معرفت خود را به جمیع ما ارزانی دارد، تا به معرفت تام خداوند رسیده و عاملان کلام او باشیم، آمین.

حقیقت موعظه بالای کوه:

برای درک درست از صحنه موعظه بالای کوه و آن چه خداوند عیسی مسیح در آن جا گفت و مکتوب گردید، لازم است تا حتماً آن را در کنار واقعه کوه سینا که خداوند شریعت را به قوم اسرائیل داده بود، قرار دهید؛ تا دریافت شود که آیا این دو صحنه ربطی به یک دیگر دارند یا نه؟ اگر دارند، آیا مانند بسیاری از صحنه‌های عهد عتیق که سایه‌ای از آن چه در آینده و عهد جدید می‌بایست اتفاق می‌افتاده بود یا نه؟ و در کل، حقیقت ماجرا از چه قرار است؟

در کتاب خروج، از باب نوزدهم شرح ماجرای را می‌خوانید که خداوند پس از این که قومش را از مصر به بیابان برد، در ماه سوم از خروج، آنان را پای کوه سینا جمع می‌نماید و کلام مقدسش را در قالب عهد شریعت توسط موسی اعلام می‌فرماید که نگهداشتن آن اوامر، ضامن برگزیدگی به جهت حیات ابدی برای عاملین آن بوده است.

سایه‌های کتاب مقدسی چیست؟

پیش از بررسی مباحث مطرح شده در موعظه بالای کوه در ابتدا لازم است با مفهوم "سایه" بیشتر آشنا شوید. همان طور که می‌دانید سایه به ناحیه تیره و تاریکی گفته می‌شود که حسب قرار گرفتن جسمی در مسیر عبور نور بر یک سطح پس از جسم، برجای می‌ماند. یک سایه ایجاد شده بسته به زاویه نور، اندازه‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد اما همیشه تصویرگر آن جسم میانی است که مانع عبور نور گردیده است.

سایه‌ها گویای خصوصیات جسم نیستند بلکه فقط یک نمای کلی و تخت، و بدون برجستگی و رنگ از آن جسم می‌باشند، به عبارتی اگر کسی، جسمی که موجب تشکیل سایه شده است را نبیند، نمی‌تواند به کاملیت تشخیص دهد که آن سایه متعلق به چیست!

مانند سایهٔ یک انسان، که مشخص می‌گردد انسان است، اما معلوم نمی‌شود چه شخصی است. برای همین تشخیص سایه‌های عهد عتیق برای همگان مشکل است و نیاز به شخصی با دانش و حکمت کتاب مقدّسی دارد تا سایه‌ها را دریافته و معرفی کند.

هیچ سایه‌ای منفک از جسم خود نیست و در اصل به خاطر آن جسم است که تشکیل می‌گردد و چنان چه جسمی نباشد، هرگز سایه‌ای از آن نیز وجود نخواهد داشت. لذا یک سایه هرگز مستقل نیست و تنها یک معرفی محو و گنگ از وجود یک جسم حقیقی است.

حال کتاب مقدّس به ما می‌آموزد که بسیاری از وقایع عهد عتیق سایه‌هایی بودند از آن چه در آینده می‌بایست اتفاق بیفتد. سایه‌های مکتوب در کتاب مقدّس نه تنها مربوط به وقایع تاریخی می‌باشند بلکه در مواردی نیز شامل احکام شریعت هم می‌باشد، مانند قوانین قربانی و برخی احکام دیگر؛ چنان که نویسندهٔ رسالهٔ عبرانیان در این خصوص اذعان می‌دارد:

«زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانیهایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند.^۲ والا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی‌شد چون که عبادت کنندگان، بعد از آن که یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند؟^۳ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود» (عبرانیان ۱۰ : ۱ - ۳).

و همچنین پولس رسول نیز به این مهم اشاره کرده و حتی برخی از احکام شریعت را نیز در زمرهٔ سایه‌ها قرار می‌دهد: «^۴ پس کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند،^۵ زیرا که اینها سایهٔ چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است» (کولسیان ۲ : ۱۶ - ۱۷).

سایه معمولاً جلوه‌ای از وجود جسم است، و تنها کسی می‌تواند متوجه ماهیت کامل یک سایه بگردد که به جسم تشکیل دهنده آن سایه، معرفت و شناخت کامل داشته باشد و آن رو در رو دیده و شناخته باشد. همچنین است نسبت به سایه‌های مکتوب در کتاب مقدس، که تنها کسی می‌تواند متوجه سایه‌ها گردد که نسبت به کلیت کتاب مقدس معرفت کامل داشته باشد. به عبارتی واضح‌تر از برگزیدگان خاص خداوند در جایگاه‌های ویژه خدمتی مانند رسولان و معلمین باشد و هر کسی نمی‌تواند در این خصوص ابراز فضل نماید.

چرا از امور آینده سایه‌هایی در کتاب مقدس وجود دارد؟

با توجه به سرگذشت انسان از آغاز گناه آدم و چیرگی مرگ بر زندگی نسل بشر و نقشه نجات خدا برای بشریت که مستلزم طی سالیان درازی بوده؛ و همچنین مشخص شدن برگزیدگانی که پیش از بنیاد عالم برای حیات ابدی منتخب و نام آنها در دفتر حیات خدا مکتوب گردیده است؛ و همچنین مثال خداوند عیسی مسیح از چگونگی احوال بذر و کرکاس در انجیل متی باب سیزدهم مشخص می‌گردد که همگان داخل ملکوت خداوند نخواهند شد و تنها آنانی که پدر آسمانی نام آنها را از پیش مرقوم داشته وارد حیات او خواهند گردید.

به مثالی که خداوند عیسی مسیح در این ارتباط زده خوب دقت کنید: «^{۲۴} و مثلی دیگر به جهت ایشان آورده، گفت، ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت،^{۲۵} و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.^{۲۶} و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.^{۲۷} پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند، ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس به هم رسانید؟^{۲۸} ایشان را فرمود، این کار دشمن است. عرض کردند، آیا می

خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟^{۲۹} فرمود، نی، مبدا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها برگذارد. ^{۳۰} بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهیم گفت که، اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید» (متی ۱۳ : ۲۴ - ۳۰)

به زبان سلیس و قابل فهم در خصوص سایه‌ها می‌توان چنین گفت که آنها نشانه‌ها و رد مسیری هستند که برای برگزیدگان در کتاب مقدس نقش زده شده‌اند تا ذریت برگزیده خدا در هر عصری با آن چه منظور نظر و اراده خدا است آشنا و هماهنگ گردند؛ سایه‌ها برای برگزیدگان راهنمای راه تا به مقصد حیات می‌باشد. لذا درک سایه‌های کتاب مقدس برای کرکاس یا به عبارتی هالکان قابل فهم نیست و از آنها تعریف دنیایی خواهند داشت و در نهایت در مسیر هلاکت خواهند افتاد.

فقط با در نظر گرفتن این نکته مهم، مشخص می‌گردد که شناختن سایه‌های کتاب مقدسی و داشتن برداشتی درست از آنها تا چه اندازه ضروری و لازم می‌باشد، و تا چه اندازه مهم است که از عقب تعالیم و تعاریف اشتباه نرفت.

کوه سینا سایه موعظه بالای کوه:

در کوه سینا، خدا پس از نشان دادن علایم و آیات بسیار به قوم اسرائیل، موسی را به بالای کوه فرا می‌خواند و پس از چهل روز او را با دو لوح مکتوب به ده فرمان و احکام شریعت به سمت قوم اسرائیل باز می‌گرداند.

حسب شهادت رسولان خداوند عیسی مسیح، آن احکام داده شده به موسی، سایه‌هایی بودند از امور روحانی آینده که می‌بایست می‌آمد و مقصود اصلی خدا بوده است (عبرانیان ۱۰ : ۱ - ۳ ؛ کولسیان ۲ : ۱۶ - ۱۷). علاوه بر احکام شریعت، بسیاری از

اتفاقات مکتوب در کتاب مقدس سایه‌هایی بودند از وقایع و امور آینده. حال در این نوشتار مقصود بررسی مفاهیم حقیقی احکام شریعت نیست، چون بررسی آنها مقوله‌ای دیگر است و نیازمند به بررسی هر کدام از آنها از زاویه خاص به آن حکم؛ در این نوشتار، مقصود آشکار نمودن این حقیقت است که اتفاق در کوه سینا، سایه‌ای بود از حقیقت موعظه بالای کوه در زمان خداوند عیسی مسیح.

در این دو واقعه چه چیزهایی جلوه‌گری می‌کند؟:

رسولان عهد:

موسی به عنوان رسول عهد عتیق و خداوند عیسی مسیح به عنوان رسول عهد جدید. دو شخص در نقش رسولان دو عهدی بودند که خدا پیمان خود را با قوم برگزیده اش از طریق آنان منعقد نمود. بله خداوند عیسی مسیح علاوه بر تمام عناوینی که داشت، مانند: خداوند، پسر خدا، پسر انسان، برّه، منجی، و ...، او رسول عهد جدید نیز می‌باشد.

خدا وعده آمدن چنین رسولی را در زمان موسی به او داده بود که در کتاب تثنیه مکتوب گردیده است: «^{۱۵}یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید.^{۱۶} موافق هر آن چه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسألت نموده، گفتی: آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم^{۱۷}. و خداوند به من گفت: آن چه گفتند نیکو گفتند.^{۱۸} نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.^{۱۹} و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد» (تثنیه ۱۸ : ۱۵ - ۱۹).

بسیاری معتقداً منظور خدا از این نبی که وعده آن به موسی داده شده بود، یوشع است. اما این یک برداشت کاملاً اشتباه می‌باشد! برای روشن شدن موضوع به این آیات دقت کنید! آیه ۱۵ می‌گوید این شخص وعده داده شده نبی می‌باشد، و حال می‌دانیم یوشع نبی نبود، بلکه خداوند عیسی مسیح که با نام پسر انسان نیز خطاب می‌شد یک نبی بوده؛ در همین آیه ادامه می‌دهد که این نبی مثل من برای تو است.

این جا را خوب دقت کنید! این خیلی جالب است! این یهوه خداوند است که با موسی سخن می‌گوید؛ او ابتدا به نقش و جایگاه خداوندی خود در قبال موسی اشاره می‌کند و سپس ادامه می‌دهد که این نبی نیز که قرار است بیاید همچون خود او یعنی یهوه خداوند خواهد بود؛ با در نظر گرفتن الوهیت خداوند عیسی مسیح که همان یهوه عهد عتیق بود این چه کسی به غیر از او در طول تاریخ بشریت می‌تواند باشد.

به ادامه این آیات خوب توجه کنید؛ در آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ به خواست قوم اسرائیل بر پای کوه سینا و به هنگام سخن گفتن خدا با قوم اشاره می‌کند که از موسی خواسته بودند که دیگر صدای خدا را نشنوند و جلال در آتش او را نبینند، که خدا برای آینده و در زمان آمدن آن نبی دیگر با آنان چنین رفتار نمود و دیگر در جلال آتش بر آنان ظاهر نشد. در کتاب خروج مکتوب است که: «^{۱۹} به موسی گفتند: تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم» (خروج ۲۰: ۱۹). حسب این خواسته قوم، شاید بتوان چنین پنداشت که این نیز دلیلی بود که بعدها خداوند در جایگاه یک نبی خاص بر قوم آشکار شد و سخن گفت. موعظه بالای کوه را به یاد بیاورید، خداوند که این بار به عنوان یک نبی و رسول عهد می‌بایست می‌آمد در هیئت یک انسان ظاهر شد.

در ادامه آیه ۱۸ می‌فرماید که یهوه خدا کلام خود را در دهان او قرار خواهد داد و هر چه به او امر کند به قوم خواهد گفت. این موضوع فراتر از حد انبیای عهد عتیق است. حال به یاد بیاورید خداوند عیسی مسیح در این خصوص چه فرمود: «^{۲۰} من از خود هیچ

نمی‌توانم کرد بلکه چنان که شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است» (یوحنا ۵ : ۳۰).

او همچنین در موضعی دیگر باز به این مهم اشاره می‌کند: «^{۳۸} زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود» (یوحنا ۶ : ۳۸)

اما آیه ۱۹ از کتاب تثنیه که یک پرده برداری الوهیتی از خدا و خداوند ما عیسی مسیح است اعلام می‌کند: «^{۱۹} و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد» (تثنیه ۱۸ : ۱۹). چه شد؟ به اسم من. این نبی و رسول عهد با اسم خاص خدا سخن خواهد گفت. به کلام خداوند عیسی مسیح در این خصوص دقت کنید.

اسم خدای پدر عیسی است، مسیح در این خصوص که آمده بود تا نام خدا را آشکار سازد و کلام او را اعلام نماید چنین گفته است:

«^{۴۳} من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ...» (یوحنا ۵ : ۴۳). و در جایی دیگر رو به پدر آسمانی می‌کند و می‌فرماید: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند» (یوحنا ۱۷ : ۶). او چگونه اسم خدا را به مردم ظاهر کرد؟ ظاهر کردن یعنی به دیده آوردن است، او می‌بایست خدا را به مردم نشان می‌داد؛ او با اعمال و کارهایش در بُعدی انسانی و دارا بودن نام اعظم خدای پدر که بر خود داشت، پدر را آشکار نمود.

فقط کافی است به سخنان خداوند عیسی مسیح با فیلیپس نیز توجه کنید: «^۸ فیلیپس به وی گفت، ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.^۹ عیسی بدو گفت، ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لیکن پدری

که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.^{۱۱} مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والاّ مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید» (یوحنا ۱۴ : ۸ - ۱۱). این سخن بدون تشبیه و تمثیل و ایهام، و در روشنی و سادگی کلام گفته شده و نمی‌شود هیچ برداشتی به جز عین آن چه گفته شده از آن داشت.

لذا نتیجه حاصل می‌گردد که آن نبی وعده داده شده به موسی، که می‌بایست جایگاهی مانند یهوه نسبت به موسی داشته باشد، در تمام طول تاریخ نمی‌توانست هیچ کسی به جز خداوند عیسی مسیح بوده باشد زیرا تمام خصوصیات فقط در او وجود دارد. خدا عهد اوّل را با موسی منعقد نمود و شریعت کلام را به او داد و عهد دوّم را با خداوند عیسی مسیح در قالب نبی‌ای دیگر به مانند موسی و رسول عهد جدید منعقد نمود.

سخن گفتن خدا با قوم:

در کوه سینا خدا با قوم برگزیده خود سخن گفت: «^۹ و خداوند به موسی گفت: اینک من در ابر مُظَلِّم نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند. پس موسی سخنان قوم را به خداوند باز گفت» (خروج ۱۹ : ۹).

و در ادامه می‌خوانید که خداوند چنین عمل نمود: «^۱ و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: ... ^{۱۸} و جمیع قوم رعدھا و زبانه‌های آتش و صدای کَرِنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند.^{۱۹} و به موسی گفتند: تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم» (خروج ۲۰ : ۱ و ۱۸ - ۱۹).

حال در موعظه بالای کوه این همان خداوند است که باری دیگر و شاید بتوان گفت با نگاهی به خواست نیاکان قوم که خواستار نشنیدن صدای خداوند از آسمان بودند، این بار از زبان انسانی برای افراد پای کوه صحبت می‌کند. این خدای مجسم شده در جسم انسانی است.

اعطای شریعت:

دیگر ویژگی بسیار برجسته این دو واقعه، اعطای شریعت دین خدا است. در کوه سینا، خدا به قوم برگزیده خود احکام شریعت را اعطا نمود. این برای اولین بار بود که خدا آن چه را فرمود، فرمان به مکتوب شدن آنها داد و قوانین را لازم‌الاجرائی ساخت: «و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد» (خروج ۲۴: ۴).

در کوه سینا خداوند برای جزئی‌ترین مسائل، احکام و فرامینی صادر نمود که تخطی از هر کدام آنها، شخص را مستوجب حکم و تنبیه سخت می‌گردانید. و حال در موعظه بالای کوه، خداوند عیسی مسیح، پیوسته با یادآوری برخی از همان احکام، آنها را در مفهوم حقیقی‌شان اعلام و حکم مجازاتش را برای خاطیان اعلام می‌فرمود.

قابل توجه آن دسته از کسانی که می‌گویند "در مسیحیت ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم" و یا "مسیحیت یک دین نیست" و سخنان منحرفانه دیگری که به خورد کلیسای خداوند می‌دهند. در موعظه بالای کوه مسیح در حال اعلام بخشی دیگر از شریعت خدا در عهد جدید بود. او بارها این گونه به شریعت خدا در زمان موسی اشاره کرد و سخت گیرانه‌ترش را در عهد جدید تأکید می‌نمود: "شنیده‌اید که به اولین گفته شده است ... (فلان و فلان)؛ لیکن من به شما می‌گویم ... (فلان و فلان)". این دقیقاً اعلام قوانین و احکامی است که کلیسا مکلف به انجام و پاسداری آن می‌باشند.

می‌گویند "مسیحیت یک دین نیست" در حالی که دو تن از بزرگ‌ترین رسولان خداوند عیسی مسیح به دینداری در مسیحیت سفارش و تأکید نموده‌اند:

پطرس رسول در خصوص دینداری خود و کلیسا تأکید می‌کند که خداوند قوت‌های لازم برای داشتن دینداری را به ما عطا فرموده: «^۳چنان که قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده» (دوم پطرس ۱ : ۳). حال وقتی کسی مدعی عدم دینداری در مسیحیت است چگونه باید پذیرفت که او دارای قوت الهی می‌باشد و در پیروی از مسیح و رسولان او قرار دارد؟!

پولس رسول نیز پرده از چگونگی ماهیت دینداری در خداوند عیسی مسیح بر می‌دارد و شناخت الوهیتی عیسی مسیح را بخش سرنوشت دینداری می‌داند: «^{۱۶}و بالا جماع سر دینداری عظیم است، که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد» (اول تیموتاؤس ۳ : ۱۶). دقت کنید! او شناخت و پذیرش عیسی مسیح به عنوان خداوند و منجی را تمامی آن چه که کلیسا برای نجات لازم دارد نمی‌داند بلکه آن را بخش سرنوشت و مخفی شده دینداری که از ابتدای آدم تا زمان آشکارسازی در خداوند عیسی مسیح به پیش آمده می‌داند.

جالب توجه این که حدود هفتصد سال پیش از مسیح، خداوند از زبان ارمیای نبی به قوم اعلام نموده بود که در آینده، عهده نو با شما خواهم بست و این بار شریعت را در دل‌های شما خواهم نهاد. یعنی شریعت مانند لوح‌های سنگی نابود شدنی نیست، بلکه از شکل مکتوب شده بر لوح‌ها به شکل مکتوب شده در دل‌ها، به واسطه روح القدس تغییر حالت خواهد داد.

«^{۳۳}اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (ارمیا ۳۱ : ۳۳). خداوند از خیلی پیش‌تر اعلام کرده بود که نه تنها دینداری، بلکه شریعت در دینداری در عهد جدید نیز برقرار خواهد بود.

خود خداوند عیسی مسیح در خصوص شریعت خدا که در تورات مکتوب است، در همین موعظه بالای کوه تأکید کرده که هرگز زوال نخواهد داشت و تا انقضای عالم برقرار خواهد بود.

«^{۱۷}گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.^{۱۸} زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.^{۱۹} پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.^{۲۰} زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد» (متی ۵ : ۱۷ - ۲۰).

خداوند عیسی مسیح به صراحت هر کسی که یکی از کوچک‌ترین احکام شریعت را نقض نماید، مجرم دانسته. و جالب توجه این که نقض کنندگان را در دسته فرقه‌های از مسیحیت خارج شده می‌گمارد.

کلام خداوند در عهد جدید:

حال با روشن شدن ماهیت حقیقی موعظة بالای کوه، در ادامه وارد احکام و تعالیم شگفت انگیزی که خداوند عیسی مسیح، در این خطابه بالارزش خود ایراد نموده می‌شویم. این احکام و آموزه‌ها، آن قدر برای هر فرد ایماندار مسیحی، حیاتی و مهم است که می‌بایست نسبت به فهم و درک صحیح از آنها به آگاهی کامل و دقیق رسیده و در زندگی خود به کار ببندند.

در موعظة بالای کوه، خداوند عیسی مسیح به نکات بسیار مهم و بالارزشی اشاره می‌نماید. آن چه از گفته‌های برخی شنیده می‌شود، گویا در درک کلام خداوند در بالای کوه تا قدری به اشتباه رفته‌اند و در بعضی موارد نیز نتوانستند حق مطلب را به کاملیت ادا کنند، لذا برای اصلاح آن موارد شایسته است تا با تعمق بیشتر به سخنان خداوند عیسی مسیح توجه گردد.

نکته جالبی که در این خطابه خداوند وجود دارد، آن است که او در ابتدا با وعده‌ها و خوشا به حالها آغاز سخن می‌نماید و سپس احکام عهد جدید را بیان می‌دارد. همین نکته می‌بایست اذهان را چنین روشن سازد: "با آن که فرامین شریعت عهد جدید و آموزه‌های به ظاهر تحکیمی را می‌شنوید، اما تمام آنها نوید بخش نیکوییهای بسیار بزرگی می‌باشد."

خوشا به حالها:

خداوند عیسی مسیح زمانی که در سرتاسر جلیل، در کنایس به نزدیک شدن ملکوت آسمان بشارت و موعظه می نمود، در روزی که جماعت زیادی از مردم جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اُردُن در عقب او روانه شده بودند، به فراز کوهی رفت و سخنان بسیار مهم و ارزشمندی گفت که از اساسی ترین تعلیم ایمان مسیحی شمرده می شود.

«^۱ و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند. ^۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت» (متی ۵ : ۱ - ۲). در این صحنه، حاضرین در سه دسته قرار داشتند، دقیقاً مانند صحنه کوه سینا. اول نقش و جایگاه خداوند عیسی مسیح به عنوان رسول عهد جدید همانند موسی در کوه سینا به عنوان رسول عهد عتیق می باشد؛ دوم شاگردان مسیح که پیش او حاضر بودند و به عنوان رسولان خداوند عیسی مسیح در کلیسا می باشند، به مانند هارون برادر موسی که با او بالاتر رفته بود و بعدها جایگاه کهناتی را گرفت؛ و سوم مردم حاضر در پایین کوه که به مانند قوم اسرائیل در پایین کوه سینا مانده بودند و اجازه بالاتر رفتن را نداشتند.

خداوند در ابتدا با نه "خوشا به حال" آغاز سخن نمود. وقتی گفته می شود خوشا به حال یعنی موضوعی که مطرح می گردد، خبر خوشی است که در آینده به وقوع خواهد پیوست؛ این خوشا به حالها مژده خوشی برای مستمعین و آیندگان می باشند؛ این خبرهای خوش که خداوند با ندای خوشا به حال داده، مربوط به "احوال" انسانی می گردد، یعنی جنبه منفعت رسانی روحانی دارد. به چه معنی؟ به این شکل که در ارتباطی آسمانی با انسانی زمینی باید باشد.

خوشا به حال از منظر کتاب مقدس به عالی ترین وعده های خدا اشاره می کند. در کتاب مقدس پنجاه و چهار بار برای بشر انسانی خوشا به حال ذکر شده است. یک بار در

کتاب ایوب؛ بیست و سه بار در کتاب مزامیر؛ هفت بار در کتاب امثال؛ سه بار در کتاب اشعیا؛ سیزده بار در انجیل متی (بدون در نظر گرفتن ذکر تکراری آنها در انجیل لوقا)؛ دو بار در انجیل یوحنا؛ و پنج بار در کتاب مکاشفه.

علاوه بر خوشا به حالهایی که خداوند برای بشر فرستاده، پطرس رسول نیز در رساله اول خود دو بار خوشا به حال داده؛ یعقوب رسول نیز در رساله خود یک بار خوشا به حال فرستاده؛ و پولس رسول نیز در رساله رومیان سه مرتبه به خوشا به حالها اشاره نموده است.

وقتی به تمام خوشا به حالهایی که خداوند عیسی مسیح اعلام فرموده توجه کنید با بزرگترین و عالیترین وعده‌های شگفت انگیز او مواجه می‌شوید. و حال او در موعظه بالای کوه با نه خوشا به حال فوق‌العاده مهم برای کسانی که امید به نیکوییهای آینده دارند و انتظار می‌کشند، آغاز سخن نموده است.

بسیار شاهد بودم که از این خوشا به حالها بعضاً برداشتها و تفاسیر اشتباهی شده است. برای جلوگیری از هر اشتباهی لازم است تا حتماً در همین ابتدا یک نکته بسیار مهم را مورد توجه قرار داده و آن را ملاک یافتن حقیقت مستتر در این خوشا به حالها قرار دهید: "تمامی خوشا به حالهایی که برای افرادی خاص گفته شده، در عقب خود پادشاهی دارد که متناسب با آن خوشا به حال و افراد مشمول آن مهیا گردیده؛ لذا برای برداشتی درست از هر خوشا به حال و این که مقصود خداوند از بیان آنها چه بوده، لازم است تا با دقت بسیار به پاداش آن نیز حتماً توجه کنید."

مسکینان:

«خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» (متی ۵ : ۳).

این یک خوشا به حال برای مسکینان در روح است. مسکین کیست و مسکین در روح یعنی چه؟

عامه مردم، مسکین و فقیر را یکی می‌دانند. باور چنین نسبتی بین این دو عبارت یک اشتباه می‌باشد. وضعیت مسکین با فقیر فرق دارد. فقیر به کسی گفته می‌شود که در زندگی خود نیازمند و دارای کمبودهای مالی بسیار است؛ چنین شخصی هر چند نیازمند است، اما می‌تواند دارای شغل و خانه و ... امکاناتی حداقلی باشد؛ اما به علت کمبود امکانات در فشار قرار دارد. یک فقیر به هر حال در جریان حرکت زندگی، قرار دارد.

اما عبارت مسکین از "سکن و سکون" گرفته شده که معادل فارسی آن زمین‌گیر و بدون حرکت و ساکن است. شخص مسکین کسی است که از شدت نداری کاملاً زمین‌گیر و بی‌چیز و ناتوان گردیده تا به حدی که توانایی هیچ حرکتی را ندارد. مسکین یعنی کاملاً تهی و بی‌چیز و ناتوان، بر عکس فقیر که هنوز چیزها و بهره‌ای از دنیا دارد و توانایی و قوتی برای کار و حرکت در او جریان دارد.

حال خوب توجه داشته باشید که این خوشا به حال برای مسکینان است، نه برای فقیران. اما کدام مسکینان؟ مسکینان از دارایی دنیا؟ خیر! به هیچ وجه! خداوند این خوشا به حال را برای مسکینان در روح گفته. یعنی کسانی که در بخش روحانی خود به بی‌چیزی و ناتوانی مطلق رسیده‌اند.

از عجیب‌ترین تعلیمی که در خصوص این آیه شنیدم آن است که می‌گویند: "این مسکینان در روح کسانی هستند که فاقد روح القدس می‌باشند." او! این از عجیب‌ترین و اشتباه‌ترین تعلیم است. برای رد این سخن دو دلیل بزرگ وجود دارد.

۱- آیا تا آن زمان کسی روح القدس را داشته که خداوند عیسی مسیح بخواهد به آنانی که ندارند خوشا به حال آن را بدهد؟ می‌دانیم که روح القدس پس از قیام و صعود خداوند عیسی مسیح به آسمان در روز پنطیکاست، تازه برای اولین بار در طول تاریخ بشری به انسان افزوده شده و تا آن زمان هیچ کس از قوم اسرائیل حتی از وجود چنین موهبتی به این شکلی که امروزه کلیسا می‌داند خبر نداشت تا بخواهد انتظار آن را بکشد. این را کتاب مقدس به ما می‌آموزد. از نگاهی دیگر اگر از این نکته بگذریم، پس اگر مسکینان در روح به کسانی اطلاق می‌شود که روح القدس را ندارند، به آن معنی خواهد بود که وعده خداوند برای تمام مردم روی زمین در هر قوم و نژاد و زبانی باید باشد و لاجرم همه باید روح القدس را نیز دریافت کنند که اگر این گونه هم می‌بود دیگر خوشا به حال فرستادن معنی نداشت و تنها به آن می‌بایست می‌گفتم فیض؛ و حال آن که در حقیقت چنین نبوده و نیست.

۲- اگر به پاداش مسکینان در روح توجه کنید که چیست، خود ماهیت پاداش، کلاً موضوع روح القدس را به کنار می‌زند. اگر منظور از مسکینان در روح کسانی هستند که فاقد روح القدس می‌باشند، پس خداوند عیسی مسیح می‌بایست چنین می‌گفت: "خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا بدیشان روح القدس داده خواهد شد." یا جمله‌ای دیگر با چنین مضمونی. یعنی هر کسی که روح القدس را ندارد، مهم نیست ایمان داشته باشد یا نه، هر که روح القدس را ندارد، و چون هیچ کس روح القدس را تا آن زمان نداشته، چه خواهد شد؟ روح القدس را دریافت خواهد کرد. اما توجه داشته باشید که پاداش مسکینان در روح ملکوت آسمان است، نه دریافت روح القدس، و یا جنبه‌ای دنیوی و مالی؛ بلکه پاداش آنان ملکوت آسمان است.

هر چند برای ورود به ملکوت آسمان، یکی از لازمه‌های ورودی آن تعمید روح‌القدس است. اما حسب آموزه‌های کتاب مقدس لازمه‌های دیگری نیز ضروری می‌باشد مانند: ایمان آوردن به خداوند عیسی مسیح؛ داشتن تعمید روح‌القدس؛ حسب آموزه حکایت ده باکره و کلام صریح خداوند که می‌فرماید: «^۱ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود» (متی ۳: ۱۰). داشتن ثمره نیکو؛ و تقدس، یعنی کاملاً تهی شدن از هر پلیدی و سیاهی و شرارت و گناه در دنیا.

حال این مسکینان در روح، در کدام یک از این ملزومات به این مسکنت رسیده‌اند، باید بررسی شود.

ایمان به خداوند عیسی مسیح:

ایمان آوردن به مسیح، که امری شخصی و در حقیقت امری از پیش برگزیدگی است، چنین اشخاصی از ابتدا تا به انتها زیر نظر خداوند و در ملکوت آسمان او قرار دارند زیرا ذریت از پیش برگزیده‌اند که نامشان در دفتر حیات مکتوب است، خوشا به حال آنان که پیش از بنیاد عالم بدیشان چنین داده شده است.

تعمید روح‌القدس:

تعمید روح‌القدس، بسیار حیاتی و ضروری برای ورود به ملکوت آسمان است تا به اندازه‌ای که خود آن یک پاداش بزرگ محسوب می‌شود، اما در این خوشا به حال پاداش مسکینان در روح، ملکوت آسمان است، نه مزده روح‌القدس.

ثمره نیکو:

ثمره نیکو داشتن، حسب آموزه‌های کتاب مقدس می‌بینیم که باکره‌های نادان نیز تعمید روح‌القدس را ندارند، اما تا زمان آخر نیز تحت نظر و مراقبت خداوند هستند. از

سویی دیگر با توجه به دو نکته‌ای که در بالا گفته شد، با وجود اهمیت بسیار زیاد تعمید روح‌القدس، اما منظور از مسکینان در روح، کسانی که تعمید روح‌القدس را ندارند، نیست.

در حقیقت باید قبول داشت که نداشتن تعمید روح‌القدس باید باعث ماتم و زاری هر ایماندار مسیحی شود، اما در این خوشا به حال منظور چیزی دیگر است. دقیقاً در خوشا به حال بعدی، موضوع مربوط به روح‌القدس می‌باشد که این ادعا را رد می‌کند. کمی دیگر مفصلاً به آن هم خواهیم پرداخت.

این مسکینان در روح، به هیچ وجه نمی‌توانند آن کسانی که ثمره ندارند باشند، چون اولاً: ثمره آوردن کاملاً در اختیار هر شخصی است و از منظری دیگر هم وجه دنیایی ندارد که به مسکینان مادی در دنیا مربوط شود. چیزی که در دستان خود شخص میسر باشد دیگر نیاز به خوشا به حال گفتن ندارد؛ دوماً: کسی که ثمره‌ای ندارد، پاداشی هم ندارد! لذا او ابتدا می‌بایست ثمره‌ای نیکو کسب کند تا بتواند پاداشی برای آن دریافت نماید.

تقدّس و پاکی از پلیدی:

حال می‌ماند یک مورد که اتفاقاً روحانی است. مسکین در روح یعنی ناتوان و کاملاً تهی در روح. کدام روح؟ با توجه به ادله‌های ارائه شده بالا، روح‌القدس که نمی‌تواند باشد چون تا آن زمان هرگز کسی روح‌القدس را نداشته پس تنها روحی که می‌ماند، روح ذی حیات انسانی است که از ابتدا توسط خطای آدم و حوّا در باغ عدن به گناه کشیده شد و در سیطره شیطان قرار گرفت. و از آن به بعد به سوی سرکشی و پلیدی گروید و ملوث شد. داوود نبی در این خصوص بسیار جالب می‌گوید: «اینک، در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید» (مزامیر ۵۱: ۵). این سخن، اشاره به گناه اولیّه آدم و حوّا در باغ عدن نیز دارد که به دلیل آن گناه تمام بشر در گناه سرشته گردیدند و هر

نوزادی که وارد این دنیا می‌گردد، میراث‌دار همان گناه اولیه خواهد بود و شیطان بر او حکمرانی می‌کند.

این تنها یک برداشت از سوی داوود نبود بلکه تمام قوم خدا به این مهم واقف بودند؛ در باب ۱۵ کتاب ایوب الیفاز تیمانی، یکی از دوستان ایوب نیز به این حقیقت اشاره می‌کند که: «^{۱۴}انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟^{۱۵} اینک بر مقدّسان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست^{۱۶}. پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می‌نوشد» (ایوب ۱۵ : ۱۴ - ۱۶).

انسانها کارهایی می‌کنند که دوست ندارند؛ اعمالی انجام می‌دهند که در نفس خود از آنها متنفرند؛ هیچ عامل شرارتی، شرارت را برای خود نمی‌پسندد؛ شرارت اسارتی است در دستان شیطان که شخص مبتلا به آن نمی‌تواند در حیطه ملکوت خدا وارد شود. این فرموده خداوند است که گناه را در محفل مقدّس خود تحمل نمی‌کند: «^{۱۳}هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبّت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدّس نمی‌توانم تحمل نمایم» (اشعیا ۱ : ۱۳).

تا زمانی که فدیۀ گناهان توسط خون خداوند عیسی مسیح پرداخته نشده بود تمام انسانهای روی زمین در اسارت و حیطه شیطان بودند و هنوز ملکوت آسمان، که قداستگاه خدا است، به زمین نرسیده بود. یادتان هست که مسیح در طول سه سال خدمتش بر روی زمین به چه چیزی بشارت می‌داد؟: «^{۴۳}به ایشان گفت، مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.^{۴۴} پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود» (لوقا ۴ : ۴۳ - ۴۴).

کتاب مقدّس به ما می‌گوید که قوم در رنج از گناه و انواع شرارت، قرن‌ها در انتظار آمدن مسیح موعود و آغاز ملکوت خدا بودند. پس خداوند عیسی مسیح در اولین جمله‌ای

که در بالای کوه به قوم ایراد نمود، همان مژده و خوشا به حالی را به قوم داد که همگان در انتظار شنیدنش بودند.

تا این جا اگر خوب متوجه شدید، حال به این قسمت کلام خداوند نیز خوب توجه کنید: "مسکینان در روح" این جمله به ما می‌فهماند که اینان مسکینان در روح هستند، نه مسکینان از روح. یعنی کسانی که روح را دارند اما در آن به تهی بودن و مسکینی رسیده‌اند، انسان کدام روح را همیشه داشته؟ بله، روح ذی حیات که با گناه آدم شیطان به آن دسترسی پیدا نمود و آن را ناپاک ساخت و پس از آدم در تمام نسل او جریان پیدا نمود. اما اگر منظور به کسانی که روح‌القدس را ندارند بوده باشد، آنگاه خوشا به حال با آن عبارت نادرست می‌بود زیرا بشر تا روز معروف پنطیکاست هرگز دارای روح‌القدس نبوده و این جمله باید به گونه‌ای دیگر گفته می‌شده یا لاقلاً به فاقدان روح خدا نیز اشاره می‌گردیده.

لذا مسکینان در روح کسانی هستند که روح را دارند، تمام انسانها روح ذی حیات را دارند، روح سرکش و پر از شرارت خود، روح در سیطره و استیلای شیطان. این مسکینان در روح، در روح خود می‌بایست کاملاً از هر قوت و توانی تهی و ناتوان و ساکن باشند، یعنی آن قدر تهی که حتی روح شرارت نیز در آنها کاربردی نداشته باشد. حسب آموزه‌های کتاب مقدس روح انسان از زمان گناه باغ عدن در استیلای شیطان و انواع خبائث و شرارتها افتاد؛ لذا مسکین در روح می‌بایست از این خبائث و شرارت ورزیدن به ناتوانی کامل بیفتد؛ شاید بتوان گفت اشخاصی که آن قدر ضعیف و ناتوان در برابر تمام شرارتهای دنیا هستند که نمی‌توانند شرارتی مانند دنیا داشته باشند به نوعی از تقدس می‌رسند.

کسی که بتواند در روح خود به این مرحله برسد چه بر او خواهد گذشت؟ در روح از اسارت و پادشاهی شیطان نیز رها خواهد شد و این آغاز وضعیتی است که هر شخصی می‌تواند مهبیای آن گردد تا وارد پادشاهی و سلطه خدا در وجود خود گردد، به عبارتی ملکوت خدا در او آغاز خواهد شد. این وعده ملکوت آسمان، در زمین است، نه در آسمان.

کمی جلوتر به هنگامی که در خصوص دعای ربّانی صحبت می‌کنیم، این حقیقت آن جا آشکارتر می‌گردد.

این نکته مهم را نیز در نظر داشته باشید: "خداوند مژده و پاداشی برای مسکینان در روح مقرر فرموده، یعنی این گروه از ماتمیان به جایگاه نیکو و پذیرفته شده‌ای در نظر خدا رسیده‌اند که مستوجب پاداش می‌باشند. اما کسانی که پس از ایمانشان هنوز تعمید روح‌القدس را نیافته‌اند، بدون شک در ایمان و تقدّس به مقبولیت نرسیده و هنوز در اسارت امیال دنیوی زندگی می‌کنند."

ماتمیان:

«خوشا به حال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.» (متی ۵: ۴).

خوشا به حال بعدی که خداوند عیسی مسیح اعلام می‌کند مربوط به افراد ماتم زده است. منظور خداوند از این ماتمیان چه کسانی هستند؟ آیا هر کسی که غصه و ماتمی دارد؟ قطعاً خیر، زیرا تاریخ بشریت از ابتدا تا به انتهای زمان، برای تمام نسل بشر پُر بوده از انواع درد و غصه و ماتم، که تا به انتها نیز ادامه خواهد داشت. پس برای پی بردن به این که این ماتمیان چه کسانی هستند، باز می‌بایست به پاداش آنان توجه کرد.

«... تسلی خواهند یافت.» خداوند می‌فرماید این ماتمیان برای همیشه تسلی خواهند یافت؛ ماتم آنان خواهد رفت و تسلی جایگزین آن خواهد شد؛ پس این ماتم از آلام دنیا نیست؛ این ماتم یقیناً روحانی است. خود عبارت خوشا به حال نیز گویای همین است.

پس چون روحانی است، می‌بایست در ایمان و تاریخ قوم اسرائیل نیز ردی از حقیقت آن وجود داشته باشد.

خداوند حدود هفتصد سال پیش از مسیح، از زبان اشعیای نبی، مژده تسلی برای این ماتمزدگان را اعلام فرموده بود: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می گوید: ^۲سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است. ^۳صدای ندا کننده ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. ^۴هر دره ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد؛ و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. ^۵و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است» (اشعیا ۴۰ : ۱ - ۵).

این آیات پس از مژده خوش تسلی برای منتظران آن، در آیه دوم به گناه نسل آدم اشاره می کند که از ابتدا انسان را در اسارت شیطان و مرگ قرار داده بود؛ در آیه سوم و چهارم با یک نبوت که زمان فرا رسیدن تسلی را نشان می دهد، به آمدن یک ندا کننده پیش از آن اشاره می کند، یعنی نبی ای که از بیابان می آید تا راه خداوند را هموار و او را به دنیا معرفی نماید. می دانیم منظور از آن نبی یحیی تعمید دهنده است. آیا به یاد می آورید وقتی که از یحیی تعمید دهنده پرسیده شد تو کیستی، چه جوابی داد؟

«^{۱۹}و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؟ ^{۲۰}که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ^{۲۱}آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت، نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی. ^{۲۲}آنگاه بدو گفتند، پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ درباره خود چه می گویی؟ ^{۲۳}گفت، من صدای ندا کننده ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنان که اشعیا نبی گفت. ^{۲۴}و فرستادگان از فریسیان بودند» (یوحنا ۱ : ۱۹ - ۲۴).

و در آیه پنجم به روشنی می فرماید که جلال نادیدنی خدا، چنان در هیئتی دیدنی آشکار خواهد شد که تمام بشر آن را خواهند دید؛ هلولیاه. مسیح تنها تسلی بود که

می‌توانست گناه را از جهان بردارد. کتب مقدّس که در نزد قوم اسرائیل بود، همیشه ریشه گناه و ثمره آن که مرگ بوده را به یاد آنان می‌آورد، و از سویی دیگر طریق نجات از اسارت گناه و مرگ را نیز به آنان نشان داده بود که می‌بایست یک نجات دهنده، که خود یهوه بوده وارد جهان انسانی گردد، تا گناه را بردارد.

انبیای بسیاری در این خصوص نبوتها و بشارتها دادند؛ اما در این مجال به دو نبوت دیگر از زکریّا نبی که در این خصوص به قوم بشارت خوشی داده، اشاره می‌کنیم: «ای دختر صهیون ترنّم نما و شادی کن زیرا خداوند می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهیم شد» (زکریّا ۲ : ۱۰).

و در جایی دیگر به طور کاملاً روشن یک نشانی می‌دهد تا در موقع آمدن منجی بتوان آن را شناخت: «ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کرّه بچه الاغ سوار است» (زکریّا ۹ : ۹).

به یاد می‌آورید تحقّق این نبوت را؟ زمانی بود که مسیح سوار بر الاغ وارد اورشلیم شد و مردم پیش قدمهای او برگهای درخت نخل انداختند و هوشیانا پسر داوود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیانا در اعلیٰ علیین! می‌گفتند.

«و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،^۲ بدیشان گفت، در این قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.^۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی‌الفرق آنها را خواهد فرستاد.^۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود.^۵ که دختر صهیون را گویند، اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کرّه الاغ.^۶ پس شاگردان رفته، آن چه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند^۷ و الاغ را با کرّه

آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.^۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترده.^۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند، هوشیانا پسر داوود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیانا در اعلیٰ علیین!^{۱۰} و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند، این کیست؟^{۱۱} آن گروه گفتند، این است عیسی نبی از ناصره جلیل» (متی ۲۱: ۱ - ۱۱).

خداوند عیسی مسیح به عنوان فدیۀ خدا، برای برداشتن گناه و سایۀ مرگ، همان نجات دهنده‌ای بود که از خیلی پیش‌تر توسط انبیای قوم آمدن او وعده داده شده بود و از او به عنوان تسلی دهنده یاد می‌شد که تا آن زمان منتظران او در طول قرنهای بسیار انتظارش را کشیدند و از دنیا رفتند و این حالت انتظار برای همگان جز ماتم و اندوه تا آن زمان سودی نداشت. و حال در موعظه بالای کوه خود خداوند داشت به تمام آنانی که در انتظار این تسلی همچنان با ایمان و در رنج و اندوه مانده بودند، مژده خوشی به زمان فرا رسیدن این وعده را می‌داد.

تا این جا در خصوص ماتم‌زدگان و تسلی دانستید، اما این تمام حقیقت از این خوشا به حال نیست. با فدیۀ خون خداوند عیسی مسیح، انسانها از نیش مرگ و اسارت گناه رها شدند، اما همچنان اندوه و ماتم ادامه داشت. هر شخص ایماندار و دینداری که وارد دنیا شود، اندوه یافتن حیات ابدی را نیز دارد. قیام مسیح از مردگان این فرصت را ایجاد کرد تا شخص بتواند پس از رهایی از گناه و مرگ حیات ابدی را بیابد، اما این نیز شرطی دارد! هیچ انسانی تا با روح خدا پیوند نخورد و روح خدا در او ساکن نگردد نمی‌تواند وارد ملکوت ابدی خدا گردد.

خداوند عیسی مسیح در خطاب به نيقوديموس در خصوص تولّد تازه، حقیقت امر را آشکار می‌سازد: «عیسی در جواب گفت، آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود» (یوحنا ۳: ۵). آب به تولّد

جسمانی هر موجودی اشاره دارد. به این ترتیب که در ابتدا خدا همه جهان را به نفخه دهان خود یعنی توده‌های بخار آفرید که کتاب مقدس از آن با عنوان آب یاد می‌کند و سپس از میان آن توده آبها خشکی را بیرون آورد و بعد تمام موجودات و آدم را نیز از همین خاک بسرشت. این مقدمه‌ای بود برای ورود به جهان هستی، از طریق توده‌های آب که می‌بایست در ادامه هر شخصی بتواند حیات ابدی در جهان نافانی را دریافت کند. این تولّد شروع حرکت انسان برای طی مسیر تا رسیدن به حیات ابدی است.

ایمان به مسیح شروعی برای ورود به ملکوت خدا است. اما مسیح به نيقوديموس شرط ورود به حیات ابدی را در طی نمودن دو تولّد بیان نمود. اولی از آب و سپس "روح" منظور او به تولّد از روح، تولّدی نو به واسطه روح القدس بود که چون دارای روح حیات ابدی است، می‌تواند با سکونت در هر شخصی به او تولّدی تازه و حیاتی نو و ابدی ببخشد.

لذا پس از تسلیّ اول که در خداوند عیسی مسیح بود، برای ماتم‌زدگان این حقیقت، یک تسلیّ بزرگ دیگر که تنها روح القدس می‌توانست باشد لازم بود. خداوند عیسی مسیح نیز به این حقیقت اشاره نمود و علاوه بر معرفّی روح القدس به عنوان تسلیّ دهنده‌ای دیگر از سوی خدا، از پیش مرّده آن را به پیروانش می‌دهد: «^{۱۶} و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلیّ دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.^{۱۷} یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود» (یوحنا ۱۴ : ۱۶ - ۱۷).

یک نکته بسیار مهم: "کلیسا و هر فرد ایماندار به مسیح اگر روح القدس را ندارد می‌بایست تمام دغدغه زندگی و ماتم خود را برای دریافت آن از سوی خدا داشته باشد، در غیر این صورت وارد حیات ابدی خداوند نخواهد شد."

خداوند ما عیسی مسیح این خوشا به حال را برای کسانی فرستاده که به حقیقت و با تمام وجود در ماتم و عزای نداشتن روح القدس، در امید و ایمان و عمل در انتظار آن

می‌باشند؛ و گر نه ابلیس نیز به خداوندی عیسی مسیح و این که چگونه او گناه را از جهان برداشت ایمان دارد، اما هیچ امید و ایمانی برای بخشیده شدن و حیات ابدی ندارد.

حلیمان:

«خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد» (متی ۵ : ۵).

خوشا به حال بعدی برای حلیمان است. حلیم به معنی: بردبار، خویشتن‌دار، و صابر است. خداوند برای این گروه میراث داشتن از زمین را وعده داده است.

می‌دانیم که در روز ششم از خلقت قرار داریم. در این روز خدا تمام جانوران روی زمین را خلق نمود و در انتها، آدم را آفرید. در این روز از خلقت، آدم از فرمان خدا تخطی نمود و با بی‌حرمت ساختن کلام خدا، گناه نمود و اختیار خود و پادشاهی زمین را به شیطان سپرد. چنان که کتاب مقدس می‌فرماید به واسطه گناه آدم زمین از حضور خدا ملعون و دور انداخته شد: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد،^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت» (پیدایش ۳ : ۱۷ - ۱۹).

به واسطه سلطه شیطان بر زمین و خصوصاً در نسل آدم، نیات دل هر آدمی پُر گردید از انواع شرارتها. انسان سقوط کرده از جایگاه و منزلت خود، در غرور و شهوت خود پیوسته خواستار تصاحب بهره‌ای از زمین می‌باشد، که برای حصول به این مقصود، جنگها و عصیانهای بسیاری را در تاریخ جهان شکل داده است. گذر تاریخ سراسر در همه ادوار

آن، گواه از فجیع‌ترین شرارتهایی است که در انتها، هرگز چیزی به جز ظلم و درد، عاید هیچ انسانی نشده، بلکه برای همگان مرگی زودرس، همراه با حسرت و رنج بوده است.

خداوند در خصوص شرارت دل انسان می‌فرماید: «خداوند از آسمان بر بنی‌آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست. همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی» (مزامیر ۱۴: ۲ - ۳).

حرص، طمع، شهوت، و تلاشهای طاقت فرسای انسان نه این که نتوانست زمین را از دستان شیطان بازپس گیرد، بلکه ایمان و امید و صبر در وعده خدا را، از دلهای آنان از بین برد.

خداوند عیسی مسیح به کسانی که بتوانند در وعده‌های خدا که پیش‌تر توسط انبیا گفته شده بود با حلم و بردباری در ایمان بمانند و از نزاعها و شرارتهای دنیا فاصله بگیرند، مژده تصاحب زمین را می‌دهد. او به کسانی که در حيله‌های ابلیس گرفتار نشوند و در بازیهای او داخل نگردند، و خود را از هر شرارتی خارج بدارند، خوشا به حال می‌فرستد. این خوشا به حال برای میراث‌داری زمین در روز ششم از خلقت نیست زیرا این روز از آن شیطان است.

خداوند زمینی را برای صبر کنندگان وعده داده که در آن دیگر شرارت و شیطانی نخواهد بود و در سرتاسر زمین پادشاهی خداوند برقرار خواهد شد. این مهم در هزاره هفتم یا همان سلطنت هزار ساله محقق خواهد شد. و همان گونه که خداوند عیسی مسیح وعده داده هر کسی که تا به آن روز با بردباری در ایمان و امید و اطاعت از خداوند، صبر نماید، به آن دوره زیبای خدا داخل شده و زمین را به میراث خواهد برد.

خداوند در نامه خود خطاب به کلیسای لائودکیه که در جامعه‌ای ثروتمند و غنی از ثروت دنیا زندگی می‌کنند، هشدار می‌دهد که آن ثروت در حقیقت سرابی دروغین در چشمان ایشان است: «^{۱۷} زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز

محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان» (مکاشفه ۳ : ۱۷). و به کسانی که با حلم و بردباری تا به روز وعده خدا انتظار می‌کشند این مژده خوشی خود را باز تکرار می‌کند: «^{۲۱}آن که غالب آید، این را به وی خواهیم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم» (مکاشفه ۳ : ۲۱).

بر تخت نشستن، یعنی پادشاهی بر زمین؛ مسیح چه زمانی بر تخت خواهد نشست؟ در هزاره هفتم که سلطنت او بر زمین استوار خواهد گردید؛ او در آن روز به تمام کسانی که برای رسیدنش در ایمان تمام صبر نمودند این وعده را داد تا با او بر تخت بنشینند و بر زمین حکمرانی کنند. لذا از قبل به تمام حلیمان خوشا به حال می‌فرستد.

گرسنگان و تشنگان عدالت:

«خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد» (متی ۵ : ۶).

خوشا به حال بعدی مربوط به گرسنگان و تشنگان عدالت است. گرسنگی و تشنگی دو واکنش طبیعی بدن نسبت به نیاز ضروری بدن برای بقا و زنده ماندن است. درمان گرسنگی خوراک است و درمان تشنگی مایعاتی مانند آب. اما این خوشا به حال مربوط به کسانی که به لحاظ جسمانی نیازمند خوراک و آشامیدن می‌باشند نیست بلکه به طور واضح اشاره می‌کند به "گرسنگان و تشنگان عدالت."

عدالت چیست؟ مفهوم عدالت پایه‌ای‌ترین آموزه ایمان مسیحی است. عدالت که به معنی انصاف، برابری، داد، دادگری، دادگستری و ... می‌باشد، حکایت از ادا نمودن حق

به مستحق آن است، خواه جزا برای کیفر یا پاداش برای منفعت. در مفهوم کتاب مقدسی نیز بر همین اساس، عدالت به معنی عادل شمردگی است.

عادل شمردگی یعنی این که انصاف و دادگری بر کسی قرار گرفته و پس از آن دیگر آن شخص مدیون و بدهکار چیزی نخواهد بود. این ابتدای ایمان به مسیح برای ورود به حیات ابدی است. این به چه شکلی است؟

می‌دانید به واسطه گناه اولیه که آدم و حوا در باغ عدن مرتکب شدند، تمام بشر زیر یوغ گناه و اسارت شیطان قرار گرفته و به سمت مرگ ابدی کشانده شدند. برای رهایی از این یوغ گران و دره هولناک مرگ فقط رهاننده‌ای لازم بود تا بتواند فدیهِ و خون بهای هر یک از انسانهای در اسارت گناه را پرداخت نماید که شخص از مرگ به حیات ابدی منتقل شود.

پس خداوند جسمی انسانی پوشید و به مانند مردم روی زمین ظاهر شد. از آن جایی که او مانند تمام انسانها از نطفه گناه نسل آدم نبود، یعنی در شکل‌گیری و تولد او هیچ گونه ارتباط جنسی بین زن و مردی دخیل نبوده، ریشه گناه اولیه را در خود نداشت و از همان ابتدا در سیطره مرگ و شیطان قرار نگرفت. او در طول زندگانی خود بر روی زمین نیز بری از هر گونه گناه و اشتباهی بود، تا این که آن فدیهِ برگزیده خدا برای قربانی و نجات تمام انسانها باشد.

خداوند ما عیسی مسیح به عوض تمام مردم روی زمین یک بار و برای همیشه طعم داوری و مرگ را چشید تا گناهان تمام جهان را بر دوش خود کشد و به واسطه فدیهِ‌ای که در خون بی‌گناه او مقدّر شده بود، تمام نسل بشر را از زیر یوغ مرگ و گناه، و اسارت شیطان آزاد کرد. همان گونه که پولس رسول اشاره می‌کند: «^{۲۳} زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان ۶ : ۲۳). لذا به واسطه او که از همه جهان گناه آلود و رد شده در نزد خدا، بزرگ‌تر بود، می‌توانست

تاوانِ گناه تمام نسل بشر را پرداخت کند. او به عوض تمام انسانها به داوری خدا و مرگ کشیده شد تا عدالت خدا بر او قرار گیرد و به عوض جان او، آمرزش به گناهکاران رسد و گناه از جهان برداشته شود.

نبوت‌های بسیاری در کتب عهد عتیق از این صحنه مهم و سرنوشت‌ساز نقل قول گردیده است، اما دقیق‌ترین و واضح‌ترین این نبوت‌ها از زبان اشعیا نبی در حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح مکتوب گردیده. در باب ۵۳ کتاب اشعیا اعلام شده که خداوند عیسی مسیح به عنوان فدیة و قربانی اعظم خدا برای برداشتن گناه از جهان خواهد آمد و در این طریق کشته خواهد شد.

«^۱کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟^۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.^۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.^۴ لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم.^۵ و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.^۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد.

^۷او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود.^۸ از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟^۹ و قبر او را با شیران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود.^{۱۰} اما خداوند را

پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.^{۱۱} ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد نمود.^{۱۲} بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهیم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این که جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود» (اشعیا باب ۵۳).

آیا متوجه می‌شوید؟ عادل شمردگی به این معنی نیست که حتماً می‌بایست شخصی تاوان جرم خود را پرداخت بکند تا از داوری گرفته شده و عادل محسوب گردد، بلکه هرگاه کسی دیگر که توانایی پرداخت آن تاوان را داشته باشد، می‌تواند به عوض مجرم جزیه او را پرداخت کند و آن شخص خطاکار را آزاد سازد یا به اصطلاح او پس از پرداخت تاوان جرم خود عادل شمرده می‌شود؛ مانند بدهکاری که در زندان افتاده و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اما اگر شخصی دیگر با پرداختن بدهی او، او را از عدالت و داوری آزاد سازد دیگر بر او جرم و خطایی محسوب نخواهد بود.

عدالت و عادل شمردگی به آن معنی است که در هر صورت مزد گناه پرداخت گردد. برای گناه بشر هیچ انسانی بر روی زمین این توانایی و شایستگی را نداشت که بتواند این کار را برای نسل بشر انجام دهد، زیرا تمام انسانهای روی زمین از طریق رابطه جنسی بین یک زن و مرد که در ذات خود در گناه سرشته شده بودند به دنیا آمده‌اند و همه میراثدار گناه اولیه آدم و حوا در باغ عدن بودند.

قوم اسرائیل که قرن‌ها با نبوت‌ها و کلام خدا همراه بودند، می‌دانستند که خدا برای برداشتن این مانع یک نجات دهنده خواهد فرستاد و اتفاقاً این نجات دهنده خود خداوند

خواهد بود، لذا در انتظار آن روز مانند اشخاص گرسنه و تشنه انتظار آمدن مسیح موعود را می کشیدند.

به انجیل یوحنا باب چهارم نگاه کنید. در صحنه ملاقات زن سامری با مسیح به وضوح این حقیقت مکشوف می گردد. می بینید؟ حتی افشار بسیار پایین و عامه جامعه نیز از این مهم آگاهی داشتند و بی تابانه همچون شخصی گرسنه و تشنه در رسیدن زمان آن انتظار می کشیدند. برای این زن سامری فقط یک نبوت از سوی خداوند عیسی مسیح کافی بود تا تمام ذهن او را به سمت مسیح موعود ببرد: «زن بدو گفت، می دانم که مسیح یعنی کرسْتُس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد. ^{۲۶} عیسی بدو گفت، من که با تو سخن می گویم همانم» (یوحنا ۴ : ۲۵ - ۲۶).

در این خصوص می توان ساعتها صحبت نمود و آیات و نشانه های بسیاری آورد، اما چون موضوع این کتاب، صرفاً عادل شمردگی نیست، به همین میزان کفایت می کنیم. حال در موعظه بالای کوه، آیا انصافاً این منتظران برای عادل شمردگی، سزاوار یک خوشا به حال نیستند؟ پس خداوند به این گروه از منتظران نیز خوشا به حال می فرستد و به آنان مژده سیر شدن می دهد. اوه! سیر شدن! این مژده جای تعمق دارد.

کسی که گرسنه و تشنه عدالت است، سیر خواهد شد. این گرسنگی و تشنگی روحانی حسب ایمان است. پس پاداش آن که سیر شدن است نیز می بایست روحانی و حسب ایمان باشد. آیا می دانید این را خداوند عیسی مسیح چگونه نشان داد؟

دانستید که گرسنگان و تشنگان عدالت، یعنی کسانی که برای عادل شمردگی از طریق فدیۀ خون خداوند عیسی مسیح، انتظار می کشند. این اتفاق فقط از طریق خون و جان خداوند عیسی مسیح ممکن است. حال دقت کنید! چرا نگفت منتظران عدالت؟! بلکه به وضوح گفت گرسنگان و تشنگان عدالت! این چه چیزی را به ما می فهماند؟ آیا غیر این است که منتظران عدالت در موقع مواجه با آن باید مانند گرسنگان و تشنگان آن رفتار

کنند؟ بله این منتظران می‌بایست این عادل شمردگی را چون گرسنگان و تشنگان در وجود خود ببینند.

حال به شام آخر خداوند نگاه کنید، او که گناه جمیع مردمان را بر خود گرفت و فدیۀ ابدی خدا را با جان و خون خود پرداخت نمود در شام آخر خود با شاگردانش چه گفت و چه کار کرد؟

«^{۲۶} و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت، بگیرید و بخورید، این است بدن من.^{۲۷} و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت، همه شما از این بنوشید،^{۲۸} زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود» (متی ۲۶ : ۲۶ - ۲۸).

هر ایماندار مسیحی که او را به عنوان منجی و خداوند خود پذیرفته می‌بایست در شام خداوند با بدن و خون او، دقیقاً به همان گونه‌ای که او فرمود و نشان داده، عمل کند. هر چند این یک عمل نمادین است، اما اثبات مفاهیم عمیق روحانی و اتحاد در بدن و خون مسیح است.

خداوند می‌فرماید: «گرسنگان و تشنگان عدالت، ... سیر خواهند شد.» عدالت و نجات از اسارت شیطان در گرو گذراندن قربانی اعظم خدا و شراکت در خون و بدن مسیح است، مانند زمانی که رهایی قوم اسرائیل از اسارت مصر و نجات از تیغ فرشته مرگ، در گرو آن برۀ قربانی بوده که می‌بایست تمام گوشت آن را قوم می‌خوردند. مسیح اشاره کرده بود که بدن و خون او خوردنی حقیقی است. پس همان گونه که او جان و خونس را فدیۀ کرد، هر ایماندار مسیحی که در زمرۀ گرسنگان و تشنگان حقیقی عدالت خدا هست نیز می‌بایست تمام کلام او را در وجود خود ببیند و با آن درآمیزد.

تا زمانی که کسی به این اتحاد در جسم و خون مسیح نرسیده است، همیشه ترس و تشویش از انتهای کار خود خواهد داشت و این همان گرسنگی و تشنگی روحانی

است؛ و زمانی این ترس و گرسنگی برطرف خواهد شد که فرصت و امکان این سیری مهیا گردد. او این وعده را به چنین گرسنگان و تشنگانی داده که محقق خواهد شد؛ آمین.

رحم کنندگان:

«خوشا به حال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد» (متی ۵ : ۷).

از اهمیت این خوشا به حال برای هر فرد ایماندار مسیحی، هر قدر سفارش شود، کم است. در این خصوص فقط می توان گفت "خوشا به حال کسی که این خوشا به حال را درک کرده و به کار ببندد."

برای رحم، معانی هم مترادف زیادی در نظر می گیرند مانند "بخشایش، دلسوزی، مهربانی، مهرورزی، شفقت، گذشت، غمخواری، همدلی و ... "اما همیشه در نزد تمام ملل و فرهنگها، این واژه را در جایی به کار می برند که قرار است "از تقاص رساندن به کسی گذشت نمود و بر او غصبی وارد نیاورد." لذا شاید بتوان گفت که "گذشت از غضب" تنها معنی شایسته ای است که می توان برای آن آورد.

رحم کننده طبیعتاً کسی است که دارای چند ویژگی بدین قرار باشد: صاحب قدرت، صاحب حکم، صاحب اختیار، صاحب گذشت. یعنی رحم کننده کسی است که این حق و قدرت را دارد تا بر کسی حکم نموده و او را به مجازات برساند. این یکی از خصوصیات و اختیارات خاص خدا است.

حال خداوند عیسی مسیح در موعظة بالای کوه یک خوشا به حال ویژه برای کسانی می فرستد که هرگاه در چنین شرایط و ویژگی قرار گرفتند، مانند یک رحم کننده از قدرت و اختیار خود استفاده نموده و از تقاص رساندن به شخص خطاکار گذشت نمایند.

در ابتدای این خوشا به حال خداوند دو درس بزرگ می‌دهد: نخست آن که او رحمت و بخشش را خوش‌تر و مقدم می‌دارد، همان گونه که پیش‌تر نیز گفته: «زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را، و معرفت خدا را بیشتر از قربانیهای سوختنی» (هوشع ۶: ۶).

دوم این که، با وجود مُحِق بودن حکم، همیشه می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد و بخشش را لحاظ نمود، زیرا خود خداوند نیز بسیار به این گونه عمل نموده است. برای نمونه می‌توانید به رفتار خدا در قبال مردم نینوا، در کتاب یونس نگاه کنید. با این که حکم بر هلاکت مردم شهر نینوا صادر فرموده بود و رسول خود یونس را برای اعلام این حکم به آن جا فرستاد، اما از غضب خود برگشت و بر آن شهر عظیم رحمت فرمود.

این درس بزرگ را باید همیشه با خود داشته باشیم که گذشت از غضب همیشه انتخاب اول خداوند است، و خداوند ما عیسی مسیح نیز ما را به این گونه سفارش می‌فرماید. خود او نیز بر بالای صلیب از حق حکم خود گذشت و به جای لعنت، بخشش طلبید برای قاتلانش، آنگاه که فرمود: «... ای پدر اینها را ببامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند...» (لوقا ۲۳: ۳۴).

اما در ادامه این خوشا به حال وقتی پاداش چنین کسانی را اعلام می‌فرماید، با یکی از شگفت‌انگیزترین آموزه‌ها مواجه می‌شویم. این آموزه بسیار مهم است. این خارق‌العاده است. این مبهوت‌کننده است. آن قدر بزرگ و ویژه است که روح آدم به اهتزاز و وجد می‌آید. «... زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.» آیا متوجه می‌شوید؟ آیا عمق این سخن را می‌توانید درک کنید؟

در صورت ظاهر فقط می‌خوانید که خدا نیز به این افراد رحم خواهد کرد. اما حقیقت موضوع خیلی خیلی بزرگ‌تر از اینها است. خداوند عیسی مسیح با این خوشا به حال پرده از یک سر بسیار بزرگ بر می‌دارد. او یک راهکار بسیار بزرگ برای ورود به

ملکوت خدا نشان می‌دهد. او چیزی می‌آموزد که اگر هر کسی آن را درک کند و به آن عمل نماید، در روز داوری خدا به سلامت عبور خواهد نمود. این راز بزرگ چیست؟

اگر تا کنون با مفهوم رحم و رحم‌کنندگی کاملاً آشنا شدید، باید با یک خصوصیت خاص دیگر خدا نیز آشنا گردید تا حقیقت این خوشا به حال کاملاً آشکار گردد.

خدا برتر از هر چیز و هر کسی است، در این شکی نیست. هیچ کس در آسمان و زمین نمی‌تواند کاری به مانند او بکند. تمام کسانی که خواستند کارهای خدا را کپی برداری کنند، تنها گوشه کوچکی را توانستند به نمایش بگذارند، مانند جادوگران فرعون و شخصیت‌های دیگری که در طول تاریخ آمدند و ادیان و مذاهب کذایی بسیاری به نام خدا ساختند. حتی شیطان که بزرگ‌ترین کپی‌بردار است نیز در این خصوص بسیار ناتوان بوده.

هیچ کس را یارای آن نیست که هم اندازه خدا ظاهر شود؛ چه رسد به آن که بر او دست برتری بلند کند. در هیچ صفتی هیچ کس در آسمان و زمین نمی‌تواند مانند خدا باشد. توانا تر از او وجود ندارد. دانا تر از او وجود ندارد. با محبت تر از او وجود ندارد. به همین قسم بخشنده تر از او نیز وجود ندارد. این ذات خدا است که بالانشین همگان است.

آیا متوجه می‌شوید؟! او نمی‌تواند پایین تر از کسی قرار بگیرد. با توجه به این که او تمام نیکوییها است ولی هرگز هیچ نیکویی را هم کنار نمی‌زند، پس همیشه در برابر هر عمل نیکویی، چیزی بزرگ تر از آن را ارائه می‌کند. این ذات خدا است. این از خصوصیات خدا است. حال خداوند عیسی مسیح برای نجات از داوری خدا یک راهکار فوق‌العاده ارائه نموده و به عاملان آن خوشا به حال می‌گوید.

هرگاه توانستید در زندگی خود، از قدرت خود، اختیار خود، حق خود، بگذرید و با همه بلاهایی که کشیدید، بر کسی قصاص ننموده و سزا نرسانید؛ و هرگاه توانستید بخشش و رحم را بر همگان داشته باشید و هیچ کس را به داوری خود نیاورید، یا به عبارتی رحم‌کنندگی را به کمال رسانده باشید، خدا نیز نمی‌تواند در روز داوری بر شما حکم کرده

و تقاص بکشد. چرا؟ چون او هرگز نمی‌تواند پایین‌تر از دیگری ظاهر شود. او هرگز تحمل نمی‌کند در رتبه دوم قرار بگیرد. او نمی‌تواند بخشی کمتر از دیگری ارائه نماید. و از آن جایی که او خدای نیکوییها است، رحمتی بسیار عظیم‌تر را به شما خواهد رساند.

قطعاً هر انسانی پر است از گناهان و خطاهای بسیار و نیز جفاهای بسیاری که از دیگران به او رسیده؛ خوشا به حال آنانی که بتوانند با وجود توانایی در تقاص کشیدن، بر دیگران رحم نموده و آنان را ببخشند، زیرا در روز داوری خدا، او نمی‌تواند بر چنین اشخاصی رحم نفرماید، بلکه نصیب آن بخشی بسیار بزرگ‌تر خواهد بود.

بر اساس همین حقیقت از خصوصیت ذات الوهی خدا است که خداوند عیسی مسیح یک راهکار بزرگ برای گرفتن بخشش از او را به شاگردانش نشان داد: «خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد» (متی ۵ : ۷). باید سپاسگزار خداوند و شبان نیکوی عزیز خود باشیم که این حقیقت بزرگ را برای ما آشکار نمود.

در پایان این قسمت فقط یادآور می‌شوم که بر اساس همین خصوصیت خدا در چند مورد دیگر نیز چنین وضعیتی به وجود می‌آید که خداوند ما عیسی مسیح به آنها نیز اشاره نموده است.

پاکدلان:

«خوشا به حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۵ : ۸).

شاید بتوان گفت که این خوشا به حال بیشتر برای آیندگان است زیرا در زمان مسیح تقریباً همه قوم این امکان را داشتند تا خداوند مجسم شده را با چشم سر ببینند، اما پس از عروج او به آسمان دیگر این امکان وجود ندارد. این را نیز باید توجه کرد که خداوند در این خوشا به حال می‌فرماید "خدا"، یعنی به مقام نادیدنی خدا اشاره می‌کند،

لذا باید نتیجه گرفت که منظور از دیدن خدا، چهره و جلالی است که در یکی از جلالهای پرشکوه خدا متجلی می‌شود.

بزرگ‌ترین درسی که این خوشا به حال با خود دارد و حتماً می‌بایست هر ایمان‌داری متوجه آن باشد، خصوصاً نوایمانان که همیشه آماده برای لغزش و منحرف شدن هستند این است که به هیچ وجه امکان ندارد تا با دلی ناپاک، حتی با کوچک‌ترین سیاهی بتوانند با دیده سر، خدا را ملاقات و او را ببینند.

باز می‌بایست یک نکته مهم دیگر را نیز در نظر داشت، وقتی گفته شده «... خدا را خواهند دید.» منظور فقط خدای قادر مطلق، ال، الوهیم است نه این که او را در وجه روح‌القدس یا پسر خدا (عیسی مسیح) می‌توان دید. اما ملاقات با وجه جسمانی او در جایگاه پسر یگانه خدا، یعنی خداوند عیسی مسیح به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. در ارتباط با ملاقات روح‌القدس که امری کاملاً بدیهی می‌باشد، زیرا پس از صعود خداوند به آسمان روح‌القدس از آسمان برای ایمانداران راستین نزول فرموده است، و برای داشتن ارتباط با روح‌القدس شرایط دیگری به غیر از پاکدلی لازم است.

بسیاری در کلیساها شهادت داده و می‌گویند که خداوند را دیده‌اند! آیا این شهادتات حقیقت دارد؟ با توجه به این خوشا به حال که فقط مربوط به خدای پدر می‌باشد، اما پنداشتن این که منظور از این خوشا به حال دیدن خداوند عیسی مسیح است باید نکات مهمی را در نظر داشت زیرا عدم اطلاعات درست می‌تواند باعث گمراهی و حتی تبعات بسیار وخیم‌تری گردد و شخص را در دام ابلیس گرفتار نماید. باید بدانید پس از عروج خداوند عیسی مسیح به آسمان، این خوشا به حال همچنان برای پاکدلان در ارتباط با ملاقات خدا وجود دارد.

از آن جایی که پدر، پسر و روح‌القدس، یک می‌باشد که در سه وجه مختلف به منظوره‌های مختلفی آشکار شده‌اند، دانستن سه نکته بسیار مهم، خصوصاً در ارتباط با

دیدن خداوند عیسی مسیح الزامی است: طریق دیدن، در چه شمایی دیدن، و آن چه دیده‌اند، بسیار مهم است.

طریق دیدن: اگر کسی شهادت دهد که خداوند عیسی مسیح را در بیداری دیده است، قطعاً ملاقاتی دروغین است. زیرا او تا زمان بازگشت ثانویه که در انتهای زمان یعنی آخرین لحظه روز ششم از خلقت، هرگز به زمین نیامده و نخواهد آمد. اما دیدن در خواب یا رؤیا که یک شبیه‌سازی متغیر از چهره حقیقی او می‌باشد، امکان‌پذیر است.

شمایل دیدن: اگر کسی شهادت دهد که چهره خداوند را در بیداری یا خواب یا رؤیا، مثلاً با چنین و چنان هیئتی دیده است؛ حتماً می‌بایست مشمول شرط این خوشا به حال یعنی پاکدلی کامل بوده باشد، در غیر این صورت، هر شخصی، در هر مقام و منصبی که باشد، اگر کوچک‌ترین سیاهی در دل او باشد او هرگز نمی‌تواند صورت خداوند را ملاقات نماید؛ و آن چه دیده کاذب می‌باشد.

اما خارج از رؤیت چهره خداوند، باز این امکان وجود دارد که کسی بتواند یکی از جلاله‌های او، مانند ستون آتش، ستون ابر، گردباد، و یا نور را ببیند که این دیدار نیز به منظوری خاص و هدفمند امکان‌پذیر خواهد بود.

آن چه دیده: اساساً هر گونه ملاقاتی با خداوند یا جلال او هدفمند و به منظوری خاص اتفاق می‌افتد و قطعاً دارای پیغامی خاص می‌باشد. به هیچ وجه امکان ندارد که مثلاً کسی در خانه و یا حتی در کلیسا، جلوه‌ای از خداوند را بی‌دلیل ببیند و چیزی از منظور آن ملاقات نفهمد! پس وقتی کسی شهادت دهد که مثلاً ناگهان چنین چیزی دیده و از این اتفاق چیزی متوجه نشده، قطعاً آن چه دیده کاذب و ربطی به خداوند ندارد؛ زیرا محال ممکن است که خداوند خود را به کسی بنمایاند و به آن شخص معرفت و هدف خود از این ملاقات را نفهماند.

علاوه بر این آن چه شخص می‌بیند باید دارای پیغامی آشکار و هم راستا با تأییداتی مشابه در کتاب مقدس باشد، یعنی وقایع مکتوب در کتاب مقدس به نوعی چنین ملاقاتی را تأیید نماید و خارج از طُرُق خداوند در طول تاریخ بشری نباشد. یک نکته مهم دیگر که می‌بایست در نظر داشت این است که خود بیننده منظور از این ملاقات را حتماً باید بفهمد زیرا در غیر این صورت می‌شود شکست خوردن خداوند از هدف و منظورش از چنین ملاقاتی!

با در نظر داشتن این سه نکته مهم، آنگاه باید تمیز داد که آیا حقیقتاً این ملاقاتی با خداوند است یا نه؟! برای حصول به این اطمینان دانستن دو نکته دیگر نیز برجسته می‌گردد.

نخست آن که هرگونه ملاقاتی با خداوند، کوچک‌ترین شک و تشویشی بر جای نمی‌گذارد؛ زیرا خود خداوند پیش از ملاقات هر گونه مانعی را بر می‌دارد و ذهن و قلب شخص را آماده این ملاقات می‌گرداند.

دوم آن که حسب همین کلام خداوند، فقط کسانی می‌توانند خداوند را ملاقات نمایند که در دلشان کوچک‌ترین ناپاکی و سیاهی وجود نداشته باشد. و متأسفانه این بزرگ‌ترین مانع و مشکل اکثر غریب به اتفاق مردم دنیا حتی ایمانداران به مسیح است.

کیست که در دل او هیچ سیاهی نباشد؟ کیست که در دل او هیچ کینه و نفرتی نباشد؟ کیست که در دل او هیچ بدخواهی و بداندیشی نباشد؟ کیست که در دل او هیچ حسادت و ریاکاری نباشد؟ کیست که در دل او هیچ میل به گناه و طمعی نباشد؟ کیست که در دل او هیچ رغبت به شرارت و تعالیم شریر نباشد؟ و ده‌ها سیاهی دیگر؟!

لذا کلام خداوند می‌فهماند که فقط یک سیاهی در دل کسی او را از ملاقات با خداوند محروم می‌کند. اما این خوشا به حال را به آنانی که بتوانند دل خود را از هر گونه سیاهی پاک نمایند داده، که خدا را ملاقات خواهند نمود.

تا به این جا این مهم را دانستید؟ پس بدانید که این خوشا به حال وقتی برای کسی محقق گردد، در روح و وجود آن شخص، یک آرامی عمیق و غیر قابل وصفی از اطمینان می‌رساند که با هیچ وصفی از حالات خوش دنیا قابل توصیف نیست. خدا که تفحص کننده دلها است، پیوسته در قلب چنین اشخاصی تردد و سکونت خواهد داشت و حضورش روح آنان را همیشه قرین شادی و آرامی خواهد نمود.

صلح کنندگان:

«خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی ۵ : ۹).

این خوشا به حال برای صلح کنندگان است و پاداش آنان این است که به پسران خدا مشهور خواهند شد. نه این که پسران خدا خواهند شد بلکه با عنوان پسران خدا خوانده و مشهور خواهند شد. بین این دو تفاوتی است.

برای آن که کسی پسر خدا شود یک روند سه مرحله‌ای لازم است: ایمان به خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح؛ تقدس و پاکی از گناه و شرارت؛ تعمید روح القدس.

اما این خوشا به حال برای این اشخاص نیست، بلکه برای کسانی است که در هر شرایطی صلح طلب می‌باشند و از هر گونه آتش شرارتی دوری می‌کنند. خداوند عیسی مسیح به چنین اشخاصی مژده می‌دهد که شما را با عنوان پسران خدا خواهند خواند. کجا؟ آیا در زمینی پر از شرارت و سیاهی؟ هر چند این امکان می‌تواند در بعضی مواقع باشد، اما به طور خاص این عنوان در نزد خاصانی که خدا را می‌شناسند خواهد بود، مانند فرشتگان و جنود آسمان.

حال چرا به صلح کنندگان پسران خدا می‌گویند؟ آیا می‌دانید که مصالحه یکی از خصایص بسیار خاص خدا است؟ کیست بر او ظلم و ستم رسد و به وقت توانمندی و قوت خویش انتقام نکشد؟ کیست مستحق تقاص کشیدن باشد و از حق خود بگذرد؟ کیست از دشمنی که در صدد جان او می‌باشد ولی وقتی به ناتوانی افتاده و از سر نیرنگ برای مصالحه آمده است صلح نماید؟ کیست بدترین جفاها، لطمات و ناسپاسی بر او شده باشد و با جفا کننده خود از سر مهربانی مصالحه کند؟ به راستی این اندازه گذشت را در چه کسی به غیر از خدا می‌توان دید؟

شیطان زمین خدا را خراب نمود؛ آدم و حوّا با ناسپاسی از خدا به او خیانت کرده و زیر یوغ شیطان رفتند؛ تمام نسل آدم در تمام طول تاریخ خدا را بی‌حرمت نمودند و به او پشت کردند. قوم برگزیده او و کلیساهای امروز دنیا بارها به او خیانت کردند. و در مقابل تمام اینها را خدا می‌فرماید:

«^{۱۱} به ایشان بگو: خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم بلکه (خوش هستم) که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریقهای بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید» (حزقیال ۳۳: ۱۱)؟

او برای صلح با نسل رو به مرگ آدم، و در مقابل همه این جفاها و اهانتها، با نثار جان پسر یگانه خود، برای نجات همین بشر سراپا گناهکار و ستمگر که کوچک‌ترین میلی به او نداشته و ندارند، با تمام دنیای پر از شرارت مصالحه نمود. چنین بخششی تنها از سوی خدا امکان‌پذیر است. او حتی امروزه تمام گناهان بشر را تحمل می‌کند به امید این که کسی توبه و بازگشت نماید.

این خصلت خدا آن قدر عجیب و برجسته است که اگر انسانی به این گونه یافت شود، تمام جنود و ملائک آسمان در وجود آن شخص خدا را می‌بینند و او را پسر خدا

می‌خوانند. این یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های نسبیت با خدا است. خداوند عیسی مسیح، به هنگام موعظه بالای کوه به چنین اشخاصی مژده این عنوان پرشکوه را داده است.

زحمتکشان برای عدالت:

«^{۱۰}خوشا به حال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ^{۱۱}خوش حال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.^{۱۲} خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همین طور بر انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند» (متی ۵ : ۱۰ - ۱۲).

این خوشا به حال برای زحمتکشان عدالت است. مخاطب این خوشا به حال با گرسنگان و تشنگان برای عدالت فرق دارد. این خوشا به حال برای منتظرانی که هنوز زمان عدالت نرسیده، نیست؛ بلکه برای زمانی است که عدالت فرا رسیده و از آن به بعد کسانی که برای معرفی آن به رنج و عذاب می‌افتند، می‌باشند. به عبارتی بسیار روشن‌تر برای خادمینی است که برای نام مسیح دچار جفا می‌گردند است.

باز خادمین مسیح، همان گونه که پولس رسول نیز اشارتی به آن دارد در آخر از همه مزدشان را دریافت خواهند کرد. همان گونه که خود خداوند عیسی مسیح نیز مزد مشقت جان خویش را در انتها دریافت خواهد نمود. از این روی است که مزد خادمین خداوند که برای نام او دچار مصیبت‌ها می‌گردند، عالی‌ترین وعده‌ای است که می‌توان تصوّرش را کرد می‌باشد یعنی "ملکوت آسمان"، در انتهای زمانها.

خوب دقت کنید! این خوشا به حال به هیچ وجه برای تمام خدام حقیقی مسیح که در حال کار و فعالیت می‌باشند نیست! به هیچ وجه این چنین نیست! حتی برای خادمینی که در جای امن و راحت و در رفاه و آرامش مشغول به خدمت هستند نیز

نمی‌باشند. این وعده فقط برای خدّامی است که به خاطر نام مسیح فحش می‌شنوند، تهمتها و افتراها را تحمّل می‌کنند، مورد جفاها قرار می‌گیرند، زندانی می‌گردند و تازیانه می‌خورند، از جمیع محرومیّتها برخوردار می‌شوند، و در دنیا مطرود و بی‌حرمت و آواره می‌باشند، است.

حال خداوند به چنین خدّامی تنها وعده ملکوت آسمان را نداده، نخیر! خیلی بزرگ‌تر از اینها است. خداوند می‌فرماید که ملکوت آسمان تنها مقدمه پاداش آنان است، اینان می‌بایست پاداش اصلی خود را در ملکوت آسمان دریافت کنند. پاداش تعیین شده باید از ملکوت آسمان خیلی بزرگ‌تر باشد زیرا می‌فرماید: «... اجر شما در آسمان عظیم است...» یعنی ابتدا باید وارد ملکوت آسمان بشوند و آنگاه آن جا پاداششان را دریافت کنند. وه! چه قدر بزرگ!

پاداش این خدّام هم تراز با انبیای خدا که دارندگان کلام خدا، و در اتحاد با خدا می‌باشند، است. پاداشی به بزرگی وجودی خدا! تا زمانی که کسی آن را دریافت نکرده حقیقتاً تصوّرش را نمی‌تواند بکند که چیست! او می‌بایست تا زمان آشکار شدن آن در صبر و انتظار بماند.

جایگاه پیروان:

در موعظه بالای کوه خداوند عیسی مسیح ابتدا با وعده خوشا به حالها که بسیار مهم بود آغاز سخن کرد، و پس از وعده‌هایی که می‌دهد به حاضرین گوشزد می‌کند که برای آن که مشمول هر یک از این خوشا به حالها باشند، می‌بایست دو ویژگی برجسته در آنها نمایان گردد.

این دو ویژگی گوشزد شده، در وحله اول شخص را تا حدودی به شباهت مسیح و از پیروانش می‌گرداند و دیگر این که او را در یک قالب و ویژگی‌ای کاملاً متفاوت از مردم جهان معرفی خواهد کرد، به حدی که در این اندازه و تجلی ظاهر شدن، در توان هر انسانی نیست.

او ابتدا پیروان واقعی‌اش را مخاطب قرار می‌دهد و به آنان گوشزد می‌کند که نسبت به تمام دنیا می‌بایست چگونه نقشی داشته باشند. این جملات شاید کوتاه و در نظر افراد ظاهربین بسیار ساده و راحت به نظر برسد اما در چنین قالبی قرار گرفتن در دنیا، خصوصاً در ارتباط با بشر در گناه آن چنان شخص را در معرض تجربیات گوناگون و جفاها قرار می‌دهد که انگشت شماری توانایی ماندن تا به انتها را خواهند داشت.

این دو ویژگی در هر پیروی، او را به شخصی با خصوصیات نمک و نور تبدیل می‌کند. لذا خداوند پیش از آن که شروع کند به گفتن احکامی در عهد جدید، این گوشزد را می‌دهد که پیروانش باید مانند نمک و نور در جهان باشند، یعنی متمایز از تمام دنیا. از سویی چنین ویژگی‌هایی شخص را مشمول خوشا به حالها می‌کند و از سویی دیگر او را آماده برای پذیرش احکام و مسؤولیتهای سنگین در عهد جدید می‌نماید.

مانند نمک در جهان:

«^{۱۳} شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آن که بیرون افکنده، پایمال مردم شود» (متی ۵ : ۱۳).

خداوند شاگردان و پیروانش را به نمک جهان تشبیه نموده. خوب دقت کنید! نگفت شما می‌بایست مانند نمک باشید که اگر این گونه می‌بود، چنین باید نتیجه گرفت که هر ایمانداری با تلاش خود می‌بایست بکوشد که نقشی مانند نمک در جهان داشته باشد. اگر این گونه می‌گفت این یک تشویق برای تلاش بیشتر تا رسیدن به این کمال می‌بود. هر چند هر ایمانداری باید در تلاش برای پیروی از کلام خداوند باشد اما این سخن زاویه دیگری و چیزی دیگر را به شاگردان و پیروان خداوند نشان می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: «شما نمک جهانید!» او این موضوع را به شکلی دیگر بیان می‌کند. این جمله از حقیقتی سخن می‌گوید که برای رسیدن به آن تلاش انسانی هیچ نقش و تأثیری ندارد؛ این جمله حکایت از یک خصلت ذاتی در شاگردانش دارد؛ این جمله بیانگر یک وضعیت "از پیش برگزیدگی" است؛ لذا این سخن برای عده‌ای بسیار خاص گفته شده نه همه حاضرین جمع، این یک گوشزد و یادآوری نقش و وظیفه برای عده‌ای بسیار معدود است.

حال به مانند نمک بودن به چه معنی است؟ با بررسی خواص نمک و عملکردی که در بدن انسان بر جای می‌گذارد و شبیه‌سازی آن با تأثیری که می‌بایست هر پیرو راستین مسیح در جامعه بگذارد می‌توان به نکات ارزشمند بسیاری رسید که هر کسی با اندک تحقیقی در خواص نمک می‌تواند وجوهای یک پیرو حقیقی را در ذهن خود ترسیم نماید.

همان گونه که نمک هر خوراکی را به طعم مطبوع می‌آورد، دارای خواص بسیار دیگری نیز مانند: تنظیم الکترولیت‌ها و تعادل مایعات، بهبود عملکرد عضلات و اعصاب،

کمک به هضم غذا، و تأمین انرژی می‌باشد؛ همچنین در طب سنتی برای پاک‌سازی، کاهش التهاب گلو و سینوس، و حتی لایه برداری و زیبایی کاربرد دارد و برای تولید مواد شیمیایی و در کشاورزی نیز استفاده می‌شود.

حال وقتی فرمود: «شما نمکِ جهانید» این نمک در ارتباط با جهان یک تأثیرگذاری مستقیم دارد؛ پس برای جهانیان در ارتباط با نمک باید در یکی از این دو تشبیهات و جایگاه‌ها را تعریف کرد: ۱- یا بشرِ انسانی، مصرف‌کنندهٔ خوراکی است که باید با نمک نمکین شود، یعنی نمک باید خوراک را برای بشر نمکین کند، به عبارتی دنیای بی‌مزه و نامطبوع را به طعم و پذیرش برای مردم دنیا بیاورد؛ ۲- یا خدا مصرف‌کنندهٔ خوراکی است که باید با نمک نمکین و قابل پذیرش گردد تا برای خدا مقبول و مطبوع گردد.

هر چند به تعریفِ اول از دیدگاه این که خود مسیح آمد تا خدمت کند نه این که مخدوم باشد می‌توان نگریست و در نظر داشت، ولی تعریفِ دوم قابل پذیرش‌تر است از آن جهت که حسب تمام آموزه‌های کتاب مقدس، بشر گناهکار از نظر خدا مردود و لعنت شده هستند و این فرزندان شایستهٔ خدا و پیروان و شاگردان مسیح هستند که می‌بایست این جهان را در نظر خدا مطبوع گردانند. اما بگذارید با دقت بیشتری به این کلام مسیح نگاه کنیم! اگر با دقت نگاه کنید به یک زاویهٔ دید عمیق‌تر نیز برخورد خواهید کرد، مقصود خداوند از این تشبیه فراتر از خواص نمک در قبال خدا نیز بوده است.

همان طور که می‌دانید نمک برای همهٔ مردم مفید نیست، گروهی که مشکل فشار خون بالا دارند نمک برایشان مضر است؛ یعنی کسانی که از استاندارد طبیعی انسانی خارج شدند و از پیش تحت استعمال زیاد و بی‌جا، دچار فشار خون بالا شده‌اند و نمک برایشان مضر است، از مصرف نمک پرهیز می‌کنند. این دسته نمک را پس می‌زنند و با مصرفش دچار التهابات درونی می‌شوند، این تمثیلی از افراد افراطی در ایمان و پیروی از کلام خدا می‌باشند به حدی که بدون دقت، در استعمال کلام خدا از آن نابجا و بی‌موقع

و بی‌اندازه استفاده می‌کنند، به عبارتی استعمال افراطی و نامتعارف از آن دارند و نابجا از آن استفاده می‌کنند تا به حدی که از قانون طبیعی استعمال خارج می‌شوند.

چنین کسانی اعتدال ندارند لذا در افراط خود غوطه‌ورند و وقتی با یک پیرو حقیقی مسیح مواجه می‌شوند وجودش را تحمل نمی‌کنند و آن را پس می‌زنند. از این دسته افراد می‌توان به قورح اشاره کرد که در مواجهه با موسی راه افراط را در پیش گرفت و او را که نبی زمان خود بوده، پس زد. و یا بسیاری از مشایخ مسیحیت که در صدهای اولیه مسیحیت با افراط‌گرایی خود و ساختن داکترین‌های عجیبی از دل کتاب مقدس فرقه‌ها و انحرافات بسیاری در کلیسا تشکیل دادند و با نام مسیحیت دست به جنایات هولناکی زدند تا جایی که شاگردان حقیقی مسیح را نیز پس زدند.

اما این وضعیت تنها مختص آنانی که در رجاسات و افراط ایمانی، مانند افرادی که دارای فشار خون بالا می‌باشند، نیست. بسیاری به خاطر ترس از مبتلا شدن به فشار خون بالا، در حالی که در سلامت جسمانی به سر می‌برند، نمک را پس می‌زنند. اینان با وجودی که به خواص نمک آگاه هستند اما اسیران فکر و در اسارت ترسهای خود از مصرف نمک می‌باشند؛ ترس، آنان را از حقیقت سلامتی وجودیشان و نیاز بدن به نمک دور می‌کند و توهمی به مانند شباهتشان مانند بیماران و مخالفان نمک می‌گرداند، ترس مانع از نزدیک شدن به نمک و استعمال آن و نتیجتاً خواصی که در آن است، می‌گرداند. این قبیل از مردم آن دسته از ایماندارانی هستند که با دیدن افراط‌گرایان مذهبی و عاقبت کارشان دچار تأثیرپذیری معکوس می‌باشند و راه بی‌دینی را پیش می‌گیرند و شاگردان و پیروان حقیقی مسیح را پس می‌زنند.

اینان کاهلان در ایمان و پیروی از کلام خدا هستند فقط به جهت آن که مبدا دچار فشارهای ایمانی در زندگی خود گردند، لذا از شاگردان مسیح که نقش و تأثیری نمکین در دنیا دارند دوری نموده و آنان را از خود دور می‌کنند.

باز متأسفانه فقط این دو دسته نیستند که با پیروان مسیح مشکل دارند! یک دسته خاص و همیشه مخالف با نمک نیز وجود دارد. بسیاری هم ذاتاً از طعم نمک خوششان نمی‌آید، این در نفس آنان است، این مانند تفکری در نقطه مقابل "از پیش برگزیدگی" است، این دسته همیشه آنانی که نمک جهانند را پس می‌زنند. چرا؟ فقط برای این که از طعمش خوششان نمی‌آید، این در ذات آنان است؛ مانند علفهای هرز و کرکاسها در عالم روحانی که در یک کشتزار وقتی که در مجاورت بذر نشانه شده توسط کشاورز قرار می‌گیرند، آنان را تحمل نمی‌کنند و سعی در خفه کردن آنها را دارند. این دسته افراد در نفس ذاتی خود از خدا نیستند.

حال وقتی مسیح به شاگردانش می‌گوید شما نمک جهانید، این سخن فقط اشاره به نقش نمکین بودن آنان در قبال دنیا و خدا ندارد، بلکه حکایت از ناهنجاریهایی نیز دارد که انتظار آنان را می‌کشد. ادامه همین آیه به روشنی این را اثبات می‌کند، فقط کافی است به این سخن خوب دقت کنید.

«^{۱۳} شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آن که بیرون افکنده، پایمال مردم شود» (متی ۵: ۱۳). اگر نمک فاسد گردد به چه کسانی اشاره می‌کند؟ این هشدار برای آنانی است که نقش نمک را دارند، نه افراطیان و کاهلان و مخالفان. این هشدار برای شاگردان و پیروان است.

می‌دانید که نمک فسادپذیر نیست، او تا حدود زیادی از فساد دیگر چیزها جلوگیری می‌کند. اما اگر نمک فاسد شود چه اتفاقی می‌افتد؟ دیگر ارزش نگهداری و استعمال نخواهد داشت. خداوند عیسی مسیح دو هشدار برای چنین شاگردان و پیروانی دارد: اول این که او دیگر نمی‌تواند نمکین شود؛ او نقش و جایگاه خود را برای همیشه از دست خواهد داد، و دوم این که بیرون افکنده و پایمال مردم دنیا می‌شود. چنین شخصی از ملکوت بیرون انداخته خواهد شد.

هیچ کس نمی‌تواند خود را در فهرست کسانی قرار دهد که نقش نمک را دارد، ولی عملاً در دنیا هیچ تأثیرگذاری و نمودی از یک مسیحی فعال را ندارد! هیچ کس نمی‌تواند بگوید مانند نمک در جهان است ولی از سوی فرقه‌های منحرف افراطی در مسیحیت و دینداری، و ایمانداران ظاهری و خنثی در کلیسا، و نیز مردم عامه دنیا طرد نشده باشد. مسیح این نکته را در موعظه بالای کوه به شاگردان و پیروانش گوشزد نمود.

مانند نور در جهان:

«^{۱۴} شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.^{۱۵} و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.^{۱۶} همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند» (متی ۵: ۱۴ - ۱۶).

دومین گوشزدی که در ادامه «شما نمک جهانید» آمده هم، مثالی در همان راستا می‌باشد و اهمیت نقش پیروان و شاگردان مسیح را بیشتر آشکار می‌کند؛ همچنین نیز عملکرد خدا در ارتباط با معرفی چنین شاگردانی را به روشنی بیان می‌دارد.

«شما نور عالمید.» اطلاق نور به شاگردان و پیروان مسیح، حکایت از جایگاه و مقام بسیار رفیعی دارد. نور در کتاب مقدس به خدا اطلاق می‌شود چنان که یعقوب رسول، خدا را به پدر نورها تشبیه می‌نماید: «^{۱۶} ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است، و نازل می‌شود از پدر نورها، که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست.^{۱۸} او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود، تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم» (یعقوب ۱: ۱۶ - ۱۸).

وقتی خدای قادر مطلق پدر نورها باشد این حقیقت آشکار می‌شود که او می‌بایست فرزندانی از جنس و مانند خود داشته باشد که در نور ساکن می‌باشند. مسیح در موعظه بالای کوه به این فرزندان اشاره می‌کند و آنان را نور عالم می‌خواند. سکونت در نور شخص را نورانی و روشن می‌گرداند، لذا ذکر عبارت نور بر چنین اشخاصی صحیح می‌باشد. مسیح به شاگردان و پیروانش گوشزد می‌کند که شما نور عالمید، از آن جهت که فرزندان خدا هستید و جهان را به نور وجودی خدا که در شما می‌باشد منور خواهید نمود. پولس رسول نیز باز این جایگاه را به پیروان مسیح گوشزد می‌دارد و این واقعیت را تأکید می‌کند: «^۸ زیرا که پیش‌تر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند، نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید» (افسیسیان ۵ : ۸).

حال مسیح برای شاگردان و پیروانش که می‌بایست مانند نور باشند، حقیقتی را آشکار می‌کند که در خود حقایق و درسهای جالبی دارد، و این حقیقت را با چند مثال کوتاه در ابتدا بیان می‌دارد که می‌بایست خوب به آنها دقت نمود.

«شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.» کوه نقطه بلندی زمین است، وقتی خانه یا شهری بر بلندی کوه بنا شود، مقصود از بنا کننده آن به نمایش گذاشتن آن عمارت است نه مخفی‌سازی آن.

در ادامه خداوند باز مثالی دیگر به مشابه آن می‌زند؛ «و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.» می‌دانید افروختن هر چراغی برای نورافشانی در محیط پیرامون است لذا هیچ کس چراغ را روشن نمی‌کند تا روکشی بر آن گذارد که کسی از نورش بهره نبرد.

خداوند شاگردان و پیروانش را به آن نوری تشبیه می‌کند که برای نورافشانی در جهان افروخته گردیده‌اند. لذا روشن سازنده آن هرگز قصد سرپوش گذاشتن و نادیده گرفتن آن را ندارد. خدا خادم و غلامی انتخاب و بلند نمی‌کند که نور جلالش را در او

متجلی نکند، بلکه خود خدا به آیات و نشانه‌ها و قوآت، به همراه عطایای روحانی سعی در تأیید و برجسته‌سازی آن خواهد نمود. چنین شاگردانی و پیروانی در پیروی از استاد خود رفتار خواهند نمود و تجلی جلال خدا بر روی زمین و در میان مردم خواهند بود.

حال توجه کنید! در تشبیه اول که می‌فرماید «شما نمک جهانید.» مقصود نقش شاگردان مسیح برای جلب توجه و رضایت خدا است که می‌بایست جهان پر از شرارت و تعفن را نمکین و مطبوع طبع خدا نمایند؛ و در تشبیه دوم که می‌فرماید «شما نور عالمید.» درخشش و گرمایی است که می‌بایست به مردم دنیا بدهند و جلال پدر آسمانی خود را به جهانیان بچشانند.

آیا متوجه می‌شوید؟ پیروان و شاگردان مسیح می‌بایست یک نقش دوگانه ایفا نمایند؛ یک واسط بین خدا و انسان؛ دقیقاً مانند آقا و استاد خود، خداوند عیسی مسیح که واسط بین خدا و انسان است. پیروان حقیقی او دارای چنین خصلت و نشانه ذاتی باید باشند، نه از راه اکتساب، نمک و نور بودن در ذات وجودی هر انسان باید باشد؛ مانند هر خوشه بذری که در اندرون خود دانه‌های بذر را مستتر دارد و وقت موسمش که رسد آن را آشکار می‌سازد.

در حالی که مسیح این دو نکته را به شاگردان و پیروانش گوشزد می‌نمود، اما آن را در جمع حاضرین پای کوه گفت، جمعی متشکل از آن سه دسته مردمی که بالاتر به آنها اشاره شد، تا برای آنانی که در افراط فرقه‌ای و کهالت دینداری پیش خواهند رفت حجتی نهاده باشد و نشانی بر شاگردان و پیروان حقیقیش گذاشته باشد تا به وقتش مردم آنان را بشناسند.

جایگاه کلام خدا:

«^{۱۷} گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.^{۱۸} زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.^{۱۹} پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.^{۲۰} زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد» (متی ۵ : ۱۷ - ۲۰).

پس از مژده خوشا به حالها و تذکر در خصوص نقش و تأثیرگذاری شاگردان و پیروان، خداوند عیسی مسیح در تأیید و جاودانگی تورات و تمام کتب و صحفی که پس از آن نوشته شده‌اند، حقایق بسیار بسیار مهمی را بیان می‌دارد. که اگر به این سخنان با دقتِ نظر نگاه کنید، متوجه واقعیت‌های بسیار تلخی خواهید شد که در کلیساهای امروزی مرسوم شده و کلیسا را به دوری از پیروی مسیح و کلام خدا کشانده است. از این روی شایسته است در این مجال با دقت بسیار به حقایق این سخنانِ خداوند توجه و نگاه شود.

خداوند عیسی مسیح نه تنها این سخنان را به قوم در شریعتِ آن زمان، بلکه به شاگردان و پیروانش که در آن مکان حضور داشتند و نوبرهای ایمان در مسیح بودند گفته که شامل حال تمام کلیساهای، تا به امروز می‌باشد. پس هر کسی به شما بگوید ما در شریعت زندگی نمی‌کنیم، و مسیحیت یک دین نیست، و یا با مصلوب شدن مسیح احکام شریعت نیز باطل شده "اگر یک احمق در لباس خدمتی نباشد، اگر یک خادم کاذب و خود خوانده نباشد، قطعاً ضد مسیح خواهد بود" بدون شک باید از چنین اشخاصی پرهیز و از کلیساهای بیرون انداخته شوند.

در حالی که مسیح می‌فرماید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم.» حتی راه دادن چنین خیال و گمانی را در فکرها باطل می‌داند. در نظر داشته باشید که هر گمانه‌زنی در وهله نخست یک شک درونی محسوب می‌شود و وقتی که از فکر بیرون نیاید، به فعل تبدیل نمی‌گردد و در نظر گرفته نمی‌شود. اما در این خصوص مسیح هشدار می‌دهد که در فکرتان هم چنین چیزی راه ندهید، چرا؟ چون قطعاً چنین فکری به فعل خواهد انجامید و نهایتاً محسوب خواهد گردید. آیا به اهمیت این پی می‌برید؟ گناه تا زمانی که در فکر باشد و صوت نگردد یا به اجرا نیاید، گناه محسوب نمی‌شود زیرا به فعل تبدیل نشده؛ اما این مورد خاص در خصوص تورات و صحف انبیا خطر فعل گردیدن بسیار دارد.

حال مسیح دارد از حدس و گمانی سخن می‌گوید که اندرونی است و هنوز بیرون نزده تا گناه محسوب شود، مسیح در خصوص پرهیز از اندیشه بد به ما سفارشهای بسیار کرده اما این تنها دفعه‌ای است که فقط در خصوص شریعت کلام خدا چنین حساسیتی نشان داده و به طور خاص هم نسبت به این که کسی این دیدگاه را به او نسبت دهد، چیزی که عملاً امروزه در کلیساها شاهد آن هستیم. او در موعظه بالای کوه قبل از بیان شریعت عهد جدید، سعی نمود چنین حدس و گمانی را در نطفه خفه کند.

او نمی‌خواست پیروانش حتی در این اندیشه قرار بگیرند که برای پیروی کردن از او نیازی به شریعت مکتوب شده خدا در تورات ندارند. آیا تمام کلیساها، امروزه این را فهمیده‌اند؟! اگر این کلام را می‌فهمیدند، هرگز جرأت نمی‌کردند بگویند ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم، با وجودی که تورات شریعت مکتوب و ابدی خدا است و مسیح در حق آن فرموده: نیامده‌ام تا آن را باطل کنم؛ اگر فهمیده بودند نمی‌گفتند مسیحیت دین نیست زیرا خود مسیح در دین خدا زیست نمود و کشته شد و حسب همان دین قیام نمود.

این هشدار بسیار بسیار جدی مسیح برای شاگردان و پیروانش بود، قبل از این که در ذهنشان جرأت کنند به چنین چیزی ببانندیشند. او می‌دانست در آینده کلیسا تا

چه حد به انحراف خواهد رفت، پس این هشدار را در ابتدا داد. حال وقتی کسی با عناوینی مانند شبان و معلّم و کشیش و الهیدان می گوید مسیحیت دین نیست و ما دیگر در شریعت زندگی نمی کنیم، حدس و گمان باطل و رد شده از سوی مسیح را به فعل و انجام آورده، بدون شک چنین کسانی "اگر احمقی در لباس خدمتی، یا یک خادم کاذب و خود خوانده نباشد، قطعاً ضد مسیح خواهند بود." زیرا علاوه بر این که سخن مسیح را نفهمیده اند، گستاخی نموده و سخنی بر ضد او گفته اند. بسیاری به همین سادگی از ملکوت او خواهند افتاد.

خداوند عیسی مسیح در ادامه می فرماید: «نیامده ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.» او از تمام کردن تورات و شریعت خدا سخن می گوید، این با باطل و منقضی ساختن فرق دارد، خیلی متفاوت است، دو معنی کاملاً متفاوت می دهد.

او آمد تا تمام کند، چه طور و چه چیزی را؟ خوب دقت کنید! شریعت برای هر انسانی محکوم و ملزم کننده است، شریعت اساساً کوبنده است، شریعت می گوید یک مجرم، گناهکار و مستوجب حکم است؛ آخرین و بدترین حد یک گناه، مرگ است. پولس رسول می فرماید: «^{۲۳} زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان ۶: ۲۳). خدا در تورات این را از ابتدا گفته بود: «^{۲۲} و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی، ^{۲۳} بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آن که بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، نجس نسازی» (تثنیه ۲۱: ۲۲ - ۲۳).

می دانیم که مسیح به عنوان برّ خدا آمده بود تا فدیۀ گناهان تمام بشر و بر دار آویخته گردد. تمام کتب مقدّس به این حقیقت اشاره دارد و با جزئیات تمام این حقیقت را از قبل پیشگویی و روایت کرده اند. شریعت مکتوب در تورات برای آشکاری سازی تاوان گناه که بر قربانی گناه قرار می گیرد داده شده است؛ علاوه بر آن بیانگر سایه های بسیار

مهمی از منجی و فدیۀ آسمانی خدا برای این مهم است. تمام نشانه‌های در تورات و صحف انبیا و همچنین نبوت‌های مکتوب در کتب مقدس در خصوص آن برۀ قربانی خدا است که برای فدیۀ گناه بشر به واسطۀ خداوند عیسی مسیح محقق می‌شود. همه به خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کنند که می‌بایست بیاید و کشته شود و سپس از عالم اموات قیام نماید.

حال در موعظه بالای کوه وقتی می‌گوید: «نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم» کاملاً واضح اعلام می‌کند که او همان نجات دهنده و برۀ خدا است که آمده حسب شریعت مکتوب خدا در تورات و تمام پیشگوییهای مکتوب در صحف انبیا کشته شود. او آمد تا شریعت و پیشگوییها را به انجام رساند. شریعت در خصوص تمام نسل آدم که در گناه سرشته شده‌اند، یک حکم دارد و آن مرگ است، لذا هر انسانی تا زمانی که زنده است حسب گناه نخستین که به میراث به او رسیده در گناه زیست می‌کند و نتیجتاً در زیر یوغ شریعت می‌بایست بسته شده باشد. صحف انبیا نیز در خصوص منجی و برۀ خدا که می‌بایست این یوغ را بر خود بکشد و ابتدا گناه را از جهان بردارد و سپس حیات ابدی را به آنها منتقل کند پیشگویی و حکایت دارد.

حقیقت این است که با مرگ مسیح یوغ سنگین حکم مرگ که به واسطۀ گناه اولیّه بر گردن هر انسانی نهاده شده بود، با مرگ و قیام مسیح برداشته گردید؛ مسیح در خصوص آزادی از زیر یوغ سنگین مرگ می‌فرماید: «^{۲۸}بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گران‌باران و من شما را آرامی خواهم بخشید.^{۲۹} یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛^{۳۰} زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک» (متی ۱۱ : ۲۸ - ۳۰).

با مرگ و قیام مسیح که قربانی اعظم خدا برای رهایی از گناه و مرگ بود، دیگر عمل قربانیهای حیوانی که سایه‌های قربانی اعظم برای گناه بوده نیز به اتمام کار خود رسید و دیگر نیاز به کشتن قربانی حیوانی نیست. این به آن معنی نیست که دیگر باطل شده بلکه سایه در حقیقت آشکار گردید، یعنی آن چه از ابتدا منظور نظر خدا بوده، در

زمان مقرّرش به انجام رسید و دیگر نیاز به سایه‌سازی از آن نخواهد بود و آن حقیقتی که سرِ خدا بوده، حکم قربانی گناه را به اتمام رسانده است. همین.

آیا کار تمام شد؟ دیگر هیچگاه گناهی بر کسی محسوب نخواهد شد؟ دیگر حکم قصاص گناه بر کسی نخواهد بود؟ دیگر مزد گناهی در کار نیست؟ او! این یک توهم شیرانه است. بسیار هوشیار باشید! این چنین نیست.

اول از همه به کلام خداوند عیسی مسیح پس از قیامش توجه کنید: «^{۲۱} زیرا همچنان که پدر مردگان را بر می‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.^{۲۲} زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.^{۲۳} تا آن که همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.^{۲۴} آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است» (یوحنا ۵: ۲۱ - ۲۴).

توجه کردید؟ «پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.» هر که را بخواهد، نه همگان را؛ خداوند در ادامه می‌فرماید: «هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» حال در این خصوص صحبت کردن مستلزم ساعتها صحبت در ارتباط با خصوصیات خدا و خداوند عیسی مسیح است تا متوجه گردید که آن "هر که"، چه کسانی هستند! که موضوع این کتاب نیست.

حسب تعالیم غلط بسیاری از کلیساها، آیا آن هر که می‌تواند کسانی باشند که به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده‌اند؟ خود مسیح این را منکر می‌شود و می‌فرماید: «^{۲۱} نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به

نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷ : ۲۱ - ۲۳). توجه کردید! افرادی که به او ایمان آورده و حتی در نام او کارهای عجیبی مانند اخراج دیوها و معجزات و شفاهای که اعمالی بسیار بزرگ و فرا انسانی می‌باشد هم به خاطر چنین اعمالی پذیرفته نمی‌شوند.

این هر که، یک گزینش بسیار سخت در پیش دارند، اینان می‌بایست نظر خداوند عیسی مسیح و پدر آسمانی را با اطاعت و حرف شنوی کامل از تورات و صحف انبیا جلب نمایند. چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ در قدم اول می‌بایست در تورات و کل کتب مقدس تفحص و سپس از آن اطاعت مطلق نمایند. می‌بینید؟ باز بدون شریعت خدا حکم بر لعنت و هلاکت خواهد بود. حتی خدا پیش‌تر در تورات، لعنت می‌فرستد برای هر که شریعت او را نگه ندارد: «^{۲۴} ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را به جا نیاورد. و تمامی قوم بگویند: آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۶)!

بسیاری از احکامی که خدا در تورات داده از آنها با عنوان یک فریضه و قانون ابدی که می‌بایست نسل اندر نسل اطاعت گردد اعلام نموده. سلیمان نبی در حق شریعت خدا در تورات می‌فرماید: «^{۲۵} هر که شریعت را ترک می‌کند، شیران را می‌ستاید، اما هر که شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد» (امثال ۲۸ : ۴).

حال این هدایت از کدام روح است که به ابطال شریعت حکم می‌دهد؟ کدام روح است که می‌گوید ما در شریعت زندگی نمی‌کنیم؟ کدام روح است که می‌گوید مسیحیت دین نیست؟ در حالی که کتاب مقدس به آنانی که شریعت را ترک می‌کنند اتهام پرستش شیران را می‌زند. آیا خادمینی که چنین می‌گویند خادمین خداوند یا خادمین شیران؟

در حالی که کمی بعد از این سخنان خداوند در حق تورات و صحف انبیا، او احکامی دیگر در محوریت عهد جدید اعلام می‌دارد، که جلوتر به یکایک آنها خواهیم رسید

و بررسی خواهیم نمود. ولی پیش از آن که به ادامه کلام خداوند در حق تورات و صحف انبیا بپردازیم، می‌خواهم کمی دیگر در این جا تأمل کنیم.

با توجه به قبول داشتن مرگ و قیام مسیح به عنوان برّۀ خدا برای فدیۀ گناهان بشر، مزد گناه که مرگ بود از گردن بشر ساقط شد؛ اما توجه کنید منظور کتاب مقدّس به مرگ جسمانی از این دنیا نیست و گر نه پس از مرگ و قیام مسیح، هیچ ایماندار واقعی مسیحی نمی‌بایست می‌مرد! منظور از مرگ، به مرگ ابدی و منقطع شدن از حیات ابدی اشاره دارد.

وقتی پولس رسول می‌فرماید: «^۷ زیرا هر که مُرد، از گناه مبرا شده است» (رومیان ۶ : ۷). به مرگ جسمانی اشاره می‌کند، لذا احکام شریعت برای کسی که در این دنیا زندگی می‌کند ساقط می‌گردد و در عالم اموات ماجرا به گونه دیگری خواهد بود.

در ارتباط با دنیا و شریعت خدا لازم است به دو نکته بسیار مهم توجه شود:

اول، آیا بشر نیز مانند مسیح که در جسم یک بار مرده است از شریعت خدا آزاد شده است؟ خیر. چون حسب کتاب مقدّس انسان تا زمانی که در جسم زنده است زیر شریعت می‌باشد، و علاوه بر آن شریعت دارای فرایض و قوانینی ابدی نیز می‌باشد.

دوم، مگر کسانی که به مسیح ایمان آورده‌اند و مدّعی مسیحی بودن هستند، هنوز گناه نمی‌کنند. حسب تمامیت کلام خدا مگر کسی که زنده است و گناه می‌کند زیر لعنت شریعت نیست؟ قبول داریم که به واسطۀ مسیح ما از لعنت شریعت آزاد شدیم، اما این را بدانید کسی که از مسیح و خدا باشد، به عبارتی فرزند حقیقی خدا باشد گناه نمی‌کند؛ اگر چنین شخصی یافت شود فقط خود او از لعنت شریعت آزاد است، اما حقیقتاً چند نفر را در جهان می‌شناسید که گناه نمی‌کنند؟ در هر که گناه باشد، لعنت شریعت نیز برای او برقرار خواهد بود.

فرزند خدا به شباهت خدا خواهد بود و گناه نمی‌کند، پس تا زمانی که گناه می‌کند هنوز فرزند آدم نیز هست، پس چون هنوز فرزند آدم نیز هست، احکام شریعت نیز برای او برقرار خواهد بود. حسب آموزه‌های کتاب مقدس، خون عیسی مسیح گناه اولیه را از همگان برداشت، و گناهان آینده را می‌تواند بیامرزد، اما این به آن معنی نیست که هر ایماندار، هر گناهی نماید، مسیح بر خود خواهد گرفت؛ او در این خصوص می‌گوید: «^{۲۱}نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد» (متی ۷ : ۲۱). آیا متوجه می‌شوید؟ تصدیق کلام خدا با اطاعت و به عمل آوردن آن مقبول می‌گردد؛ با ننگ داشتن شریعت خدا؛ با دینداری زندگی کردن؛ کسی که این را داشته باشد، خداوند عیسی مسیح او را تأیید می‌نماید.

برای خاتمه دادن به این مبحث، این نکته مهم را نیز یادآور می‌شوم، حسب آموزه های کتاب مقدس از عهد عتیق تا عهد جدید، با مرگ و قیام مسیح تنها بخش قربانی حیوانی گناه به اتمام رسید و حسب کلام صریح خدا هنوز تمام قوانین شریعت برقرار است.

مثلاً، اگر یک مسیحی گوشت خوک می‌خورد، برخلاف حکم خدا نجاست می‌خورد: «^۷و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است.^۸ از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس نکنید، اینها برای شما نجس‌اند» (لاویان ۱۱ : ۷ - ۸). این ناطاعتی از کلام خدا است. متوجه باشید، هنوز کوچک‌ترین احکام شریعت به قوت خود برقرار است و امروزه دنیا از چنین ناطاعتی و گناهانی پر شده است.

در آیه بعدی مسیح به روشنی هر چه تمام‌تر این حقیقت را اعلام می‌کند: «^{۱۸}زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود» (متی ۵ : ۱۸). تا آسمان و زمین زایل نشود یعنی تا پیش از انقضای حیات در جهان هستی، یعنی تا قبل از زمان داوری، یعنی تا پیش از باز شدن دربهای ملکوت ابدی خدا، و به عبارتی تا زمانی که انسانی در جهان هستی زنده

باشد؛ چه خواهد بود؟ تورات که شریعت خدا است، به قوت خود برقرار خواهد بود، خداوند عیسی مسیح می گوید حتی همزه یا نقطه‌ای از آن باطل نخواهد شد، چه رسد به حکمی از کلام خدا ساقط گردد.

در ادامه باز مسیح هشدار جدی می دهد و باز تأکید پشت تأکید می نماید: «^{۱۹} پس هر که یکی از این احکام کوچک ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.» این نشان از اهمیت بالای این موضوع دارد. این بار در خصوص رد کنندگان شریعت نیست، بلکه مخاطب کسانی هستند که شریعت را به کمال به انجام نمی رسانند.

خطاب به کسانی است که احکام به ظاهر کوچک را جدی نمی گیرند و به عمل نمی آورند، او این قبیل ایمانداران را رد نمی نماید بلکه انجام تمام شریعت را ملاک بزرگی و کوچکی هر فرد در ملکوت اعلام می کند. چنین کسانی منکر انجام شریعت نیستند بلکه در به عمل آوردن آن کوتاهی یا دقت می ورزند؛ اینان با منکرین شریعت و دینداری تفکیک شده اند. عاملان به شریعت منقطع نمی گردند بلکه به میزان اطاعت پذیریشان اجر و قربت می پذیرند.

می دانید که کاتبان و فریسیان یهودیانی بودند که به کتب مقدس و شریعت خدا احترام و سعی در به انجام رساندن آن داشتند. خداوند عیسی مسیح در ادامه به پیروانش گوشزد می کند: «^{۲۰} زیرا به شما می گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.»

این دو گروه مقید به اطاعت از شریعت خدا بودند اما در به عمل آوردن آن، بارها راه افراط یا تفریط در پیش گرفتند، آنان شریعت را منکر نبودند بلکه در انجام آن ضعف داشتند و این ضعف آنان را از بجای آوری صحیح آن دور می ساخت. خداوند عیسی مسیح

در جایی در وصف حالت اینان می‌فرماید: «^{۴۲}وای بر شما ای فریسیان که ده یک از نعناع و سُداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید؛ اینها را می‌باید به جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید» (لوقا ۱۱ : ۴۲).

در این کلام خدا چند نکته برجسته است:

اول، آنانی که مقید به شریعت خدا باشند، حتی اگر فرقه شده باشند، در دنیا از زیر نگاه خدا دور نخواهند بود.

دوم، مسیح این جملات را در وصف تمام فرقه‌های یهودی مثل صدوقیان و ... نزده، بلکه در خطاب به دو فرقه کاتبان و فریسیان ایراد نمود؛

سوم این که، مسیح هر کسی را که در اطاعت شریعت خدا باشد، حتی اگر در فرقه‌های باطل از نظر او قرار گرفته باشند را هم مخاطب می‌سازد. آیا می‌دانید چرا؟ این بسیار مهم است! برای این که هر کجا کلام و شریعت خدا جاری باشد، نگاه و کلام خدا نیز در آن جا خواهد بود از آن روی که کلام خدا را برداشته‌اند، حتی اگر به ناشایستگی بوده باشد! نمی‌توان کلام خدا را برداشت و زیر نگاه خدا نرفت، چشمان خدا همیشه به سوی کلام گفته شده‌اش است؛ کسی که کلام خدا را بر می‌دارد، چه نیک یا چه شر می‌بایست به خدا پاسخگو باشد.

اما دقت کنید این به معنی پذیرفتگی فرقه‌ها نیست، هر فرقه‌ای در نظر خدا و خداوندان عیسی مسیح رد شده است. او با این که دو فرقه یهودی را می‌دید و مخاطب می‌ساخت اما آنها را نیز از ملکوت خدا رد شده خطاب می‌کرد، به سخن پایانی او دقت کنید: «... تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.» به این سخن از دو زاویه باید نگریست.

زاویهٔ اول: عدالت کاتبان و فریسیان که بر مبنای شریعت خدا بود و حسب اطاعت کامل آن از گناه مبرا می‌شدند، اما نمی‌توانست کسی را وارد ملکوت آسمان و حیات ابدی کند. خداوند احکام شریعت و قربانیها را برایشان مقرر نموده بود تا اقراری بر فیض خدا در آینده باشد.

طبیعتاً وقتی زمان فیض برسد، یهودیان می‌بایست با دورهٔ فیض هماهنگ و هم سو بگردند، و فیض خدا که در خداوند عیسی مسیح بوده را بر عدالتی که حسب شریعت خدا داشتند افزون می‌کردند. کاتبان و فریسیان به کتب مقدس و شریعت خدا مکلف بودند و در زمان فیض، پیروی از مسیح نیز می‌بایست به آن افزون گردد، برای همین این نکتهٔ مهم را به شاگردان و پیروانش گوشزد نمود.

زاویهٔ دوم: به ما می‌گوید که شریعت خدا باید به تمامی و کاملیتی به انجام رسد و تنها اعتراف و عمل نسبی به آن راه نجات نیست. شریعت و دینداری و نگاه داشتن تورات و کلام خدا در صحف انبیا می‌بایست به کاملیتی تا انقضای عالم برقرار و اجرا گردد و گر نه درب ملکوت آسمان برای کاهلان بسته خواهد بود.

حال با توجه به آن چه از سخنان خداوند عیسی مسیح آموختیم، کسانی که منکر دینداری و زندگی در شریعت خدا هستند، تکلیفشان چیست؟ آیا در نگاه خداوند قرار دارند؟ آیا مخاطب او هستند؟ آیا امیدی به راهیابی در ملکوت خداوند می‌توان برایشان متصور شد؟ اگر اینان ضد مسیح نباشند، چه می‌توان به آنان اطلاق نمود؟

در آخر نظر شما را به یک نکتهٔ مهم جلب می‌کنم: به آیهٔ ۱۷ دقت کردید که خداوند چه فرمود؟: «^{۱۷}گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.» تورات و صحف انبیا. دقت کنید! تورات شامل پنج کتاب پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه می‌باشد که موسی به فرمان خدا به نگارش درآورده؛ و صحف انبیا شامل آن نوشته‌هایی است که حاوی نبوت‌های انبیا می‌باشد

به عبارتی از کتاب اشعیا تا الی ملاکی نبی. سایر آن چه در کتاب مقدس امروزی وجود دارد در این دسته بندی نیستند؛ آنان کتب تاریخی قوم یهود و نوشته‌های ادبی در وصف شعر و حکمت می‌باشند. به عبارتی منظور خداوند از تورات و صحف انبیا، به آن چه بود که می‌توان گفت: خدا چنین گفته است.

حال چه گوئیم آیا آن کتب دیگر در کتاب مقدس بی‌اعتبار هستند؟! خیر؛ آنان در خود دروس و پندهای بسیار بارزشی از گذشته قوم اسرائیل دارند که در ثبت دقیق و معتبر بودن آنها جای شکی نیست، لذا می‌توان در آنها به خصوصیات خدا و رفتار او در مقابل با انواع رفتارهای بشری پی برد و تعالیم بارزشی بیرون کشید.

حقیقتاً آن نوشته‌ها و حتی عهد جدید که نوشته‌های رسولان خداوند عیسی مسیح را شامل می‌شوند، با وجودی که به قوت روح القدس و علم رسولان نوشته شده‌اند، بسیار بارزش، لازم، ضروری و آموزنده هستند و از خطا مبرا می‌باشند اما در دسته بندی کلام خدا قرار ندارند (به غیر از کتاب مکاشفه که کلام مستقیم خداوند است و در دسته صحف نبوتی قرار دارد).

حال وقتی خداوند عیسی مسیح، پیش از نگارش نوشته‌های عهد جدید تنها به تورات و صحف انبیا اشاره می‌کند، باز به طور خاص تمام نگاه و اشاره خود را به کلام فرستنده خود، یعنی خدا معطوف ساخته که کوچک‌ترین تردیدی در آنها وجود ندارد. اما چرا تا این حد با دقت تفکیک نموده؟!

نخست این را بدانید که کتاب مقدسی که امروزه و بدین شکل در دست ما قرار دارد حاصل تفحص و تدبّر در میان کتب و نوشته‌های بسیاری بوده که در میان قوم اسرائیل وجود داشته، که در دوره مسیحیت گزینش و گردآوری شده‌اند و به این شکل تدوین و مرتّب گردیده است. در زمان مسیح کتب عهد عتیق به هیچ وجه به این شکل مرتّب نبوده و هر نوشته به طور مجزاً نگهداری و حفظ می‌شده.

و دوم این که بسیار مهم و احتمالاً منظور نظر خداوند عیسی مسیح بوده، وجود کتب و نوشته‌های دیگری بوده که در میان قوم اسرائیل وجود داشته و آنان را معیار باور دینی خود ساخته بودند و از مطالب آنها استفاده و در کنایس به گوش قوم می‌رساندند که فاقد اعتبار لازم بوده‌اند.

آن کتب امروزه نیز در میان قوم وجود دارند و معیار بسیاری از مراسم و آیینهای امروزی آنان هستند. اگر به مطالب آن نوشته‌ها نگاه کنید در کمال تعجب مطالبی را خواهید دید که با تورات و صحف انبیا و کلام خدا در مغایرت جدی می‌باشند! در بسیاری از آن نوشته‌ها وقایع جعلی ذکر شده مانند داستانهایی که حتی در قرآن مسلمانان آمده است، و می‌دانیم حسب تورات نوشته شده توسط موسی و تاریخ مکتوب قوم یهود در تضاد با تاریخ واقعی می‌باشند. در برخی نیز با احکامی مواجه می‌شوید که با احکام گفته شده در تورات و کلام خدا هیچ تشابه و نزدیکی ندارند.

حتی امروزه کتبی در دست یهودیان قرار دارد که با عنوان سنن شفاهی (تورات شفاهی) شهرت دارند و طی قرنهای متمادی به صورت شفاهی در میان قوم سینه به سینه انتقال می‌یافت و در خصوص این کتب چنین می‌گفتند که اینها سخنانی است که خدا درباره احکام تورات به موسی گفته، اما از او خواسته که این مطالب نگاشته نشود، و بعد موسی این احکام شفاهی را به یوشع و بزرگان بعدی به صورت شفاهی منتقل کرده اما چون پس از قرن‌ها دیدند که احتمال نابودی آن روایتهای نقلی سینه به سینه وجود دارد اقدام به نگارش آنها کردند و این کتب را در همپایگی و ارزشی برابر با تورات قرار دادند! این کتب جعلی حاوی احکام و داستانهایی عجیبی نشأت گرفته از نظریات و احکام ربی‌های یهود در چندین قرن است که نسبت دادنش به خدا و آن چه از او در تورات و تاریخ قوم اسرائیل می‌بینیم بسیار مشکل است و از آن جا که قصد فقط اشارتی به این مسئله بود برای مطالعه بیشتر و شرح مفصل جزئیات در ارتباط با قوم یهود می‌توانید به کتاب "از اورشلیم تا تهران" نوشته زوفا رایان مراجعه نمایید.

پطرس در حق داستانهای مکتوب در این نوشته‌ها، وقتی در خصوص حقانیت خداوند عیسی مسیح سخن می‌گوید، آنها را افسانه‌های جعلی خطاب می‌کند: «^{۱۶} زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبريایی او را دیده بودیم» (دوم پطرس ۱ : ۱۶).

امروزه اگر مراسم و قوانینی از قوم یهود می‌بینید که ردی از آن در کتاب مقدس و تاریخ قوم اسرائیل در زمان موسی نمی‌بینید، بدانید بر گرفته از همین کتب می‌باشد. در زمان مسیح نیز فریسیان و سایر فرقه‌ها شدیداً تحت تأثیر این کتب بودند که به شکل فرقه‌های مختلفی نمود کردند.

حال مسیح در ابتدای سخن خود در خصوص حقانیت کتب مقدس به طور واضح به تورات نگاشته شده توسط موسی و صحف انبیا اشاره می‌کند که کاملاً کلام خدا و نبوت‌های انبیا می‌باشد. لذا وقتی فرمود که همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، منظور او صرفاً پنج کتاب تورات نوشته شده توسط موسی بوده است؛ با توجه به این که در آن زمان هنوز این تورات شفاهی مجهول نگاشته نشده بود و این اتفاق در دوران مسیحیت افتاد.

احکام عهد جدید:

موعظه بالای کوه، در انجیل متی که مبنای بررسی این کتاب است، در بر گیرنده سه باب از بیست و هشت باب انجیل متی می‌باشد. آن چه تا کنون گفته شد حدود نیمی از اولین باب بود که حقایق جالب و مهمی را ارائه می‌نماید. در این نیم باب، با اهمیت دینداری و شریعت خدا که تا ابد برای مسیحیان الزامی است آشنا شدید، اما! بسیار شگفت انگیز است که مابقی این موعظه که در بر گیرنده دو باب و نیم دیگر است، پیوسته به دو نکته بسیار مهم تأکید می‌کند: نخست، تأیید شریعت عهد عتیق یا همان شریعت خدا که به موسی داده شده بود؛ و دوم به احکامی که خود خداوند عیسی مسیح برای مسیحیان در عهد جدید وضع نموده.

حال پرسشی بنیادی از تمام الهیدانان و مدعیان جایگاه‌های خدمتی در کلیساها، و حتی تمام مسیحیانی که بر چنین باوری هستند که مسیحیت دینداری نیست و دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنند مطرح است! آیا آنان در پیروی کسی دیگر به غیر از خداوند عیسی مسیح می‌باشند؟ آیا هرگز در عمرشان حتی یک بار انجیل را خوانده‌اند؟ و یا این که باید به قول پولس رسول به اینان گفت: «که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است، ایشان را روشن سازد» (دوم قرنتیان ۴ : ۴). آیا آن قدر در اسارت افکار ابلیس قرار دارند که کوچک‌ترین هدایتی از روح القدس نمی‌توانند بگیرند؟

از این بخش موعظه بالای کوه به بعد، مطالب تماماً در تأیید شریعت عهد عتیق و ادامه دادن با احکامی نو در عهد جدید می‌باشد. در موعظه بالای کوه خداوند عیسی مسیح به عنوان رسول عهد جدید مانند موسی که رسول عهد عتیق بود، حسب پیشگویی آمده شده در کتاب تثنیه که می‌فرماید: «^{۱۵}یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید» (تثنیه ۱۸ : ۱۵). داشت احکام و قوانینی نو بر آنها می‌افزود.

بگذارید یک نکته بسیار مهم را قبل از ادامه دادن به موعظه بالای کوه، روشن سازم! با توجه به حقیقت آشکار در کلام خداوند، هر کسی که در جایگاه خدمتی قرار دارد و مدعی بوده مسیحیت دین نیست و دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم، کوچک‌ترین شکی نکنید که او دو فاکتور بنیادی و ضروری برای خدمت به مسیح یعنی: تعمید روح‌القدس، و مسح آسمانی خدمت را ندارد. او یک خادم خود خوانده است؛ او به ناحق در جایگاه خدمتی قرار گرفته؛ او کوچک‌ترین ارتباطی با مسیح ندارد؛ او یک خادم کاذب می‌باشد و با آن چه می‌گوید در سمت ضد مسیح قرار گرفته است.

از او دوری کنید؛ او را از کلیسا بیرون بیاندازید؛ پولس رسول این قبیل افراد را چنین خطاب کرده: «^۱ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، آناتیم باد.^۲ چنان که پیش گفتیم، الآن هم باز می‌گویم، اگر کسی انجیلی غیر از آن که پذیرفتید بیاورد، آناتیم باد» (غلاطیان ۱ : ۸ - ۹). آناتیم برای منفور، مطرود، نفرین و لعنت استفاده می‌شود و نشان دهنده آن است که به طور کامل باید از آن اجتناب شود. لذا این حکم اخراج از کلیسا برای چنین افرادی که شریعت خدا را رد می‌کنند نیز می‌باشد.

ولی هرگاه یکی از آنان توبه نموده و بازگشت نماید، البته پذیرفته شود، اما چون نه تعمید روح‌القدس را دارد و نه مسح خدمتی، هرگز اجازه موعظه و یا قرار گرفتن در هیچ جایگاه خدمتی، در هر شکلی را نخواهد داشت.

سخنی رک و قاطع نیز با کسانی که خود را مسیحی می‌دانند و بر ضد کلام خداوند و شریعت خدا سخن می‌گویند: "به هیچ وجه مهم نیست که چه می‌پندارید یا دوست دارید چگونه باشید یا آزادی در مسیح را چگونه می‌دانید! با پندارها و باورهایتان وارد ملکوت آسمان نخواهید شد. اگر دانستید به واسطه فیض خدا در مسیح از اسارت گناه و ابلیس آزاد شدید، پس این را بدانید که تنها حقیقت آن چیزی است که کلام راستین خداوند ما می‌گوید، حتی هر چه قدر برایتان سخت، دشوار و ناخوشایند باشد."

کلام خدا هرگز برای فرزندانِ سخت و دشوار و ناخوشایند نبوده و نیست، و گر نه بسیاری در طول تاریخ کلیسا جانشان را برای اطاعت از کلام خدا نمی گذاشتند. آنانی که کلام خدا را منحرف نموده و سخت و ناخوشایند می پندارند، در نفس وجودی خود از خدا نمی باشند. کلیسای حقیقی خداوند که بدن حقیقی مسیح می باشد، هرگز با چنین اشخاصی مسامحه، ملاحظه و دلجویی نمی کند.

خشم و صلح با برادر:

«^{۲۱} شنیده اید که به اولین گفته شده است، قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.^{۲۲} لیکن من به شما می گویم، هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود.^{۲۳} پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آن جا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد،^{۲۴} هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران» (متی ۵ : ۲۱ - ۲۴).

از این جای سخنان خداوند عیسی مسیح تا پایان باب پنجم یک نکته بسیار مهم مشترک در تمام احکامی که ارائه می دهد وجود دارد. او در ادامه حقایق کلام و شریعت خدا که پیش از این سخنان ایراد نموده بود هشدار داده، و مجدداً بر رعایت آنها تأکید می نماید. او پیش از آن که فرامین خود را در عهد جدید بیان دارد، ابتدا به آن چه پیش تر در شریعت خدا که به موسی داده شده بود حرمت گذاشته و آن احکام را لازم الاجرا اعلام می کند.

او چگونه آغاز می کند؟ «^{۲۱} شنیده اید که به اولین گفته شده است، قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.» منظور این اولین، شریعت خدا است. اولین! قابل توجه! وقتی می گوید "اولین" یعنی پیش از آن هیچ شریعت دیگری نبوده. با این سخن تمام

شریعتها و مذاهب نزد اقوام دیگر رد و باطل اعلام شده است. این اولین، اشاره به شریعتی می‌کند که از جانب خدا فرستاده شده است.

این اولین هیچ ربطی به ابراهیم و نوح و داوود و سایر مردان بزرگ و محبوب خدا ندارد. این اولین، شریعت و احکام صادره خدا است؛ با نگاهی بسیار سطحی به کلامی که در خصوص این اولینها گفته می‌شود کاملاً مفهوم می‌گردد که اولینها همانا شریعت خدا می‌باشد. این شریعت از ابتدای عالم به شکلهای گوناگون به ذریت آدم داده شد و در نقشها و سایه‌های گوناگون ترسیم شد تا این که در زمان موسی به صورت قانونی جامع و مکتوب بر لوحها به قوم برگزیده او برای حیات ابدی سپرده شد.

این اولین کلام خدا است که دارای باری ابدی است چنان که در خیلی از قوانین به صراحت به فریضه ابدی بودن آنها اشاره شده مانند، عید فطیر و ...: «^{۱۷} پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید» (خروج ۱۲ : ۱۷). حال با آغاز سخن در اولین اولینها چه گفته شد؟ «... قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم شود». این یکی از احکام ده فرمان است که به آن اشاره نمود: «قتل مکن» (خروج ۲۰ : ۱۳).

خداوند عیسی مسیح این حکم شریعت را یادآوری می‌کند و در ادامه بر اهمیت اجرای حکم، حتی در شکلی سخت‌گیرانه‌تر وارد می‌شود و چنین می‌افزاید: «^{۲۲} لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد ...» دقت کردید؟! او در عهد جدید نیز به اجرای حد شریعت تأکید می‌نماید «... مستوجب حکم باشد ...» در شریعت خدا به موسی، حکم قاتل، مرگ بوده؛ و مسیح در عهد جدید این را بسیار سخت‌گیرانه‌تر اعمال می‌کند و "هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد را نیز مستوجب حکم می‌داند."

این حکم خداوند عیسی مسیح است؛ این یک حکم شریعتی است؛ این یک قانون است؛ هیچ مسیحی نمی‌تواند از آن گریز کند؛ هیچ کس نمی‌تواند بگوید ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم در حالی که خداوند و نجات دهنده ما فرمان به اجرای احکام شریعت می‌دهد؛ او احکام بسیار دیگری را در ادامه و در طول خدمت سه ساله خود برای شاگردان و پیروانش وضع نموده که در ادامه موعظه بالای کوه و اناجیل شاهد آن هستیم که مکتوب گردیده است.

لذا در خطاب به کسانی که خود را واقعاً مسیحی می‌دانند و می‌خواهند مسیحی باشند باز تأکید می‌کنم: "حسب شریعت و قانون خدا، تا زمانی که در جسم زنده هستید زیر تیغ شریعت خدا و خداوندان عیسی مسیح در دینداری مطلق باید بمانید؛ نه حسب شریعت اقوام و ملل دنیا، بلکه حسب شریعت کلام خدا و فیضی که در خداوندان عیسی مسیح به ما رسیده است." لذا فریب ضد مسیحیان را نخورید و از راستی کلام خارج نشوید. تمام رسولان مسیح بارها و به اشکال و کلام مختلف به دینداری و اطاعت از کلام خداوند بارها توصیه و سفارش نموده‌اند.

آزادی در مسیح، به آزادی از اسارت شیطان و گناه رو به موت اشاره دارد، نه به آزادی از شریعت نهاده شده خدا که برای زندگان فریضه‌ای ابدی است. خدا از زبان ارمیای نبی خیلی پیش‌تر از آمدن مسیح، به چگونگی ادامه مسیر شریعت در عهد جدید اشاره نمود؛ او هرگز کلامی در خصوص پایان یافتن شریعت نگفت بلکه به شکلی جدید از برقراری شریعت اشاره نمود که تنها از طریق افاضه شدن روح القدس میسر بود: «^{۳۳} اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (ارمیا ۳۱: ۳۳). و این اتفاقی بود که در روز پنطیکاست محقق شد.

شریعتی که به لحاظ مکتوبی بودن، لازم‌الاجرا بوده و حکم سریع بر مرگ گناهکار می‌داد، در عهد جدید به واسطه روح‌القدس در دلها نهاده شد، تا حکم اجرایی آن به روز داوری سپرده شود که فرصت توبه که از موهبات عهد جدید بوده، بتواند شخص را از هلاکت ابدی برهاند؛ اما متوجه باشید هیچ حکمی و شریعتی باطل و منقضی نگردیده بلکه به قوت پابرجا است و حکم آن در انتظار روز داوری. به تعالیم معلّمین کذب که فاقد مسح خدمتی از سوی خداوند می‌باشند اغوا نگردید و ایمانتان را باطل نسازید.

با این که در ادامه موعظه بالای کوه دائماً خداوند عیسی مسیح به اهمیت اجرایی بودن شریعت خدا و ارائه احکامی نو در همان راستا می‌پردازد و شاید واقعاً لازم باشد دائماً این مهم تکرار شود، اما برای جلوگیری از زیاده‌گویی و تکرار به همین میزان سخن بسنده می‌کنم و از این به بعد وارد موضوعات تعلیمی هر بند از سخنان خداوند می‌شویم که متأسفانه بعضی‌ها در تفسیر آنها به اشتباهات عجیبی رفتند.

«^{۲۲}لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنّم بُود.» در آیه ۲۲ سه کس مورد خطاب خداوند قرار دارند: خشم گیرنده، راقا گوینده و احمق گوینده.

خشم گیرنده کسی است که صورت خشم را به فعل رسانده است، یعنی عمل خشمناکی که اگر در زمره گناه محسوب باشد را به فعل تبدیل نموده و به نمایش گذاشته است. غالباً تمام قتلها حاصل بروز اولیّه خشم است که به فعل قتل می‌انجامد. حکم خداوند عیسی مسیح برای کسی که به برادر خود بی‌سبب خشم گرفته و هر گونه فعالیت غضبناکی بر ضد او پیش گیرد نیز مانند قاتل نفس، مستوجب حکم می‌باشد.

مخاطب بعدی کسی است که برادر خود را با عنوان "راقا" خطاب نماید. چنین شخصی نیز از دیدگاه خداوند مستوجب قصاص می‌باشد: «... و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد...»

راقا در لغت به معنی مرد بسیار افسونگر یا مرد جادوگر است. این واژه ریشه عربی دارد و گاهی به معنی دعانویس یا کسی که برای درمان افسون می‌خواند نیز به کار رفته است.

حال وقتی یک پیرو مسیح به برادر ایمانی خود راقا گوید، برادری که خداوند او را به عنوان یک پیرو و شاگرد خود می‌داند و طبیعتاً انتظار آن می‌رود که در چنین شخصی روح القدس نیز ساکن باشد، قاعدتاً او می‌بایست تحت هدایت روح القدس باشد. راقا گفتن، یعنی نسبت جادوگری و دعانویسی به کسی که از روح القدس هدایت می‌پذیرد، کفر به روح القدس است و چنین شخصی هرگز جایی برای توبه و بخشش ندارد لذا حکمش مرگ است.

مخاطب سوم مسیح کسی است که به برادر خود احمق گوید. احمق شخصی است که در زندگی خود در حماقت به سر می‌برد و با انجام اقدامات نسنجیده بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن با مشکلات بغرنجی مواجه می‌شود که در اغلب مواقع فقط زیانهای جبران‌ناپذیری برایش به همراه خواهد داشت. این صفت شامل نادانی، بلاهت، ساده‌لوحی و بی‌خردی است.

دنیا، مسیحیان حقیقی را نمی‌شناسد و مردم دنیا مسیحیان را احمقانی می‌دانند که به خاطر باورهای خرافی زندگی و دنیای خود را به تباهی می‌کشانند. حال وقتی کسی به یک پیرو و شاگرد مسیحی مانند مردم دنیا احمق می‌گوید خود را در کدام سمت قرار می‌دهد؟ او خود را در سمت مردم دنیا که از مسیح و پیروانش متنفرند قرار داده و با مردم دنیا در انتها مستوجب هلاکت خواهد بود.

آن چه در خصوص این سه دسته مخاطبان مسیح گفته شد، برای آشکار نمودن فضاقت این سه دسته و اهمیت این که چرا اینان مستوجب حکمی به این شدیدی هستند، می باشد. متأسفانه تفاسیر و تعلیم که در خصوص این کلام خداوند از سوی اکثر خادمین به خورد کلیساها داده شده اشتباه می باشد، و می بایست حتماً آشکارسازی گردد.

لازم است خوب به کلام خداوند عیسی مسیح دقت کنید. او این سخن را به جماعت حاضر یهودی و پیروان و شاگردانش که در آن جا حضور داشتند و زیر تیغ شریعت بودند می گوید؛ این سخن مربوط به کسانی است که در شریعت عهد عتیق و در شریعت عهد جدید می باشند؛ این سخن مربوط به قوم خدا و خداوندان عیسی مسیح است که برای ملکوت فرا خوانده شده اند؛ آموزه های کتاب مقدس به ما می آموزد که هر یهودی پیرو شریعت موسی می بایست با فیض خدا در فدیۀ خون خداوند عیسی مسیح هماهنگ و همراه گردد، یعنی کلام خدا در مسیح، محقق و امتداد دارد.

حال هر کسی که در این زمرۀ نجات قرار دارد، در ایمان به مسیح، همان گونه که مسیح شاگردانش را برادر خوانده، نسبت به یک دیگر برادر خوانده خواهند شد. لذا هر گونه واکنشی مانند آن سه دسته، می تواند شخص را از این فرا خواندگی جدا ساخته و در زمرۀ مردم دنیا قرار دهد، آمین.

اما خوب دقت کنید! توجه کنید! مسیح این سه دسته را در قبال پیروان و شاگردان حقیقی اش که برادر خوانده می شوند، مورد سرزنش قرار داده و حکم نموده نه کسی که به خاطر اعمال ناشایستش با مسیح و شاگردانش نسبت برادری ندارد: «... هر که به برادر خود ...» این حکم در حق برادر است نه هر که خود را مسیحی یا ایماندار می داند. این جا دو شرط لازم است تا کسی مشمول این احکام گردد.

۱- خشم گرفتن و راقا و احمق گفتن به کسی که در نسبت با خداوند و شاگردان او برادر محسوب شوند، مستوجب حکم می باشند.

۲- چنین برادری بی‌گناه بوده و در عملکرد خود، مستوجب خشم و شایسته چنین الفاظی نباشد، یعنی موجبات خشم به حق برادر را فراهم ننموده باشد یا راه جادوگری را در پیش نگرفته باشد و یا با حماقت خود به کلیسا لطمه وارد نیاورده باشد.

شخص احمق، احمق است؛ جادوگر و دعانویس، مردود از ملکوت خداوند هستند؛ به همین سان شخص بدکاره نسبت به برادر، مستوجب خشم است. به یاد بیاورید که خود مسیح به بدکاره‌های در هیکل که مشغول صراف‌ی و کبوتر فروشی بودند نیز شدیداً خشم گرفت. خداوند این احکام را برای کسانی گفته که بی‌سبب و بدون دلیل موجه کسی را مورد خشم قرار می‌دهند، و گر نه آن کسی که مستوجب خشم و این الفاظ باشد دیگر برادر نخواهد بود.

باز یادآور می‌شوم که برادر در مسیح، به کسی گفته می‌شود که قطعاً تعمید روح‌القدس را دارد و از روح خدا هدایت می‌گیرد؛ در قبال هر گونه رفتاری با چنین اشخاصی می‌بایست سخت مراقب بود زیرا اینان در حضور خدا عادل شمرده می‌شوند. حکم خداوند برای کسانی است که به چنین برادرانی خشم گیرند، آن هم به ناحق و بدون دلیل موجه و ثابت نشده؛ نه این که یک مسیحی اجازه ندارد بر کسی خشم گیرد یا کسی را احمق بخواند و یا به کسی که در پی دعانویسی باشد نگوید تو یک جادوگری!

حال می‌دانیم در زمان فیض قرار داریم و اجرای حکم نهایی برای روز داوری موکول شده و تا زمانی که شخص زنده است، اگر گناهی نابخشودنی که رو به موت نباشد بکند، با توبه بخشیده خواهد شد. ادامه کلام خداوند برای کسانی است که گناهی رو به موت نکردند و می‌توانند با توبه بازگشت نمایند.

«^{۲۳}پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آن جا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد،^{۲۴} هدیه خود را پیش قربانگاه وا گذار و رفته، اوّل با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.»

گذراندن هدیه به قربانگاه از فرایضی بود که در عهد عتیق و در قوانین شریعت، مرسوم بوده، این هدایا و قربانی به قربانگاه، سایه‌ای بود از دعا‌های مقدسین خدا که به حضور او می‌بایست بگذرانند و تحقق آن در عهد جدید با دعا و پرستشهای ایمانداران میسر می‌گردد، چنان که نویسنده رساله عبرانیان نیز به این امر اذعان دارد: «^{۱۵} پس به وسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند» (عبرانیان ۱۳ : ۱۵).

خداوند عیسی مسیح به پیروانش هشدار می‌دهد، جلب رضایت و صلح نمودن با برادر خود که بر گردنتان حقی دارد بسیار مهم‌تر از زمانهای دعا و حضور در جمع کلیسا و هر عمل مشارکتی در مجموع کلیسایی می‌باشد. چرا؟ چون همه آن اعمال، نیکویی است که می‌بایست به انجام رسد و وظیفه می‌باشد، اما صلح و جلب رضایت برادر اگر بر ذمه کسی باشد می‌توان او را از ورود به ملکوت باز دارد. لذا بر هر کسی لازم است ابتدا جاننش را از هلاکت برهاند و آنگاه در پی اعمال نیکو باشد.

صلح با مدعی:

«^{۲۵} با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبدا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.^{۲۶} هر آینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آن جا بیرون نخواهی آمد» (متی ۵ : ۲۵ - ۲۶).

در ادامه حکم مربوط به خشم نگرفتن و صلح با برادر، خداوند عیسی مسیح به پیروان و شاگردانش خطاری دیگر مبنی بر ادا نمودن حق هر مدعی به او را می‌نماید. اما نکته جالب این جا است که برای مردم دنیا آن چنان حساسیتی مانند برادران در نظر

گرفته نشده، اما ادای حق آنان حتی اگر بی‌ایمان باشند و یا در عالم روحانی، کرکاس محسوب شوند هم در عدالت خدا منظور نظر گردیده است.

او در ادای حق به این نگاه نمی‌کند که مستحق آن در مسیر هلاکت باشد یا نه، بلکه نفس عمل در نظر خداوند دارای اهمیت است که هر عادل حق هیچ مستحق را بر گردن خود نداشته باشد. حال به این حکم از چند زاویه مختلف می‌توان نگاه کرد.

نخست: فرزندان خدا و پیروان و شاگردان خداوند عیسی مسیح می‌بایست به شباهت او باشند و در قداست زندگی کنند و چیزی از غیر خدا، که دست شیران بر آنها می‌باشد را با خود نداشته باشند. پطرس رسول در خصوص خوردن از قربانی بتها هشدار داده و آنها را ممنوع نموده است: «^{۲۵}لیکن دربارهٔ آنانی که از امتها ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانیهای بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند» (اعمال رسولان ۲۱: ۲۵). هر چند این حکم مربوط به قربانی بتها می‌باشد، اما گویای ناپاکی و مردود بودن هر آن چیزی است که دست روحهای شریر و نام خدایان غیر بر آنها است.

آخرین هشدار خدا در کتاب مکاشفه برای کلیسای برگزیده‌اش این است که سفارش می‌کند چیزی از شیران در نزد آنها نباشد و تا پیش از رسیدن زمان غضب حق آنان را به آنها رد نمایند: «^۴و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت، ای قوم من از میان او بیرون آید، مبدا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.^۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است. بدو رد کنید آن چه را که او داده است و به حسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیاله‌ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید» (مکاشفه ۱۸: ۴ - ۶).

دوم: حق دنیا برای مقدّسان، ناپاک است و ناپاکی، شخص را از ملکوت باز خواهد داشت. هر چند غنیمت جنگی برای تصاحب کننده‌اش حلال می‌باشد، اما جاهایی از عهد

عتیق را می‌بینیم که وقتی خدا قومی را به دست اسرائیل تسلیم می‌نمود که در نظرش ناپاک بودند، قوم را از دست درازی و نگهداشتن اموال آنان برحذر می‌داشت.

در حکم صریح خدا، که در کتاب تثنیه مکتوب است چنین آمده: «^{۱۲} اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می‌دهد خبر یابی^{۱۳}، که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته‌اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، عبادت نماییم،^{۱۴} آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است،^{۱۵} البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما.^{۱۶} و همه غنیمت آن را در میان کوچه‌اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.^{۱۷} و از چیزهای حرام شده چیزی به دست نچسبد تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رأفت بنماید، و تو را بیافزاید به طوری که برای پدران قسَم خورده بود» (تثنیه ۱۳ : ۱۲ - ۱۷).

یوحنا رسول نیز واضحاً هشدار می‌دهد که: «^{۱۵} دنیا را و آن چه در دنیا است دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.^{۱۶} زیرا که آن چه در دنیا است، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است» (اول یوحنا ۲ : ۱۵ - ۱۶). او به یک حقیقت هولناک اشاره می‌کند! که این دنیای امروزی با تمام فریبندگی‌اش ربطی به خدا ندارد!

سوم: وقتی خدا در روز داوری این چنین حق مستحقینش را، حتی اگر جزوه هالکان باشند از عادلان می‌ستانند، چند بار بیشتر حق عادلان از جفاهای دنیا را به آنها خواهد داد؟ آیا می‌تواند مستحقان خود را تا ابد فراموش نماید؟

زناى روحانى:

«^{۲۷}شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، زنا مکن.^{۲۸} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵: ۲۷ - ۲۸).

بخش اول این کلام به حکمی در عهد عتیق اشاره می‌کند که یکی از احکام ده فرمان بوده است: «زنا مکن» (خروج ۲۰: ۱۴). در این حکم مقصود از زنا، زناى جسمانی بوده است و حکم آن در شریعت خدا کشته شدن یا به عبارتی اعدام بوده است: «^{۱۰} و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند» (لاویان ۲۰: ۱۰).

پولس رسول به وجه جسمانی بودن زنا اشاره می‌کند، زیرا در وجه جسمانی هر گناهی مستوجب حکم شریعت خدا می‌باشد و گناهکار می‌بایست تاوان جرم را در جسم بپردازد، لذا این موضوع را به کلیسا هشدار می‌دهد: «^{۱۸} از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لیکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد» (اول قرنتیان ۶: ۱۸). به راستی اگر آن گونه که بعضیها در کلیسا ادعا می‌کنند که در مسیحیت هیچ حکم و اعدامی نیست، پس چرا خداوند عیسی مسیح و پولس رسول هر دو به زنا اشاره نمودند؟!

در ادامه خداوند پس از یادآوری شریعت خدا در خصوص زنا، دیدگاه و حساسیت خود را نسبت به زنا در عهد جدید ارائه می‌دهد: «^{۲۸} لیکن من به شما می‌گویم، ...» ادامه سخن او در خصوص زنا می‌باشد، ظاهراً عمل زنا در آن عصر بسیار رایج بوده. نه تنها در آن عصر بلکه در تمام طول تاریخ تمام جوامع و اعتقادات بشری با این معضل دست به گریبان بوده‌اند. اما خداوند چیزی بر آن نمی‌افزاید زیرا حکم خدا در این خصوص در شریعت به روشنی و کاملیت گفته شده بود. او به این عمل از زاویه‌ای دیگر اشاره می‌کند.

«هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است» می‌خواهم از این جا به بعد را با دقت توجه کنید! "به زنی" غالباً به شخصی از جنس زن اطلاق می‌شود که در پیمان نکاح با مردی باشد؛ هر چند در کتاب مقدس دیده می‌شود که اشاره به زن شده اما مقصود دختری بوده اما در اکثر مواقع به کار بردن عبارت زن اطلاق به دختران و حتی بیوه‌ها نیست، هرگاه مقصود خداوند از زنان، بیوه‌ها بوده به روشنی از عبارت بیوه زنان استفاده شده، این بسیار در اناجیل دیده می‌شود؛ مثلاً: «^{۱۴}وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طول می‌کنید؛ از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت» (متی ۲۳ : ۱۴). برای تمیز دادن این که در کجا مقصود از زن به دختری باکره می‌باشد، باید به کلیت آن کلام و موضوع نگاه کرد.

در این سخن خداوند مقصود زنا است لذا حسب آموزه‌های کتاب مقدس بر اساس کلام شریعت خدا در عهد عتیق، عمل زنا به زنی که در پیمان نکاح مردی باشد نسبت داده می‌شود، نه دختران و بیوه زنان.

حال در ادامه خداوند چنین می‌گوید "نظر شهوت" دقت کنید! منظور نگاهی شهوت آلود است، نه عملی جسمانی شهوت آلود، این دو متفاوت است. عمل جسمانی زنا حکمش در شریعت آمده بود و نیازی به صدور مجدد آن حکم نبوده، با وجودی که لحظاتی پیش‌تر خداوند به آن شریعت نیز اشاره کرده بود؛ پس او داشت چیزی نو می‌گفت؛ اما این حکم نو به یک وجه روحانی اشاره داشت، نه جسمانی. چرا؟ چون در ابتدا به گناهی دیداری که روحانی می‌باشد اشاره می‌کند، از آن روی که به عملی جسمانی کشیده نشده است؛ و در ادامه حکمش را نیز روحانی اعلام می‌کند از آن روی که می‌فرماید "در دل خود".

خداوند عیسی مسیح به وجهی از گناه زنا اشاره می‌کند که جنبه روحانی دارد و مستوجب تقاصی روحانی است. این امری بعید و عجیب نیست؛ همیشه این گونه نیز بوده؛ حتی در عهد عتیق نیز گناه زنای روحانی مطرح و مستوجب حکم بوده. یهوه خدا بارها در

عهد عتیق وقتی قوم او اسرائیل به سمت خدایان امّتها و بتها می‌رفتند آنها را "زناکار" خطاب کرده ولی حسب حکم شریعت برای زناکاری، آنان را هلاک جسمانی نکرده بلکه از خود دور می‌ساخته. به عنوان نمونه به این کلام خدا که از زبان هوشع نبی صادر شده توجّه کنید: «^{۱۲} قوم من از چوب خود مسألت می‌کنند و عصای ایشان بدیشان خبر می‌دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده‌اند» (هوشع ۴ : ۱۲).

حال خداوند عیسی مسیح در عهد جدید حکمی نو ارائه می‌کند که به نوعی در بر گیرنده هر دو نوع زناکاری است! از بابت جسمانی به آن سبب که در این حکم واقعاً منظور شهوت جسمانی مانند زنا با زن است، چون در بدن مرد انفعالاتی شهوانی به جنبش می‌آید، امّا نه کامل، چون به فعل نمی‌انجامد؛ و از بابت روحانی به آن سبب که گناه دیداری و در فکر شکل می‌گیرد، امّا نه به مانند زنای روحانی برگشتن از اطاعت خدا، بلکه به مانند عمل نفسانی با زن، و چون در جسم واقع نمی‌شود و در فکر می‌باشد لذا مستوجب حکمی روحانی است نه جسمانی.

دقت کردید! با حکمی مواجه هستیم که در شریعت خدا وجود نداشت زیرا در عهد عتیق جسمانی آن برای منظوری، و روحانی آن برای منظوری دیگر وجود داشته؛ امّا وقتی فیض از راه برسد که جسمانی در روحانی فدیّه داده شود و نجات انسان نفسانی از طریق ایمانی روحانی میسر گردد، وارد دنیایی شگفت انگیز خواهیم شد که مستلزم شریعتی نو در زمان خود خواهد بود که جسم و روح را با هم در بر بگیرد.

به عبارتی در عهد جدید و ایمان مسیحی، هر دو با هم در جریان خواهند بود، لذا به همان اندازه که نجات رایگان داده شده، امّا برای برگزیدگی دروازه عبور از شریعت خدا بسیار تنگ‌تر خواهد بود.

حال در این ادغام دو بعد جسم و روح، خداوند عیسی مسیح به زناکاری با یک زن اشاره می‌کند که غالباً جسمانی باید باشد، اما این بار از زاویه روحانی به آن اشاره شده است: «... هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» برای این گونه زناکاری که به مانند عمل زنا در حکم شریعت می‌باشد اما حکم مرگ جسمانی داده نشده، چرا؟ چون به فعل نرسیده؛ اما حکم آن به مانند عمل زناکاری روحانی در عهد عتیق می‌باشد، از آن روی که یک گناه و پیمان شکنی روحانی صورت گرفته، که این شکلش در عهد جدید و ایمان مسیحی مستوجب حکم است.

حال حکمش چیست؟ دقیقاً مانند حکمی که در عهد عتیق برای زنا روحانی و دوری از خداوند یهوه بوده. خداوند آنها را از خود دور می‌ساخته و چون به دنبال خدایان غیر می‌رفتند، تا روز داوری می‌بایست منتظر حکم هلاکت ابدی می‌بودند. لذا کسانی که در نظر به زنی نگاه شهوت انگیز اندازد، حکمی بر جسم آنان نیست و می‌بایست منتظر حکم این گونه زناکاری در روز داوری باشند.

در عهد عتیق همه جهان در گناه بودند و هنوز نجات حادث نشده بود، لذا نیازی به صدور این گونه احکام نبود، اما در عهد جدید نجات و رهایی از اسارت گناه محقق شد و دیگر خداوند انتظار دارد تا همه پیروان و شاگردانش در بی‌گناهی و عدالت بمانند، لذا زمان آن فرا رسید تا این احکام اعلام می‌گردید.

حال یک پرسش! آیا برای آنانی که مشمول چنین حکمی می‌گردند راه نجاتی هست؟ اول از همه توجه داشته باشید این یک حکم روحانی است و با آن از زاویه احکام روحانی باید نگاه شود. در عهد عتیق وقتی قوم نسبت به خدا زناکاری می‌کردند، هرگاه توبه می‌نمودند و به سوی او بازگشت می‌نمودند خداوند آنان را می‌پذیرفت. خداوند بارها در دوره‌های مختلف تاریخی، قوم منحرف شده خود را به توبه و بازگشت فرا خوانده بود.

مثلاً از زبان ارمیای نبی: «^{۲۰}خداوند می گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد، همچنین شما ای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدید.^{۲۱} آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلندیها شنیده می شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده اند.^{۲۲} ای فرزندان مرتد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد. (و می گویند): اینک نزد تو می آییم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی» (ارمیا ۳ : ۲۰ - ۲۲).

حال برای کسانی که با نظری شهوانی به زنی نگریسته اند نیز همین طریق جاری است و حسب فیض و رحمتی که در خداوند ما عیسی مسیح است، با توبه بخشیده خواهند گردید. این را به یاد داشته باشید تا زمانی که در ایمان به مسیح خداوند در جسم زنده هستید و اگر گناهی نابخشودنی که رو به موت باشد انجام نداده باشید، با توبه و سپردن گناهانتان به او آمرزیده خواهید شد؛ آمین.

اما! این را نیز به یاد داشته باشید، با این که گناهی مثل زنا بخشیدنی است، اما تبعات ناشی از آن مانند یک تنی، حتی با توبه نیز از بین نخواهد رفت و زن زانیه با کسی که زنا نموده یک تن خواهد گردید و تمام تبعات ناشی از آن بر او همیشگی برجا خواهد ماند و تا زمانی که آن مرد در حیات باشد، زن زانیه با او یک تن و پیوسته خواهد بود. و نیز بر همین اساس است شرایط برای مردی که با زنی زنا نماید، اگر در جسم باشد او نیز در یک تنی با زن زانیه خواهد بود و چنان چه این زنا روحانی باشد، همیشه روح او درگیر با آن زن خواهد بود، یعنی همیشه در میل او خواهد ماند تنها تفاوتش در این است که در چنین نوع زنای روحانی اگر زن در اندیشه چنین عملی با مردی نباشد، او از شرایط زنای روحانی یا همان زنای در نظر مبرا خواهد ماند.

از آن جایی که این نوع زنای در دل، روح را سخت درگیر می سازد، و می تواند برای شخص گرفتار به آن بسیار خطرناک باشد حتی او را از حیات ابدی محروم سازد، خداوند در ادامه سفارشات می کند که بسیار ترسناک می باشد.

حکم دنیا بهتر از عقوبت داوری:

«^{۲۹}پس اگر چشم راست تو را بلغزند، قلش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آن که تمام بدنت در جهنم افکنده شود.^{۳۰} و اگر دست راست تو را بلغزند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آن که کل جسدت در دوزخ افکنده شود» (متی ۵: ۲۹ - ۳۰).

هر چند این سخنان خداوند عیسی مسیح در ادامه زناي در دل آمده و برای این منظور بیان شده، اما حقیقتی انکارناپذیر برای هر عملی هم می باشد که می تواند شخص را از ملکوت خدا محروم سازد.

بسیاری این سخن خداوند را به گونه ای عجیب تفسیر نموده و برای کور نمودن چشم و قطع نمودن دست، یک نوع تعبیر روحانی به غیر از انجام چنین عملی ارائه می دهند و برای کلیسا یک تعلیمی دیگر به غیر از آن چه باید گفته شود را می سازند!

هر گونه برداشت به غیر از آن چه به این روشنی گفته شده، کاملاً اشتباه است. خوب به این جملات خداوند دقت کنید! حکم خیلی واضح گفته شده؛ به هیچ وجه از تمثیل، تشبیه، ایهام، یا استعاره ای ادبی استفاده نشده، تا برای آن به دنبال مفاهیمی روحانی به غیر از آن چه گفته شده بگردیم.

او بسیار واضح اعلام می کند خطر افتادن در جهنم و هلاکت ابدی برای "بدنی" که به خاطر یک عضوی از اعضایش، مستوجب هلاکت است، مهیا می باشد. هر چند از این کلام خداوند می توان آموزه ای کتاب مقدسی در چهارچوب دور ساختن رجاسات و اعضای گناهکار از کلیسا استنباط نمود، چنان که در عهد عتیق افراد نجس را از اردوگاه اسرائیل که برای خدا قومی مقدس بودند، بیرون و در جایی دیگر نگه می داشتند. اما تعبیر به این که مثلاً، قلع نمودن چشم یا قطع کردن دست در واقعیت نباید باشد و منظور خداوند به

فراهم آوردن شرایطی که چشم شخص به آن زن نیفتد یا بستن دست کسی از دزدی نمودن یا گناهی مشابه، کاملاً غلط است. حکم کاملاً صریح و واضح بیان شده است.

می‌دانیم که انسان از سه وجه "نفس، روح و جسم" تشکیل شده است، تمام انسانها دارای این سه وجه حیاتی می‌باشند. بگذارید قدم به قدم از ابتدای خلقت پیش برویم. آدم اولیه محکوم به مرگ جسمانی در زندگی نبود، قرار نبود او مرگ جسمانی را تجربه کند. ولی از آن زمان که گناه نمود، به خاطر آن عضو گناهکارش که عامل ارتباط جنسی با زنی شد که پیش از آن با "مار" (آن موجودی که کتاب مقدس از آن با نام مار "یاد می‌کند")، یک تن شد، مرگ بخش جسمانی او انتهای بر زندگی‌اش بر روی زمین شد. حسب کلام و لعنت خدا برای آدم بدن گناهکار او و نتیجتاً تمام نسل حاصل از همان عضو گناهکار بدن او محکوم به هلاکت جسمانی گردیدند.

خداوند در باب سوم کتاب پیدایش، در خطاب به آدم چنین می‌فرماید: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد،^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت» (پیدایش ۳: ۱۷ - ۱۹).

این حکم برای جسم گناهکار آدم بود که می‌بایست به خاک بازگشت نماید، و نفس و روح او تا روز داوری خدا در عالم اموات در انتظار بماند. و از آن جایی که تمام ذریت او همان عمل را همچنان تکرار می‌کنند لذا این لعنت بر تمام زندگان روی زمین که از طریق زن یعنی حوّا وارد دنیا شده‌اند نیز وارد گردید.

یادتان هست که این آدم بود که برای تمام موجودات زمین نامی گذاشت؟ نام گذاری نشان از حق و تملک جسمانی آدم بر همه موجودات زمین به عنوان پادشاه و

صاحب اختیار بود. نام یک فرزند را پدر انتخاب می‌کند که نشان از تملک و صاحب‌اختیاری او است. حوّا تا آن زمان نامی نداشت اما پس از یک تنی چه شد؟ آدم برای او نامی انتخاب نمود، و پس از آن او را حوّا خواند، کتاب مقدّس به طور واضح می‌گوید که او مادر همهٔ انسانها است: «و آدم زن خود را حوّا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است» (پیدایش ۳: ۲۰).

چه شد؟ زن معاون آدم بود، نام او تا آن زمان "نسا" بود زیرا از استخوانی از اعضای آدم که انسان بود گرفته شد. آن زن (نسا) ابتدا به آدم خیانت و با مار زنا نمود؛ جسم او پست گردید و جایگاه انسانی خود را برای همیشه از دست داد و در جسم خود حامل ژن یک حیوان صحرایی شد. این جسم زمینی او را برای همیشه ملوث و ناپاک نمود. این زن دیگر شایستهٔ آدم انسان نبود. آدم می‌بایست آن زن را از خود جدا می‌ساخت. او عضوی از آدم بود که عامل گناه شده بود، مانند چشمی که نظر شهوت به زنی می‌اندازد، لذا آدم می‌بایست آن را از خود منقطع می‌کرد تا جسم او هلاک نگردد، اما او چه کرد؟ او آن عضو گناهکار را دوست داشت و از خود منقطع نداشت، بلکه به او نیز درآمد و با آن زن رابطهٔ جنسی و یک تنی برقرار نمود. حسب این عمل آدم، آن ژن حیوانی مار که در زن قرار گرفته بود به آدم نیز داخل شد و جایگاه و کرامت آدم انسان را مانند یک حیوان پست و تنزل داد، لذا لعنت خدا و حکم هلاکت جسم آدم بر او نیز واقع شد.

زنا گناهی بود که خلقت برتر خدا را خراب نمود؛ این گناهی است که هر بدنی را مبتلا می‌سازد؛ این اولین چیز نفرت انگیزی بود که خدا بر روی زمین، در نزد مخلوق برترش دید؛ این گناهی است که انسان را از دست خدا درآورد و به شیطان پیوند زد؛ این گناهی بود که باعث لعنت زمین نیز شد؛ این گناه ابتدا با دیدنی شهوانی شروع شد چنان که کتاب مقدّس می‌گوید: «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود

نیز داد و او خورد.^۷ آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس بر گهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند» (پیدایش ۳: ۶ - ۷).

پس از زناى زن با مار، آن زن دیگر شایسته نامیده شدن با نام "نسا" که نشان از نسبت خالص او با انسان می‌باشد، دیگر نبوده، زیرا ژن و ذریت مار که یک حیوان بوده نیز به او داخل شد و او کمی تغییر ماهیت جسمانی داد؛ پس آدم نام او را تغییر داد و از آن پس نام او حوا خوانده شد: «^۲ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.» حوا حسب زنایی که با مار و آدم نمود صاحب فرزندان شد و در زمین تکثیر و ازدیاد یافتند و آدم نامی شایسته وجه تأثیرگذاری او بر بشریت آینده را بر او نهاد "حوا".

پس از زناى حوا، هر یک از پسران دیگر خدا که مانند آدم از خاک زمین سرشته و خلق شده بودند، با یکی از دختران حوا آمیزش نمودند، محکوم به مرگ شدند، مانند آن چه بر آدم واقع گردید تا این که در طوفان نوح کلیت نسل پسران خدا هلاک شدند. باب ششم کتاب پیدایش این حقیقت را بیان می‌کند.

«^۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند،^۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن می‌گرفتند.^۳ و خداوند گفت: روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.^۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند.^۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.^۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت.^۷ و خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان» (پیدایش ۶: ۱ - ۷).

تمام مصیبت‌های دنیا و گناهان بی‌شماری که وجود دارد، همه نتیجه همان گناه باغ عدن بود که بر نسل آدم وارد آمد. این گناه مسیر خلقت خدا در زمین را متغیر نمود. آیا می‌توانید شدتِ نفرتی که خدا از این عمل دارد را درک کنید؟ در احکام ده فرمان، یکی از بدترین گناهان بشری زنا می‌باشد. زنا همیشه با دیدی شهوانی شروع می‌شود و نهایتاً با یک تنی جسمانی به عمل می‌نشیند. آیا اکنون متوجه می‌شوید چرا خداوند عیسی مسیح این قدر نسبت به آن حساسیت نشان داده؟ لذا با تمام توصیفات که شد چنین حاصل می‌گردد، وقتی که خداوند بدون هیچ تمثیل و تشبیه و ایهام و استعاره‌ای می‌فرماید چشم و دست خطاکار خود را قطع نما، در وهله نخست مقصود دقیقاً قطع نمودن عضو جسمانی مانند چشم و دست است نه بیرون کشیدن مفاهیم روحانی دیگری از آن.

برای جلوگیری از نگاه شهوت انگیز به زنی، هیچ راهی به جز نداشتن چشم نیست. شاید بتواند شخص را از یک زن دور نگه داشت اما آیا می‌توان او را از تمام زنان دنیا دور نگه داشت؟ شاید بتوان دسترسی یک دزد را از مکانی برای دزدی دور ساخت، اما آیا می‌توان همه موقعیتهای دزدی را از یک دزد سلب نمود؟ چشمی که نباید ببیند، نباید توانایی دیدن داشته باشد و دستی که نباید خطا بورزد، نباید توانایی حرکت داشته باشد. سفارش خداوند عیسی مسیح به چنین اشخاصی کاملاً واضح بیان شده، بهتر است چنین عضو خطاکاری نباشد تا این که باعث هلاکت کل جسم گردد.

این نکته بسیار مهم را نیز لازم به گفتن می‌دانم تا اهل حکمت به این حقیقت با نگاهی آسمانی نیز بنگرد! در باغ عدن اگر زن نبود گناه وارد جهان نمی‌شد، یا اگر آلت تناسلی در انسان نبود هرگز زناکاری نیز نبود. و حال چون این هر دو هست چه گویی آیا خدا در خلقت خطا ورزید؟! حاشا! زیرا انسان که برای جهانی نافانی خلق شده بود در جهانی فانی خلق شد، و چون در فانی آمد می‌بایست بخش فانیِ وجوهات خود، یعنی جسم را به بهانه‌ای در جهان فانی وا گذارد تا نفس و روح او بتواند رخت نافانی را برای ورود به جهانی ابدی بر تن کند. این سرّ بزرگ خدا بود رازی که برای تمام مخلوقات او در

آسمان و زمین مخفی مانده بود تا زمانی که دوره فیض از راه رسید و روح القدس آن را برای خاصان خدای پدر آشکار نمود. در این مجال در این خصوص فقط با یک جمله کوتاه می شود گفت که "شر عامل سعادت گردید."

اما در انتهای این بخش یادآور می شوم که تنها مفهوم روحانی دیگری که از این کلام می توان گرفت آن است که "هر شخص دینداری می بایست، آن چیزی را که باعث منقطع شدنش از ملکوت خدا می گردد را از خود جدا سازد و به دور بیاندازد." همان گونه که خدا می فرماید: «^{۱۳} هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبّت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدّس نمی توانم تحمل نمایم» (اشعیا ۱ : ۱۳). جسم گناهکار انسان که یکی از سه وجه تشکیل دهنده وجود هر انسانی است به دلیل گناه وارد ملکوت خدا نخواهد شد و نفس و روح هر شخصی می بایست برای عالم ابدی یک جسم نافانی نو دریافت کند.

به همین قسم نیز روحی که به گناه می اندیشد و در گناه زندگی می کند نیز نمی تواند وارد ملکوت و محفل مقدّس خدا گردد و در انتها هلاک خواهد گردید. خداوند عیسی مسیح در جایی دیگر مجدّد به این حقیقت اشاره می کند: «^{۲۸} و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنّم» (متی ۱۰ : ۲۸).

هر چند در موعظه بالای کوه به خطر هلاکت جسم و روح از زاویه نگاهی شهوانی سخن گفته بود و برای جلوگیری از تبعات آن به منقطع نمودن عضو خطاکار اشاره کرده بود، به خاطر اهمیت این موضوع بعدها باز به این مهم اشاره می نماید و هشدار می دهد که خدا قادر به هلاکت هم جسم و هم روح می باشد.

طلاق:

«^{۳۱} و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد.
^{۳۲} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا
 کردن او می‌باشد، و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد» (متی ۵: ۳۱ - ۳۲).

پس از موضوع زنا و اساساً مبحثی که مربوط به پیوند مرد با زنی می‌باشد، در
 ادامه به موضوع طلاق اشاره می‌کند. طلاق مانند نکاح در بین تمام جوامع بشری و حتی
 قوم اسرائیل نیز بسیار مرسوم بوده.

باز خداوند عیسی مسیح در ابتدا اشاره‌ای به یکی از احکام طلاق در شریعت خدا
 می‌کند و پس از آن حکمی ارائه می‌نماید که حصول به طلاق را بسیار سخت و محدود
 می‌نماید. این حکم نه تنها طلاق را بسیار دشوار برای مردان و در شرایطی خاص قرار
 می‌دهد، بلکه ادامه زندگی را برای زنان مطلقه بسیار دشوارتر می‌گرداند! به راستی چرا او
 این چنین حکمی داده است؟ پیش از بررسی این کلام خداوند، باید متذکر گردید که آن
 چه خداوند در موعظه بالای کوه فرموده در بر گیرنده همه قوانین، احکام، و شرایط مربوط
 به طلاق نیست و برای حاصل نمودن تمام حقایق می‌بایست کلیت کتاب مقدس در فرصتی
 اختصاصی‌تر بررسی گردد.

مقوله ازدواج و طلاق از دیدگاه کتاب مقدس و خصوصاً در مسیحیت آن قدر
 وسیع و گسترده است که به تنهایی می‌تواند موضوع یک نوشتار طولانی و کاملاً مستقل
 باشد که ذکر همه جنبه‌های آن در این کتاب، می‌تواند آن چنان ذهن خواننده را با خود
 درگیر و به همراه خود بکشد که بازگشت به مسیر اصلی این کتاب را سخت و از قالب
 موعظه بالای کوه خارج سازد. همچنین با در نظر گرفتن دو نکته بسیار مهم در عهد عتیق
 که شریعت هم اجازه برای فسخ پیمان نکاح یعنی طلاق می‌دهد، و هم در جایی نفرت
 خدا از طلاق را می‌شنویم. لذا پیش‌تر در کتابی مستقل با عنوان "نکاح، از دیدگاه کتاب

مقدّس "به طور جامع به این آموزه پرداخته شده که جویندگان حقیقت این آموزه کتاب مقدّسی می‌توانند به آن کتاب مراجعه و مطالعه نمایند.

اما در این مجال، فقط به نکته کوتاهی که خداوند عیسی مسیح در موعظه بالای کوه اشاره نموده، و تنها گوشه کوچکی از مبحث طلاق می‌باشد خواهیم پرداخت.

در این جا خداوند عیسی مسیح نیز مانند شریعت خدا، طلاق را کاملاً رد ننموده و در مواردی جایز دانسته. اول از همه توجه داشته باشید وقتی از طلاق نامه در شریعت صحبت می‌کند، می‌گوید «... هر که از زن خود مفارقت جوید...» یعنی شرایط برای جدایی موجه بوده و شخص زن خود را طلاق داده باشد، آنگاه می‌بایست طلاق نامه‌ای به زن بدهد. حال این شرایط لازم چه بوده؟ صحبت بسیار دارد! اما در هر صورت شریعت صدور یک طلاق نامه برای زن را نیز لحاظ نموده است.

و با در نظر گرفتن ادامه سخنان خداوند، در می‌یابیم که در عهد جدید نیز طلاق گرفتن امری ناممکن نیست و در شرایطی می‌تواند میسر شود. در این جا خداوند به یکی از موارد لازم برای طلاق اشاره می‌کند "زنا" «... هر کس به غیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند...» به بافت سخن خداوند خوب دقت کنید! این جا موضوع بر سر شرایط لازم برای طلاق نیست. خداوند می‌فرماید: «... هر کس به غیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد...» یعنی با در نظر گرفتن این که زنا نمودن زن می‌تواند یکی از شرایط صدور طلاق باشد، اما اگر به هر دلیلی دیگر، حتی دلیلی که برای طلاق موجه باشد مرد زن خود را طلاق دهد، باعث زنا کردن او می‌باشد.

امکان دارد یک زوج به دلایل بسیاری قصد جدایی از یک دیگر را داشته باشند. قطعاً بسیاری از این دلایل برای صدور طلاق موجه نیست، اما به غیر از زنا دلایل موجه دیگری نیز وجود دارد. حال اگر زوجی مشمول یکی از دلایل لازم برای طلاق باشند، می‌توانند از هم جدا شوند، اما اگر آن دلیل موجه چیزی به جز زنا باشد، آن زن با

این که از شوهرش جدا می‌شود اما تا زمانی که شوهرش زنده و در قید حیات باشد جسماً با او یک تن و به او پیوسته خواهد بود و نمی‌تواند با کسی دیگر ازدواج نموده و با دیگری یک تنی نماید.

هر زنی که یک بار به مردی بپیوندد، حال به هر شکلی، با او یک تن خواهد بود، و رفتن به سراغ مردی دیگر به منزله خیانت تن او با مرد اول خواهد بود و زناکار محسوب خواهد شد. به غیر از علت زنا، در صورت جاری بودن شرایط موجه دیگر، شاید بتواند از شوهر خود جدا شود، اما باز با این وجود نمی‌تواند به هیچ کس دیگری، تا زمانی که شوهرش زنده است بپیوندد. این نوع طلاق در اصل یک نوع جدایی است و نمی‌توان به آن طلاق گفت.

لذا چنین زنی برای هر مرد دیگری هم که قصد پیوستن به او را دارد حرام و برقراری ارتباطی جنسی با وی زناکاری محسوب می‌شود چون باعث شکستن پیمان نکاح بین زن با شوهری که از او طلاق گرفته، خواهد شده. خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «... و هر که زن مُطَلَّقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.» از این سخن خداوند می‌توان چنین نتیجه گرفت که طلاق ابطال کننده پیمان نکاح برای زن نخواهد بود، یعنی طلاق به یک زن اجازه تجدید پیوند نکاح با کسی دیگر را نمی‌دهد.

پیوند نکاح ایجاد یک، یک تنی بین دو نفر می‌کند که تأثیرش در زن به لحاظ جسمانی همیشه ماندگار خواهد بود و تا زمانی که جسم مرد در قید حیات باشد به او پیوسته خواهد بود. اما طلاق با آن که باعث جدایی جسمانی بین دو نفر می‌شود، ولی در حقیقت گسلنده و منفک کننده پیوند روحانی و نفسانی بین دو نفر خواهد بود.

پولس رسول نیز در خصوص پرهیز از برقراری ارتباط جنسی با زنی که پیش‌تر با دیگری در یک تنی قرار گرفته هشدار می‌دهد: «^{۱۶} آیا نمی‌دانید که هر که با فاحشه بپیوندد، با وی یک تن باشد؟ زیرا می‌گوید هر دو یک تن خواهند بود» (اول قرنتیان ۶: ۱۶).

این حکم برای زنان ناپاک در جسم است، نه زنانی که حسب شرایط دیگر مستوجب طلاق و نفرت شوهرانشان قرار می‌گیرند. زن زانی بدن خود را نجس می‌سازد و از یک تنی با یک مرد به چند تنی می‌کشد. زن زانی با وجودی که بدن خود را نجس ساخته و مستوجب حکم می‌باشد، اما تا زمانی که شوهر اولش زنده است به او پیوسته می‌باشد و نمی‌تواند با کسی دیگر نکاح نماید.

حال چرا در آن موقع حساس و مهم موعظه بالای کوه، خداوند چنین حکمی را مطرح نموده؟ می‌تواند به دو دلیل کاملاً موجه باشد. نخست آن که طلاق و ازدواج مجدد در عهد عتیق برای مردان و زنان مطلقه بسیار مرسوم بوده؛ و دوم این که با توجه به وضعیت بسیار اسفناک ازدواج و طلاقهای امروزی که بین مسیحیان و کلیساهای رواج دارد، شرایط ایجاب می‌کرد که خداوند به این مهم از پیش هشدار و حکم را جاری می‌ساخت.

متأسفانه امروزه خادمین بسیاری از کلیساهای که خود را خادمین مسیح می‌دانند، و مردمی که خود را مسیحی می‌دانند، بدون در نظر گرفتن کلام خداوند و شرایط لازم و احکام شریعت خدا در خصوص نکاح و طلاق، آن را امری عادی و ساده در روند زندگی می‌پندارند و مانند سایر مردم دنیا رفتار نموده آن چنان که به هر دلیل غیر موجه اقدام به ازدواج و طلاقهایی می‌نمایند که از منظر خدا باطل می‌باشد و رجاسات بسیاری را در چهارچوب کلیسا به بار می‌آورند.

سوگند خوردن:

«^{۳۳} باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که، قسم دروغ مخور، بلکه قسمهای خود را به خداوند وفا کن.^{۳۴} لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خدا است،^{۳۵} و نه به زمین زیرا که پای‌انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،^{۳۶} و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه

نمی‌توانی کرد.^{۳۷} بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است» (متی ۵: ۳۳ - ۳۷).

در حکم شریعت در عهد عتیق قسم خوردن منعی نداشت فقط حسب حکم خدا، قوم او نمی‌بایست به دروغ در نام "یهوه خداوند" قسمی بر زبان جاری می‌کردند و حرمت نام خداوند را نگه می‌داشتند: «^{۱۲} و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی حرمت نموده باشی، من یهوه هستم» (لاویان ۱۹: ۱۲).

خداوند عیسی مسیح در ابتدا به این حکم اشاره می‌نماید و برای پیروانش در عهد جدید این عرصه را تنگ‌تر می‌کند. وقتی به ادامه سخنان خداوند نگاه کنید، انگار او با نگاهی به آینده کلیسا به آن افزوده کرده! زیرا چیزهایی که به عنوان سوگند اشاره فرموده، مواردی است که تا به امروز در دهان بسیاری برای سوگند خوردن جاری است. در ابتدا خداوند کلاً پیروانش را از سوگند خوردن حتی به درستی منع می‌نماید: «^{۴۴} لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، ...»

سپس با ذکر اندک مواردی دیگر به عنوان نمونه، که برای سوگند یاد نمودن در این اعصار استعمال می‌گردد به جدی بودن این موضوع صحه می‌گذارد: «... نه به آسمان زیرا که عرش خدا است،^{۳۵} و نه به زمین زیرا که پای‌انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،^{۳۶} و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد.»

و در نهایت وارد حیطة تعلیمی عمیقی از ماهیت حقیقی سوگند خوردن می‌گردد: «^{۳۷} بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است.»

مفهوم سوگند همیشه از بالا به پایین است: از غالب بر مغلوب؛ مالک بر مملوک؛ قادر بر مقدور؛ ثروتمند بر ثروت؛ فرمانده بر فرمانبردار؛ و در یک جمله کلی: "کسی که بر چیزی قدرت و اختیار و اقتدار و توانایی داشته باشد."

قسم یاد کننده در حقیقت چیزی را در گرو قرار می‌دهد که در اختیار و توانایی او می‌باشد؛ حال انسانی که در باغ عدن سقوط نمود و پادشاهی خود بر زمین را از دست داد چه چیزی را در اختیار دارد؟! هیچ! او حتی زن که معاونش بود را نیز از دست داد. او حتی جان خود و نسلش را نیز از دست داد. لذا هرگز نمی‌تواند به چیزی سوگند یاد کند. او کاملاً مسکین و بی‌چیز است.

لذا وقتی کسی به چیزی سوگند یاد می‌کند، یک دروغگو در نفس خود می‌باشد؛ آیا می‌توانید این را درک کنید؟ یک دروغگو در نفس. نفس انسان یا جایگاه خدا است یا شیطان؛ شیطان یک دروغگو و پدر دروغگویان است. خداوند عیسی مسیح در خطاب به دروغگویان باز می‌فرماید: «^{۴۴} شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گویید، از ذات خود می‌گویید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است» (یوحنا ۸ : ۴۴).

زبان دروغگو از سر درون حکایت می‌کند. به همان قسم نیز زبان قسم خورنده، مفلس و مسکینی است که به دروغ گرویی می‌گذارد. از این روی خداوند ما عیسی مسیح ما را از هر گونه سوگند یاد نمودن برحذر داشته است.

رفتار متقابل:

«^{۳۸} شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی؛^{۳۹} لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،^{۴۰} و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو وا گذار،^{۴۱} و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل

همراه او برو،^{۴۲} هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان» (متی ۵ : ۳۸ - ۴۲).

بعضیها این آیات را به آموزه انتقام مربوط ساخته‌اند، اما فقط با اندک دقتی در مفهوم این کلام مشخص می‌شود که منظور از این سخنان حول محور رفتار متقابل با شرارت است.

نخست باید دانست که همیشه می‌بایست با عادلان همراه بود، عادلان در مسیر عدالت جاودانی و راهی که خداوند آن را مشخص فرموده گام بر می‌دارند، آن راه حیات است. نسل آدم در گناه سرشته شدند. این نسل در شرارت شکل گرفتند همان گونه که داوود نبی به این حقیقت اشاره داشته: «اینک، در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید» (مزامیر ۵۱ : ۵). با گناه آدم، نسل بعد از او که محکوم به مرگ شدند، در وادی مرگ قرار گرفتند که می‌بایست در مسیر جاده‌ای حرکت کنند که انتهای آن حیات ابدی می‌باشد. برای ورود به این جاده حیات فقط کافی است تا هر انسانی از طریق پذیرش خداوند عیسی مسیح به آن داخل شود. و آنگاه خداوند برای این مسیر، رسولان و شبانانی مقرر فرموده تا رهروان را به درستی هدایت نمایند.

اما حکایت شیریان کمی متفاوت است! آنان نیز در ابتدا فرشتگان مقرب خدا و مقدس بودند، آنان در ابتدا در وادی مرگ قرار نداشتند، پس از سقوط شیطان و یک سوّم فرشتگان تحت فرمان او، آنان نیز وارد وادی مرگ گردیدند، اما چون برای آنان هیچ نجات دهنده‌ای مقرر نشده، هرگز نمی‌توانند وارد جاده‌ای که روی به حیات است بگردند چنان که یهودا می‌فرماید: «و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است» (یهودا ۱ : ۶). می‌توانید این را درک کنید؟! شیطان و فرشتگان تحت فرمانش، و نسل آدم فقط کافی بود در همان جایگاه نیکوی خود می‌ماندند و گناه نمی‌کردند. اما وقتی جایگاه خود را ترک نمودند در وادی مرگ قرار گرفتند.

حال فقط یک راه وجود دارد که به سمت حیات ابدی ختم می‌شود؛ از فانی به نافانی، از مرگ به حیات، کتاب مقدس این راه را با نام جهان هستی به ما معرفی می‌کند. مسیری از ازل تا به ابد. جایی که هر انسانی می‌بایست به سمت آن حرکت کند و به آن داخل شود. خداوند ما عیسی مسیح آمد تا نور و راهنمای این راه باشد، همان طور که خودش فرمود: «... من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا ۸ : ۱۲)؛ او آمد تا نشان دهنده همان مسیر و راه حیات باشد چنانکه می‌فرماید: «... من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴ : ۶).

نمی‌خواهم از این راز محروم باشید! آیا می‌توانید درک کنید؟ "در ازل فقط خدا بود و به غیر از او هیچ نبود، اما در ابد با خدا بسیاری خواهند بود. جهان هستی مسیر بین این دو مقطع می‌باشد از نیستی به هستی. شیطان و تمام شریران وادی مرگ قرار دارند؛ همچنان که یک ایماندار به سمت انتهای این جاده حیات گام بر می‌دارد، پیوسته از پشت سر زیر فشار شدید صدای شیاطین با وسوسه‌های هیجان انگیز است تا به عقب و وادی مرگ بازگشت نماید. به غیر از این مسیر هیچ راه و راستی دیگری وجود ندارد، در حقیقت حتی هیچ بی‌راهه‌ای هم وجود ندارد، فقط دو مسیر می‌باشد: روی به حیات ابدی، و بازگشت به سمت مرگ ابدی. هیچ جهان موازی در کنار این جهان وجود ندارد، فقط یک راه از ازل تا ابدیت داریم، این راه فقط دو مسیر دارد، یک سو به سمت ابدیت یعنی با خدا بودن، و دیگری در مسیر معکوس آن، به عبارتی به سمت ازل یعنی فقط خدا بودن، و چون در ازل فقط خدا بوده لذا کسی نمی‌تواند به آن داخل گردد و با پایان جهان هستی، چنانچه کسی نتواند به موقع خود را وارد حیات ابدی نماید، با آن برای همیشه نابود خواهد شد."

خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «...هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد.

محال است که خدا و مأمونا را خدمت کنید» (متی ۶: ۲۴). در جهان هستی تنها دو آقا وجود دارند، در دو جهت معکوس، یکی درخت حیات و دیگری درخت معرفت نیک و بد؛ یکی برای حیات، یکی برای هلاکت؛ یکی خداوند و دیگری شیطان؛ فقط می‌توانید از میوه یکی بخورید، فقط می‌توانید پیروی یکی را بکنید، هیچ راه دیگری نیست.

می‌دانید؟ حتی هیچ بینابینی هم نیست، هر کس در بینابین بماند هلاک خواهد شد، این جاده در آخر نابود خواهد شد. برای حیات ابدی فقط می‌بایست تا به انتها با خداوند عیسی مسیح همراه شد. با او همراه شدن، شنیدن تمام کلام او است، اطاعت کامل از کلام او است. پرهیز از نگاه به عقب و همراه نشدن با کسانی که در جهت معکوس می‌روند است.

شریران در این جاده پیوسته شما را صدا می‌زنند، می‌خواهند نظرتان را جلب کنند، به هر طریقی می‌خواهند از رسیدنتان به انتهای راه حیات جلوگیری کنند. هر واکنشی به آنان نشان دادن، اگر شما را همراهشان نکند، اما می‌تواند شما را از حرکت باز دارد. اگر به موقع به انتهای جاده حیات نرسید هلاک خواهید شد.

حال دوباره به کلام خداوند در موعظة بالای کوه که در این خصوص فرموده نگاه کنید: «^{۳۸} شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی؛^{۳۹} لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،^{۴۰} و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو وا گذار» (متی ۵: ۳۸ - ۴۰).

با شریر مقاومت نکنید، یعنی حتی برای مقاومت و مجادله با او مکث هم نکنید. اگر به صورتتان سیلی زد، نمانید تا شما هم سیلی‌ای به او بزنید، به حرکتتان ادامه بدهید حتی اگر شده روی دیگران را نیز آماج سیلی قرار گیرد. اگر کسی قبا و ردای تو را کشید،

نایستید و در حال حرکت اگر لازم شد حتی قبا و جامه زیرپنتان را هم به او وا گذارید و آن جا نمانید زیرا فرصت بسیار اندک است.

حال به آیه ۴۱ که می‌دانم چالش خیلیها خواهد بود و در صورت ظاهر، تصویری بر خلاف آن چه گفته شده را ایجاد می‌کند، خواهیم پرداخت: «^{۴۱} و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.» این سخن در صورت ظاهر اشاره به همراهی با شریر دارد. اما از چه نوعی؟ همراهی روحانی و فکری و اعتقادی؟ خیر. برای مشخص شدن موضوع به این دو نکته خوب توجه داشته باشید.

- ۱- در موارد بالا هر نکته یک جنبه مقاومتی با شرارت داشت و خداوند ما را از هر گونه مقاومتی با آنها منع نمود؛ هر مقاومتی مستلزم یک درگیری روحانی با شریر و سپری کردن زمان با آنان از شکل و نوع خود آنها است. این برحذر کردن از مقاومت به نهی کردن از اعمالی به شباهت آنان است؛
- ۲- با توجه به این که، این کلام خداوند به مسافت زمینی اشاره دارد نه جاده حیات، لذا این همراهی به مفهوم اطاعت روحانی و کلامی نیست؛ و مانند موارد بالا این همراهی در مسافت زمینی، از مقاومت در برابر آنان جلوگیری می‌کند. اجبار شدن به همراهی زمینی و همراه شدن، در حقیقت دوری از مجادله و مقاومت به مثل با آنان است؛

در آیه آخر از این بخش، هر چند می‌تواند خودش به طور مستقل با عنوان قرض دادن به دیگران، یک سفارش از سوی خداوند ما محسوب شود، که تعلیم خاص و منحصر به خود را دارد، اما چون این مورد در لفاف مواردی آمده که در ابتدا خداوند به حکمی در عهد عتیق اشاره می‌نماید و سپس آن را در عهد جدید گسترش داده است، ما نیز این مورد را با چنین دیدگاهی مورد بررسی قرار خواهیم داد و مبحث تعلیمی آن را برای وقت دیگر می‌گذاریم.

«^{۴۲} هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان» (متی ۵ : ۴۲). سؤال کردن به معنی طلب کردن است. با توجه احوال موارد بالاتر که خداوند فرموده، خصوصاً آیه ۳۸ که در ابتدا به حکمی از شریعت عهد عتیق اشاره می‌کند: «^{۳۸} شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی» این جا نیز می‌بایست منظورش به کسی باشد که به زور طلب چیزی را می‌کند.

در عهد عتیق گفته شده بود با هر کس به همان گونه که با تو برخورد می‌نماید برخورد کن؛ اما خداوند در عهد جدید که دوره فیض او می‌باشد سفارش می‌کند که دیگر با کسی که از راه زور بر تو وارد می‌شود، مقابله نکن بلکه آن چه را حسب زور می‌خواهد به او ببخش تا مقاومتی از نوع شرارت در تو نباشد.

ذکر این مورد در این جا آماده‌سازی و مقدمه‌ای بود برای آن چه می‌خواست در خصوص چگونگی محبت داشتن به همگان بگوید نیز باشد. آن چه در ادامه خداوند از محبت و مهربانی برای همگان خصوصاً دشمنان می‌فرماید، برای قوم در آن عصر بسیار عجیب و غیر قابل تصور بود.

محبت و احسان به دشمنان:

«^{۴۳} شنیده‌اید که گفته شده است، همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.^{۴۴} اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،^{۴۵} تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.^{۴۶} زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۷} و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت

دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۸} پس شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۴۳ - ۴۸).

خداوند عیسی مسیح برای پیروانش که اندکی بعد در فیض خدا قرار خواهند گرفت، باز با اشاره به حکمی از شریعت، حکمی می‌دهد که با آن چه در پیش‌تر گفته شده بود متفاوت است! آن چه در این سخنانش خطاب به قوم می‌گوید هر چند با آن چه در شریعت گفته شده مغایرت دارد، اما لازم است بدانید که در وهله نخست این حکم به هیچ وجه با محبت و بخشش خداوندی که از ابتدا بوده تضاد و مغایرتی ندارد.

خدا جهان را در محبت و بخشش آفرید؛ انسان گناهکار را در محبت و بخشش تحمل نمود؛ برای خوراک و زنده ماندن همین انسان گناهکار، نعمات و برکات را از آسمان و زمین برایشان بیرون کشید: «... زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند»؛ به بهای بسیار سنگین خون پسر یگانه خود، گناه را از جهان برداشت و مسیر حیات را برای بشر گناهکار باز نمود.

حال این را نیز در نظر بگیرید که همین بشری که به تمامیت در گناه سرشته شده بودند و از خود اختیاری نداشتند، روزی می‌بایست روح قدّوس خدا را در خود گرفته و مغلوب او گردند تا به شباهت وی درآیند. این شباهت نه جسمانی بلکه روحانی است که از آن ساطع می‌شود هر نیکویی و بخششی، چنان چه نیکویی خدا به واسطه روح القدس به انسان برسد او نیز به شباهت ساطع کننده نیکوییها در خواهد آمد که خداوند عیسی مسیح در خصوص چنین مقامی می‌فرماید "فرزند خواندگی خدا": «^{۴۵} تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، ...»

پس چون کسی به شباهت خدا درآید می‌بایست مانند پسر یگانه او اعمالی را انجام دهد که خدا می‌نمود. خداوند عیسی مسیح در خصوص اختیارات خودش می‌فرماید: «^{۴۶} من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنان که شنیده‌ام داوری می‌کنم و ...» (یوحنا ۵

۳۰). و ایضاً در جایی دیگر می‌فرماید: «آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لیکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند» (یوحنا ۱۴ : ۱۰).

او به پیروانش می‌فرماید که کاملیت یک انسان در شباهت او به خدا است لذا به آنها چنین سفارش می‌نماید: «^{۴۸}پس شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است.»

در عهد عتیق همه در گناه سرشته شده بودند و در روح و جسم در سیطره شیاطین بودند لذا اعمال شایسته نمی‌توانستند انجام دهند. برای آنان تا پیش از رسیدن زمان فیض و تولدی تازه در روح خدا، همین قدر بس بود تا در اطاعت کلام خدا لاقلاً به میزانی تعریف شده از شرارت و اعمالی شیرانی دوری نمایند.

به یاد بیاورید زمانی را که خداوند عیسی مسیح از سوی فریسیان در خصوص اجازه موسی مبنی بر صدور طلاق نامه و رها ساختن زنهایشان مورد آزمایش قرار گرفت: «ایشان را گفت، موسی به سبب سنگ‌دلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود» (متی ۱۹ : ۸).

او این حکم شریعت را حسب سنگ‌دلی آنان دانست. این سنگ‌دلی ثمره گناه بود نه عملی حاصل شده از محبتی خدایی. او در ادامه بر این صحنه می‌گذارد «... لیکن از ابتدا چنین نبود.» در ابتدا همه چیز در محبت و بخشش سرشته شده بود تا زمانی که گناه و شرارت در انسان راه یافت.

گناه و شرارت در انسان و فرشتگان تاری گشت و زمین را آلوده و ملعون خدا ساخت، لیکن هرگز در خدا نبوده و نیست، لذا وقتی کسی فرزند خدا گردد و به شباهت او درآید نمی‌بایست حسب شریعت گناه، در گناه رفتار نماید. خداوند عیسی مسیح به این وجه از طبیعت انسان گناهکار نیز اشاره می‌نماید: «^{۴۹}زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایم که

شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۷} و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟»

وقتی این بخش از سخنان خداوند را بسیاری می‌شنوند، انجام به آن را بسیار سخت و ناممکن می‌دانند، حقیقت نیز برای کسانی که هنوز تعمید روح‌القدس را ندارند این چنین است. زیرا بخششها از آسمان و از سوی پدر نورها می‌آید چنان که یعقوب نیز به این اشاره می‌نماید: «^{۱۷} هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است، و نازل می‌شود از پدر نورها، که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست.^{۱۸} او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود، تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم» (یعقوب ۱ : ۱۷ - ۱۸). اما خداوند می‌بایست این حکمت را برای پیروان و شاگردانش آشکار می‌نمود تا محبت عظیم خدا برای نسل آدم آشکار گردد.

سفارشهای روحانی:

پس از اعلام شرایط احکام در عهد جدید، در ادامه خداوند عیسی مسیح به بعضی از مسائل روحانی اشاره می‌کند که لحاظ داشتن آنها بسیار مهم و حائز اهمیت می‌باشد.

او در این سفارشها به طور خاص پیروانش را از هر گونه ریاکاری برحذر می‌دارد و به آنها هشدار می‌دهد که هرگاه عملی نیکو، به صورت ریاکارانه صورت گیرد، موجب بطلان اجر آن در نزد خدا می‌شود زیرا شخص ریاکار با هدف تحسین شدن از سوی مردم، اجرت خود را از سوی خدا به سمت مردم بر می‌گرداند.

سخنانی که خداوند در ادامه می‌فرماید هر چند جنبه حکم ندارد و در قالب سفارشها گفته شده، اما بسیار تأثیرگذار و می‌تواند موجب آن گردد تا هر شخص در نظر خدا چگونه به نظر آید. عمل به آنها می‌تواند منجر به مقبولیت و دریافت برکات بزرگ گردد و یا او را از دیدگان خدا دور و بی‌بهره از برکات سازد.

صدقه دادن:

«زنهار عدالت خود را پیش مردم به جا میاورید تا شما را ببینند، و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.^۱ پس چون صدقه دهی، پیش خود گرنا منواز چنان که ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.^۲ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آن چه دست راست می‌کند مطلع نشود،^۳ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد» (متی ۶: ۱ - ۴).

هر چند این سخن خداوند در ظاهر مربوط به صدقه می‌باشد اما با توجه به آیه اول مشخص است که منظور خداوند به هر عمل نیکویی در ارتباط با دیگران می‌باشد که می‌تواند نظرها را به خود جلب کند. نکته مهمی که در این سفارش خداوند وجود دارد در همین آیه اول گفته شده است: «... و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.»

منظور چیست؟ آیا کار نیکو اجری ندارد؟ قطعاً خیر. هر عملی چه نیکو چه بد مستوجب تاوان، اجر، پاداش یا جزا است. اما هرگز برای هر عملی چه نیک یا بد دو بار تاوان پرداخت نمی‌شود. خداوند عیسی مسیح با دست مایه قرار دادن موضوع صدقه به این نکته مهم اشاره دارد که هیچ عمل نیکویی در دنیا دو بار تاوان داده نمی‌شود و اگر کسی تاوان عملی را از سوی مردم دنیا بگیرد، نمی‌باید منتظر جزایی برای آن از سوی خدا باشد.

به احکام شریعت نگاه کنید، چنان چه کسی حسب شریعت مستوجب حکم باشد و اگر در دنیا بر او حکم شود دیگر پس از آن حکم، مجدداً از سوی خدا حکمی دوباره دریافت نخواهد کرد. فدیهای که در خون خداوند عیسی مسیح برای تاوان مزد گناه پرداخت شده، می‌تواند برای همیشه به عنوان تاوان گناه کسی که به فدیۀ خون خداوند عیسی مسیح ایمان آورده کفایت کند و هرگز برای گناه اولیۀ بازخواست نگردد. همچنین مزد هر عملی که یک بار دریافت گردد، دیگر پاداش مجددی نخواهد داشت.

در موعظه بالای کوه خداوند به این قانون مهم داشت اشاره می‌کرد و هشدار می‌داد که مبدا برای کارهای نیکویی که می‌تواند پاداش بسیار بزرگی از بزرگ‌ترین شخصیت هستی یعنی خدا در بر داشته باشد، با یک تحسین بی‌ارزش از سوی کسانی که امروزه می‌بینند و فردا فراموش می‌کنند سوخته و باطل نگردد. هرگز خدا برای آن چه دنیا به آن پاداش می‌دهد، پاداش مجددی نخواهد داد.

پس خداوند به جدیت هشدار می‌دهد که: «آپس چون صدقه دهی، پیش خود گرنا منواز چنان که ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هر آینه

به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.» اساساً یک ریاکار هر عمل نیکویی را به گونه‌ای انجام می‌دهد که در نظر دیگران به جلوه آید؛ لذا چون در نظر دیگران بیاید و تحسین شود، آن عمل نیکو هر چه قدر هم که بزرگ و پاداشش گران باشد، به بهای یک تحسین گذرا سوخته خواهد شد.

از این روی خداوند تأکید می‌کند که: «بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آن چه دست راست می‌کند مطلع نشود،^۴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.» این سفارش خداوند عیسی مسیح از روی محبت او برای پیروانش بود تا بیشترین برکات را از سوی خدا دریافت نمایند و از بابت نیکوییهای خود بهترین پاداشها را ذخیره سازند.

مبحث صدقه فقط دست مایه و نمونه‌ای است از هر عمل نیکویی که شخص می‌تواند انجام دهد. اما با توجه به ابتدای این سخن کاملاً مشهود است که منظور خداوند به هر گونه نیکویی می‌باشد.

این موضوع در ابتدای فرمایشات خداوند در باب سفارشها بود، به آن دلیل که بسیار برای هر ایمانداري مهم می‌باشد؛ در حق اهمیت این موضوع همین قدر بس که در ادامه به طریقی دیگر، چندین بار باز خداوند به این مهم اشاره می‌کند، که با پیش رفتن در فرمایشات خداوند می‌توانید اهمیت این موضوع را ببینید.

دعا کردن:

«و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را

بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.^۷ و چون عبادت کنید، مانند امتها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند.^۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آن که از او سؤال کنید.^۹ پس شما به این طور دعا کنید، ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.^{۱۰} ملکوت تو بیاید. اراده تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.^{۱۱} نان کفاف ما را امروز به ما بده.^{۱۲} و قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.^{۱۳} و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین.^{۱۴} زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.^{۱۵} اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید» (متی ۶: ۵ - ۱۵).

یکی از زیباترین، مهم‌ترین و پر برکت‌ترین سفارشهای خداوند عیسی مسیح در موعظه بالای کوه، موضوع عبادت و چگونه دعا کردن می‌باشد که بخشی از آن در نزد مسیحیان، با عنوان "دعای ربّانی" معروف گردیده است. اساساً موضوع عبادت و دعا به تنهایی یک مبحث بسیار گسترده و شگفت انگیزی در کتاب مقدس است که می‌تواند شامل یک کتاب مستقل باشد. پیش‌تر در نوشتاری با عنوان "ارتباط با خدا" به طور جامع و مفصل در این خصوص صحبت و رازگشایی شده است. دعا و چگونگی عبادت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آموزه کتاب مقدس می‌باشد که از ارکان اولیه و بنیادی برای هر نوایمان مسیحی می‌باشد که می‌بایست در همان ابتدای ورود به زندگی ایمانی خود بیاموزد، لذا مطالعه مطالب آن نوشتار اکیداً توصیه می‌گردد.

در این مجال به ضرورت پیش آمده در روند سفارشهای خداوند عیسی مسیح، و اهمیت ویژه مبحث عبادت و دعا، فقط به میزانی که خداوند در موعظه بالای کوه ایراد فرموده، خواهیم پرداخت.

در آیه ۵ باز به عملی ریاکارانه اشاره شد که در مبحث صدقه به آن اشاره نمودیم که، صدقه تنها یک نمونه از هر عمل ریاکارانه بود. در خصوص عبادت در انتظار عمومی که از آن زمان تا کنون هنوز در میان یهودیان مرسوم است نیز خداوند عیسی مسیح به این مهم باز اشاره دارد: «^{۳۵} و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند.»

در ادامه سفارش می‌کند: «^{۳۶} لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.» آیا متوجه می‌شوید؟! این یک عمل نیکو است و دارای اجر و پاداش، این نیز یک نمونه از هر عمل نیکویی است. خداوند می‌فرماید آن را در خفا به جا بیاور، چه چیزی را؟ دعا و عبادت. ارتباط با خدا. پرستشهای شما در خلوت شخصیتان با خدا شنیده و جواب داده می‌شود. مسیح خداوند ما را به سمت خلوت هدایت می‌کند.

اگر به رفتار مسیح در زمانی که برای دعا می‌رفت دقت کنید او همیشه برای دعا به تنهایی در خلوتگاهی می‌رفت، حتی اگر کسانی با او همراه هم بودند، هرگز نمی‌گفت بیایید با هم دعا کنیم چون قوتش بیشتر است! یا مثلاً بیشتر ثواب دارد! و از این قبیل شعارهای مرسوم امروزی در کلیساها! بلکه آنان را در همان جا و می‌گذاشت و از آنان جدا شده و به تنهایی به دعا و عبادت مشغول می‌شد. کتاب مقدس چند واقعه از این رفتار او را به ما نشان می‌دهد ولی در این مجال برای اثبات این آموزه فقط به باغ جتسیمانی اشاره می‌کنیم: «^{۳۹} و بر حسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.^{۴۰} و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت، دعا کنید تا در امتحان نیفتید.^{۴۱} و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت» (لوقا ۲۲ : ۳۹ - ۴۱).

در اناجیل حتی یک مورد نمی‌بینید که مسیح در یک جلسه دعای عمومی شرکت داشته باشد و یا به آن سفارش کرده باشد. بلکه تمام سفارش و رفتار او در خلوت رفتن بود. امروزه کلیساها با برگزاری جلسات پرستشی بزرگ و زیبا ایمانداران را به پرستش جمعی تشویق می‌کنند! این با آموزه خداوند عیسی مسیح در مغایرت کامل است. در این جلسات نخست نوازندگان و خوانندگان ستایش می‌شوند و سپس هر کسی که بیشتر از خودش واکنش هیجانی نشان دهد. آیا متوجه می‌شوید؟! اینان همان جا اجر خود را با تشویقها دریافت می‌کنند.

با این اوصاف آیا پرستش در کلیسا مفید است یا مضر؟! شاید عجیب باشد اما حقیقت این است که مضر می‌باشد. به دو دلیل:

۱- اجر و پاداشی که می‌توانستید از خدا دریافت کنید، حتی اگر آن فقط سخنی از سوی خداوند یا هدایتی از او برای شما بوده باشد، آن را از دست می‌دهید. می‌گویید: ولی حس و حال شما در زمان پرستش عالی است! این نیز عجیب می‌باشد زیرا اگر در یک صحنه کنسرت موسیقی نیز قرار بگیرید همین حس و حال عالی را دریافت خواهید کرد. این حس به خاطر پرستش و ارتباط با خدا نیست، اشتباه نگیرید، این تأثیر موسیقی بر روح هر انسانی است. اتفاقاً ابلیس نیز یکی از اساتید چیره دست موسیقی است. خدا از زبان حزقیال نبی در این خصوص می‌فرماید: «^{۱۳}در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گران بها از عقیقِ احمر و یاقوتِ اصفر و عقیقِ سفید و زبرجد و جَزَع و یَشَب و یاقوتِ کبود و بَهْرَمَان و زمرّد پوشش تو بود. و صنعت دَفها و نایهایت در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها مهیا شده بود» (حزقیال ۲۸ : ۱۳).

شیطان استاد بزرگ موسیقی است. از این سخن من برداشت اشتباه نکنید، نمی‌گویم پرستش در کلیسا تحت هدایت شیطان است، بلکه منظور من آن است که در کنار حس زیبایی که از موسیقی دریافت می‌کنید، شیطان نیز می‌تواند از طریق موسیقی

یک حس کاذب ایجاد کند. حال چرا باید چنین کاری کند؟ پس از ذکر دلیل دوم به آن اشاره خواهیم نمود.

۲- امروزه مهم‌ترین چیزی که برای هر ایماندار مسیحی لازم است، شنیدن از کلام خدا توسط معلمین مسح شده خداوند، آموختن حقایق و تعالیم بنیادی کلام خدا است که می‌تواند هر کسی را از انحراف دور ساخته و به سمت حیات ابدی رهنمون سازد، البته با به کار بستن همه تعالیم آموخته شده در زندگی. وقتی در طول هفته برای چند ساعت فقط وقت دارید در مکانی گرد هم جمع شوید، آن چه شما را بنا و احیا و در طریق خداوند قرار می‌دهد کلام او است نه پرستش. شما می‌توانید در خلوت‌های خود پرستش داشته باشید، اما کلام خدا و نبوت‌ها و آموزه‌های خدا فقط توسط رسولان و انبیا و معلمین مسح شده به شما می‌رسد.

خداوند از شما تجمّعات پرستشی نمی‌خواهد برای همین شما را به سمت خلوتگاه سفارش می‌کند، اما انتظار دارد پیوسته در کلام او باشید. او در سفارش آخر به شاگردانش نگفت بروید و در دنیا تجمّعات پرستشی راه بیندازید بلکه به روشنی دستور داد تا بروید و همه را شاگرد بسازید: «^{۱۸} پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت، تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.^{۱۹} پس رفته، همه امّت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید.^{۲۰} و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک، من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم. آمین» (متی ۲۸ : ۱۸ - ۲۰).

حال یک سؤال: وقتی فرصت‌های خود را در کلیسا که می‌بایست صرف آموختن شود، صرف پرستش می‌کنید، تحت هدایت کدام روح هستید؟!

در آیه ۷ مسیح خداوند گوشزد می‌کند که: «^۷ و چون عبادت کنید، مانند امّت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند.^۸ پس

مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آن که از او سؤال کنید.» یک سؤال مگر مسیح در جمع غیر یهودیان این سخنان را می‌گفت؟ خیر، او این سخنان را در خطاب به مردم یهود می‌گفت.

این جمله به ما باید این شوک را منتقل کند که حتماً می‌بایست در آن زمان نیز قوم آن قدر به انحراف رفته باشد که به تقلید از امتهای دیگر رفتار می‌کرده. حال به کتب مجهول و ادعیه‌هایی همچون سیدور و آمیدا و سایر ادعیه که توسط ربّی‌های یهود از پیش تنظیم شده و در معابد به هنگام دعا و نیایش پیوسته تکرار شده و همچنان نیز در معبد اورشلیم در کنار دیوار ندبه مرسوم و رایج است نگاه کنید! چه می‌بینید؟ مجموعه‌ای از اعمال عبادی و دعاهایی که در میان اقوام دیگر مرسوم بوده و هر روز در ساعاتی خاص به انجام می‌رسید، اعمالی که در تورات و تاریخ قوم یهود در کتب مقدّس نمی‌بینیم. خداوند عیسی مسیح، همان زمان کل این اعمال را مردود اعلام نمود و در ادامه به چگونه عبادت نمودن صحیح اشاره کرد.

در ادامه او یک نمونه بسیار مهم از مضامینی که می‌بایست در دعا‌های خود لحاظ کنیم را به عنوان نمونه و درس به ما می‌آموزد. از آن جایی که در نوشته "ارتباط با خدا" به طور مفصّل در خصوص آن صحبت شده، دیگر در این جا تکرار مکرّر نمی‌کنم و مابقی کلام خداوند عیسی مسیح که جنبه آموزه‌ای دارد را به آن نوشته ارجاع می‌دهم.

روزه گرفتن:

«^{۱۶} اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.^{۱۷} لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی^{۱۸} تا در

نظر مردم روزه‌دار نمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد» (متی ۶: ۱۶ - ۱۸).

باز در این جا نیز اشاره به ریاکاران نمود که با ریاکاری مزد خود را دریافت می‌کنند. همان قانون خداوند که در ابتدای این باب گفتیم، اگر از مردم مزد عمل خود را دریافت کنید دیگر هیچ پاداشی از سوی خدا نخواهید داشت.

شخص روزه‌دار با زجر دادن خود در انتظار دریافت چیزی از خداوند است، اما وقتی این عمل را برای جلب توجه دیگران کند، به جای دریافت از سوی خدا، آن چه را که برایش این همه زجر کشیده، فقط به بهای یک تشویق کوچک از دیگران بر باد خواهد داد.

موضوع روزه‌داری آن قدر مهم بود که خداوند در ادامه موضوع صدقه و عبادت به آن نیز اشاره کرده. آن قدر این اهمیت دارد که با این جمله که: «^۷لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی» ادامه سخن می‌دهد که در قالب کلی روزه‌داری می‌بایست از آن پرهیز شود. متوجه می‌شوید؟ حسب آموزه‌های کتاب مقدسی شخص روزه‌دار باید ماتم داشته و پلاس در بر کرده و حتی اگر لازم شد خاکسترنشین شود، باید خود را از هر لذت و روی زیبایی محروم سازد و نکات مهم دیگری که در آموزه "روزه" به طور دقیق و کامل به آنها اشاره شده است.

اما در این جا خداوند عیسی مسیح به تدهین سر و شستن روی سفارش می‌کند. آیا او آموزه‌ای بر خلاف آن چه کتاب مقدس به ما می‌آموزد را ارائه داده؟ خیر، به هیچ وجه. در آموزه روزه همه چیز درست و به جا در کتاب مقدس گفته شده و با لحاظ داشتن تک تک آنها نتیجه مطلوب به بار می‌آید. دقت کنید! خداوند در ابتدا به موضوع ریاکاری در روزه داشتن اشاره می‌کند، آموختیم که ریاکاری چگونه می‌تواند حاصل زحمات را به

باد دهد. خداوند این جمله را در خطاب به کسانی گفته که در مجاورت ریاکاری قرار می گیرند.

بهتر است شخص گوشه‌ای از ماتم خود مانند پرهیز از روی زیبا و تدهین سر را به هنگام روزه‌داری از خود دور سازد، تا در انظار مردم روزه‌دار ننماید؛ تا این که شمایل و روی روزه‌دار او وقتی که جلوی دیدگان دیگران قرار می گیرد آشکار نشود، و نتیجتاً مزد و اجری که با روزه‌داری به دنبال آن بوده با ریاکاری، مفت از بین نرود.

در کلام خداوند عیسی مسیح و شرایط روزه‌داری تضادی در کار نیست، نظر شما را به این کلام خداوند معطوف می‌دارم که فرمود: «^{۲۹} پس اگر چشم راست تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آن که تمام بدنت در جهنم افکنده شود.^{۳۰} و اگر دست راست تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آن که کل جسدت در دوزخ افکنده شود» (متی ۵: ۲۹ - ۳۰). این سخن خداوند نیز بر اساس همین قانون او گفته شده، بهتر است بخشی از ظاهر روزه‌داری که گویای ماتم است نباشد تا آن که به دلیل ریاکاری کل مزد و ثمره‌ای که شخص به دنبال آن است نابود گردد.

ثروت اندوزی:

«^{۱۹} گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.^{۲۰} بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیاندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.^{۲۱} زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آن جا خواهد بود» (متی ۶: ۱۹ - ۲۱).

می‌دانیم که خداوند عیسی مسیح این سخن را برای تمام تاریخ دنیا تا به انتهای زمان و برای پیروان و شاگردانش فرموده. اگر فقط کمی به این سخن تفکر کنید متوجه می‌شوید که او در کل، دنیا را مکانی ناامن تا به انتهای دوره ششم معرفی می‌کند. در دریافت اول چنین نتیجه حاصل می‌شود که هرگز دنیا در آرامش و امنیت و سلامت، نخواهد بود و هرگز هیچ گوشه‌ای از زمین را نخواهید یافت که دارای مردمی خدا ترس و به دور از گناه باشند. این دقیقاً چیزی است که آیه ۱۹ به ما می‌فهماند.

اما این سخن به صورت تمثیل گفته شده و در این تمثیل از عباراتی مانند: "گنج، بید، زنگ، دزدان و نقب" استفاده شده است. برای درک بهتر این فرمایش خداوند در ابتدا باید تعبیر اصلی این مثالها را بدانید تا منظور خداوند از این سخن را به خوبی دریابید.

گنج: برخی آن را به کلام خدا تعبیر نمودند، برخی به ایمانی که از مسیح در دل خود دارند و باید آن را حفظ کنند، و برخی تعبیر دیگری از آن ارائه نموده‌اند. تمام این تعبیر زیبا و می‌تواند درست باشد ولی در نظر باید گرفت که این یک مثال است و در آن به گنجی اشاره می‌کند که در زمین ماندگاری و کاربردی ندارد و تنها در آسمان ماندنی است. این گنج چیست که در زمین دزدان در عقب آن هستند؟

اگر گوییم کلام خدا، قطعا کلام خدا از تورات گرفته تا صحف انبیا و رسالات رسولان فقط کاربردی زمینی دارند و در ملکوت آسمان دیگر نیازی به آنها نیست، پس موضوع کلام خدا با این که بسیار باارزش است، اما ارزش آن در زمین می‌باشد و نه در آسمان.

اگر گوییم ایمان به مسیح، این نیز بسیار باارزش است اما مربوط به زمین می‌شود و شخص بعد از مرگ یا با ایمان به او وارد ملکوت می‌شود و یا در بی‌ایمانی کلاً هلاک خواهد شد. به فرمایش خداوند در این خصوص توجه کنید: «^{۱۶} زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات

جاودانی یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.^{۱۸} آن که به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آن که به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده» (یوحنا ۳: ۱۶ - ۱۸). از سویی دیگر ایمان به مسیح را در دنیا می‌بایست شهادت داد و به دیگران نیز عرضه داشت، پس گنجی نیست که در آسمان انداخته شود.

اما این گنج که می‌بایست در آسمان انداخته شود چیست؟ مسیح قبل از بیان این موضوع در سخنان قبلی خود مقدمه این سخن را پی‌ریزی و بیان کرده بود. وقتی یک عمل ریاکارانه در دنیا می‌تواند ثمرات یک نیکویی را باطل سازد، این گنج نیز در دنیا قابل دزدیده شدن و نابودی است. ثمرات یک عمل نیکو، با ریاکاری نابود می‌شود و شخص از پاداش بالارزشی محروم می‌ماند. آیا متوجه شدید این گنج چیست؟! این گنج ثمرات هر ایمانداری است که اگر برای ملکوت آسمان و در نزد خدا انداخته شود، او را به آن جا خواهد برد. در آیه ۲۱ گوشه اشاره‌ای به این شده: «زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آن جا خواهد بود.»

به یاد می‌آورید که در حکایت ده باکره، خداوند عیسی مسیح چه فرمود؟ باکره‌های نادان به خاطر نداشتن ثمره از رفتن با داماد جا ماندند. آنان وقتی فهمیدند که این ثمرات مانند گنجی گران بها برایشان لازم است فوراً برای تهیه کردن آن رفتند.

بید: حشره‌ای ریز و مودی است که ثمرات را می‌خورد. این تمثیلی از کسانی است که در جریان ثمرات ایمانداران قرار می‌گیرند و باعث نابودی آن می‌شوند. شخص می‌باید نتیجه زحماتش را از این قبیل اشخاص که در کلیساها رخنه کرده‌اند دور نگهدارند.

زنگ: به معنی ثمره‌ای است که هر قدر محکم همچون آهن هم باشد اگر به آن رسیدگی نشود در گذر زمان بر روی آن زنگار می‌بندد و ارزش خود را از دست می‌دهد. این تمثیلی است از آن که شخص می‌بایست پیوسته فعال و در حال ثمره‌دهی باشد.

نمی‌شود تنها با یک عملِ بارزش و نگهداشتن آن تضمینی برای خود در ملکوت آسمان داشته باشید، شاخه‌ای که در مسیح رویانده می‌شود ثمرات بسیار می‌آورد خداوند در این خصوص می‌فرماید: «^۵من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آن که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد. اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود» (یوحنا ۱۵ : ۵ - ۶).

به حکایت قنطارها هم توجه کنید، آن کسی که ده قنطار داشت تشویق شد و به او بیشتر داده شد، اما آن که فقط یک قنطار گرفته بود و سعی در حفظ آن داشت و تلاشی برای افزودن بر آن نکرد، هم سرزنش شد و هم همان یک قنطار نیز از او گرفته شد. زنگ تمثیلی است از نابود شدن ثمره در گذر زمان تا به حدی که زنگار ببندد و بی‌ارزش شود.

اما منظور از این دزدان چیست که در زمین هستند و در آسمان یافت نمی‌شوند؟ گفته شده دزدان، نه یک دزد. این تمثیلی از شیطان و لشکر شریران او می‌باشد که وقتی در آسمان با خدا مقابله کردند از آسمان طرد شده و به زمین فرو ریختند. شریران در زمین تمام تلاش خود را می‌کنند تا به طُرُق مختلف، ثمرات ایمانداران را از بین برده تا مانع از ورود کسی به ملکوت آسمان گردند. ایمانداری که در زمین حسب ریاکاری یا هر عمل ناشایستِ دیگر، باعث تضییع یک ثمره نیکو می‌شود، در اصل تحت وسوسه و القائات شریران قرار دارد، این شریران دزدان در زمین هستند. خداوند سفارش می‌کند که ثمرات یعنی گنجهای بارزش خود را از دسترس آنان دور نگه دارید و در آسمان خدا ذخیره کنید.

به این نکته نیز توجه داشته باشید که خداوند فرموده گنجها، نه گنج، از فعل جمع استفاده کرده، به آن مفهوم که شخص می‌بایست ثمراتِ بسیار ذخیره نماید، یک ثمره کافی نیست. او انتظار بسیار دارد. مانند آقای که از غلامانش انتظار بیش از یک قنطار را داشته.

نقب: طریقی است که این دزدان عمل می‌کنند. این نیز تأییدی است بر این که منظور شیطان و شریران او هستند. اوّل آن که نقب زدن مربوط به زمین است و ارتباطی زمینی دارد، نه در آسمان و در ارتباطی آسمانی؛ دوم آن که این دزدان یواشکی و مخفیانه عمل می‌کنند، نه مانند دزدان انسانی که کاملاً مشهود هستند، این دزدان روحهایی هستند که دیده نمی‌شوند اما تأثیر حضور آنها به طرُق مختلف، مانند تشویق به ریاکاری و اعمال دیگری که محسوس نیست، موجب ابطال ثمرات شخص می‌شود.

می‌پرسید چگونه می‌توان گنجها برای خود در آسمان اندوخت؟ ابتدا تلاش پیوسته و مستمر برای کار در مزرعهٔ حصاد روحانی خدا به کار ببرید و تا زمانی که در زمین زنده هستید ثمرات نیکو جمع بسازید و فراموش نمایید که تا کنون چه کارهایی کردید و آنها را بازگو نکنید. و با پرهیز از ریاکاری و کفرگویی و ناسپاسی و خوار شمردن ثمرات خود در وقت تنگی سعی نکنید آنها را به ازای پاداشی زمینی معاوضه کنید. گنجهای خود را برای ملکوت آسمان ذخیره نمایید.

دید روحانی:

«^{۲۲} چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بُود؛^{۲۳} اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است» (متی ۶: ۲۲ - ۲۳).

در ادامه خداوند عیسی مسیح با تمثیلی از بدن انسان و نقش عضو چشم در بدن، یک دیدگاه روحانی از وضعیّت روحانی هر انسان ارائه می‌کند که در عالم روح دارای ویژگی‌ای مانند جسم او می‌باشد، و این که تا چه حد نداشتن دید روحانی دقیق می‌تواند، کل روح انسان را متلاطم سازد.

هر عضوی از بدن نقشی دارد، نقش چشم مربوط به حیطه خارج از بدن و محیط افراد است و راهنمایی دهنده سایر اعضای است که می‌بایست در محیط بیرونی بدن فعالیت نمایند و برای این منظور نیاز به هدایت شدن از سوی چشم دارند. حال اگر چشم فاقد بینایی لازم و یا حتی بینایی باشد سایر اعضا در فعالیت خود دچار اختلال و یا حتی ناتوانی می‌گردند. چنین وضعیتی ربطی به اعضای بدن ندارد، بلکه این مشکل از عدم بینایی لازم چشم حادث می‌گردد.

خداوند با دست مایه گرفتن از این عضو بدن به وضعیت روحانی هر انسان اشاره می‌کند که در عالم روحانی نیز چنین وضعیتی جریان دارد. هر انسان دارای حافظه، ادراک، قدرت استدلال، عواطف، عقل، هوش، و قوایی است که تشکیل دهنده شخصیت، باورها، انگیزه‌ها و هویت او می‌گردد. تمام این قوا در قسمت روح انسانی شکل می‌گیرد و معیارهای هویتی هر شخص را ساخته و معرفی می‌کند. لذا روح است که روشن و آشکار می‌کند که هر فردی چگونه شخصی است.

روح انسان آشکارساز و روشنایی دهنده هر شخص است. اساساً روح مانند چراغی به ضمیر هر شخص بینایی می‌بخشد. حال به این نکته توجه کنید که "فرشتگان نیز روحهای مستقل در آسمان هستند" مزمورسرا در خصوص خدا که به چه شکلی فرشتگان خود را آفریده می‌فرماید: «فرشتگان خود را بادهای می‌گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل» (مزامیر ۱۰۴ : ۴). منظور از این خادمان که مانند آتش مشتعل هستند، هم فرشتگان در خدمت آسمان و هم خدام روحانی خدا در زمین هستند، که مشتعل و روشنایی دهنده می‌باشند.

تمام فرشتگان تا پیش از سقوط از آسمان در جایگاه خدمت به خدا این گونه بودند. حتی امروزه نیز شیطان خود را به شکل فرشته نور نمایان می‌کند. پولس رسول در این خصوص می‌فرماید: «^{۱۴} و عجب نیست، چون که خود شیطان هم خویشتن را به فرشته

نور مشابه می‌سازد.^{۱۵} پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان بر حسب اعمالشان خواهد بود» (دوم قرن‌تین ۱۱ : ۱۴ - ۱۵).

در هنگام تولّد هر انسان خدا در وجودش روح ذی حیات را قرار داد تا او را به سمت خود هدایت کند. روح انسان می‌بایست شخص را به سوی ارتباطی مستقیم با خدا هدایت می‌کرد اما در همان ابتدا، در باغ عدن این گونه به پیش رفت! وقتی آدم گناه نمود، روح شیطان به او داخل شد و تمام ذرّیت او را پس از او، تحت الشعاع قرار داد. روح شیطان با روح ذی حیات آدم درآمیخت، و این چنین شد که دیگر ارتباط روحانی آدم با خدا قطع گردید. پس از آن، نسل او نیز در ارتباط با شیطان، از او هدایت گرفت تا زمانی که خداوند عیسی مسیح بر شیطان غلبه یافت و با پرداخت تاوان این خطای آدم این فرصت را مجدداً برای هر کسی فراهم نمود تا با پذیرش فدیۀ گناهان بشر، مجدداً بتوانند از اسارت شیطان آزاد شده و در روشنایی و تازگی‌ای که از روح می‌یابند، دوباره در مسیر ارتباط با خدا قرار گیرند.

حال هر انسانی که روح او بسیط و منور باشد به درستی و در اراده خدا حرکت می‌کند. اما آن کسی که روح او در التقاط با روح شریر درآمیخته و از شیاطین هدایت می‌گیرد از ارتباط با خدا منقطع بوده و به سمت ظلمات و هلاکت ره می‌برد. وقتی که خداوند عیسی مسیح فرمود: «... پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است» داشت به این نکته مهم اشاره می‌نمود.

اطاعت نادرست:

«^{۲۴}هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مژونا را خدمت کنید» (متی ۶ : ۲۴).

باز خداوند عیسی مسیح با دست مایه گرفتن از واقعیت زیر خدمت بودن برای دو شخص، که چگونه مخدوم به یکی گرایش و از دیگری نفرت می‌کند، به جمع حاضرین گوشزد می‌کند که هیچ شخصی نمی‌تواند هم زمان هم به خدا خدمت کند و هم به شیطان.

این سخن را ایمانداران و کلیساها باید به دقت بسیار به گوش جان بشنوند و بفهمند! نمی‌شود هم مرید خدا بود و هم شیطان؛ محال ممکن است. اگر به خداوند ما عیسی مسیح ایمان و باور دارید این سخن روشن و واضح او است.

قطعاً همگان خواهند گفت ما از شیطان نفرت داریم. بیان "نفرت داریم" تنها حرف و باد هوا است. نفرت دوری می‌آورد؛ نفرت ناطاعتی می‌آورد؛ نفرت ناشنوایی می‌آورد؛ نفرت بی‌توجه‌ای می‌آورد؛ نفرت بی‌حرمتی می‌آورد؛ نفرت نه در زبان بلکه در عمل خود را نشان می‌دهد. عمل انسان گویای نفرت یا محبت او است.

می‌خواهید بدانید چگونه بر خلاف ادّعای یک شخص، یک ایماندار به مسیح، یک خادم کلیسا، و حتی یک نهاد کلیسایی که مدّعی خدمت به خداوند است، اما در عمل از او نفرت می‌کند و شیطان را اطاعت می‌نماید؟ پس خوب دقت کنید.

وقتی خدا می‌فرماید از رسوم امّت‌ها پرهیز کنید، اما یک ایماندار، خادم کلیسا و حتی نهاد کلیسایی، به رسوم امّت‌ها رفتار می‌کنند و مراسمی مانند: کریسمس، درخت کریسمس، بابا نوئل، عید نوروز، سفره هفت سین، حاجی فیروز، والتاین، هالووین، جشن شراب، جشن آب، انواع جشن‌ها، عقد غیر مسیحی، روشن کردن شمع‌ها، زانو زدن در مقابل مجسمه‌ها و تمثال‌ها و ده‌ها آیین و رسم دیگری که مربوط به مردم بی‌ایمان می‌باشد را به جای می‌آورند، اینها از خدا نفرت کرده و در حال خدمت به شیطان می‌باشند.

وقتی امر دینداری، که رکن اصلی مسیحیت و آموزه رسولان مسیح نیز می‌باشد، و شریعت خدا که فریضه‌ای ابدی در زمین و لازم‌الاجرا است، توسط یک ایماندار، یا خادم کلیسا و حتی یک نهاد کلیسایی، خوار شمرده می‌شود و در خصوص آن می‌گویند:

"مسیحیت دین نیست" و "ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم" و "مسیحیت یک طریق است" و از این قبیل سخنان شریرانه، او از خدا نفرت کرده و در حال خدمت به شیطان است.

وقتی کتاب مقدس می‌گوید که خدمت‌های کهناتی کلیسا مانند: رسولان، انبیا، شبانان، معلمان و مبشران، توسط خود خداوند مستقیم و بدون واسطه انسانی و زمینی تعیین می‌شوند و برای این جایگاه‌ها یک شخص نیاز به داشتن تعمید روح‌القدس و مسح خدمت آسمانی دارد (که هر دوی این اتفاق‌ها در حالتی عجیب و به شکلی ماوراءالطبیعه اتفاق می‌افتد)، ولی کسی در این جایگاه‌ها قرار می‌گیرد که فاقد این نشانه‌ها و فاکتورهای لازم است، او بدون شک خادم شیطان می‌باشد که از خدا نفرت دارد. کلیسایی که چنین افرادی را در خود جای داده‌اند نیز کلیسای شیطان می‌باشند.

مواردی که نشان می‌دهد چه کس و کلیسایی از خدا نفرت دارد و در حال خدمت به شیطانند آن قدر زیاد می‌باشد که نگارش آنها صدها صفحه را پر خواهد نمود، لذا بگذارید مختصر و جامع بگویم: "هر عملی، هر حکمی، هر آموزه‌ای که از دل تورات و صحف انبیا و سخنان خداوند عیسی مسیح و رسولان او صادر شده، و ایماندار یا خادم کلیسایی و حتی نهاد کلیسایی بر ضد آن عمل و تکلم کند، او از خدا نفرت دارد و در حال خدمت به شیطان می‌باشد." هیچ غلام امین و وفاداری نمی‌تواند بر خلاف کلام آقای خود رفتار نماید مگر آن که از او نفرت داشته و گوش به صدای دیگری سپرده باشد.

پرهیز از اندیشه دنیا:

«^{۲۵} بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟^{۲۶} مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌

کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید؟^{۲۷} و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟^{۲۸} و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسنهای چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند!^{۲۹} لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.^{۳۰} پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین بپوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟^{۳۱} پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.^{۳۲} زیرا که در طلب جمیع این چیزها امّتها می‌باشند. امّا پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.^{۳۳} لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.^{۳۴} پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است» (متی ۶ : ۲۵ - ۳۴).

در ادامه خداوند عیسی مسیح به دو مورد از ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین نیازهای هر انسان در دنیا یعنی: خوراک و لباس اشاره می‌کند که دغدغه هر روزه هر انسان و تا حدودی حیاتی می‌باشد. او از پیروانش می‌خواهد که هرگز به این نیازهای خود اندیشه نکنند و برای تهیه آن نقشه و برنامه چینی ننمایند. وقتی به این دو مورد اشاره می‌کند که ضروری‌ترین نیاز روزانه هر شخص است به این مفهوم می‌باشد که در اصل او به همه نیازهای انسان اشاره دارد که در درجه اهمیت و ضرورت بسیار پایین‌تر از این دو می‌باشند. او به جای نام بردن از یکایک نیازها به مهم‌ترین آنها اشاره نمود.

بسیاری چنین تعلیم داده‌اند که، منظور خداوند از بیان این سخن، با توجه به روایتی که شاگردانش را دو به دو به مأموریت فرستاد و از آنها خواست تا با خود هیچ توشه‌دانی نبرند چون نیازی پیدا نخواهند کرد و همه چیز برای آنان در حین مأموریت فراهم خواهد شد، آن است که خداوند نیازهای هر شخص را می‌داند و خودش آنها را فراهم خواهد نمود: «و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا برندارید، زیرا

که مزدور مستحق خوراک خود است» (متی ۱۰ : ۱۰). اما این تعلیم اشتباه است. موضوع اعزام شاگردان به مأموریت با سفارش او در موعظه بالای کوه دو چیز متفاوت و دو درس متفاوت است.

در روایت مأموریت شاگردان، هدف نشان دادن اجر و مزد خادمین است که خود خداوند برایشان فراهم می کند. ولی این سخن در بالای کوه برای خادمین تنها نیست بلکه برای تمام پیروان و ایمانداران به او می باشد. از سویی دیگر اگر به این سخنان خداوند خوب دقت کنید هرگز جمله ای مانند آن چه به رسولانش گفته را نمی بینید که برای مخاطبین پایین کوه گفته باشد که: "نیازمند به هیچ چیز نخواهند شد،" بلکه فقط سفارش شده برای خوراک و پوشاک و اساساً همه نیازشان اندیشه میکنند.

حتی وقتی مرغان و پرندگان آسمان را مثال می آورد، به جماعت می گوید آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید؟ پرندگان آسمان موجوداتی زمینی و برای زمین خلق شده اند، لذا سهم آنان در زمین داده می شود، اما انسان برای بودن در ابدیت و ملکوت خدا آفریده شده، خداوند پیش تر این مهم را به قوم و برگزیدگانش گوشزد کرده بود آن جا می فرماید: «و به یادآور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آن چه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه.^۲ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خوراند که نه تو آن را می دانستی و نه پدرانت می دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می شود» (تثنیه ۸ : ۲ - ۳). کلام خدا آن نان حیات برای ملکوت و ابدیت است.

مسیح نیز وقتی در تجربیات بیابان به شدت گرسنه گردید، با این که گرسنگی او جسمی و در زمین بود، اما در جواب شیطان که برای امتحان او آمده بود، به این کلام خدا اشاره می کند که: «... انسان نه محض نان زیست می کند، بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴ : ۴). پس اصلاً عجب ندارید که در موعظه بالای کوه او با

نگاهی فراتر و آسمانی سخن گفته باشد. اگر در تمام مثالهای خداوند عیسی مسیح دقت کنید، او همیشه نگاهی آسمانی داشته است.

بر خلاف آن چه بسیاری می‌گویند این سخنان خداوند به معنی این نیست خدا قرار است تمام نیازهای ما را در زمین تأمین کند، وعده او برای ما ملکوت آسمان و در ابدیت است. هدف او از این سخن، عمیق‌تر از ادراک ظاهری و دنیوی می‌باشد چون انسان هر چه قدر هم که در مکنت و توانگری باشد، باز همیشه دغدغه داشتن بسیار را دارد، برای همین سلیمان را مثال آورد که نمونه بزرگی از جلال و ثروت و دارایی بر روی زمین بود. اما اندیشه‌ها و برآوردن آنها، نتوانست او را به شکوه و زیبایی که خدا به سوسنهای چمن بخشیده بود برساند.

در آیه ۳۰ بر خلاف نظر بسیاری که معتقدند خدا می‌فرماید انسان از علفهای صحرا بالاتر و برتر است پس خدا حتماً او را می‌پوشاند، این چنین نیست. باید آیه را به درستی خواند و در آن تفکر نمود. «علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود» اول این را بدانید که برای علفهای زنده صحرا آغاز و پایان در همین جهان است و ابدیتی نیست. دوم این که در نهایت به تنور افکنده خواهند شد. حال به ادامه سخن دقت کنید!

چه کسانی را مخاطب قرار می‌دهد؟ "کم ایمانان!"

به آنها چه می‌گوید؟ "آیا نه شما!"

اشتباه نکنید! این یعنی "آیا برای شما نیز این چنین نخواهد شد، آیا در انتها در تنور افکنده خواهید شد؟"

این سخن خداوند برای مقدّسین و شاگردان و پیروانش نیست، این هشدار برای کم ایمانان است. از طریق اولی یعنی چه؟ این به آن معنی نیست که شما کم ایمانان از

علف صحرا بالاترید، خیر! کم ایمان بالاتری ندارد! مقصود از اولی یعنی "طریق" بالاتر است. این بالاتر به آسمان اشاره دارد. علف صحرا امروز در دنیا هست و فردا نیست، تمام. یک دفعه باطل می‌شود. اما انسان می‌بایست به طریقی آسمانی داوری شود، او می‌بایست در پیشگاه خدا پاسخگو باشد و آنگاه اگر مستحق هلاکت بود در آتش افکنده و هلاک شود.

لذا سخت هشدار می‌دهد: «^{۳۱} پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.^{۳۲} زیرا که در طلب جمیع این چیزها امّتها می‌باشند.» بر اساس این کلام خداوند است که یوحنا نیز هشدار می‌دهد که: «^{۱۵} دنیا را و آن چه در دنیا است دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.^{۱۶} زیرا که آن چه در دنیا است، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.^{۱۷} و دنیا و شهوات آن در گذر است لیکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند» (اول یوحنا ۲: ۱۵ - ۱۷).

یعقوب در خصوص اندیشه و دوستی دنیا با لحنی بسیار تندتر سخن گفته: «^۴ ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خدا است؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴: ۴). آیا متوجه می‌شوید؟ دوستی و اندیشه دنیا که چه بخورم و چه بپوشم و ... در انتها شخص را به دشمنی با خدا می‌کشاند.

در ادامه خداوند به این نکته اشاره می‌کند که پدر آسمانی شما همه نیازهایتان را می‌داند. ولی این به آن معنی نیست که آنها را برایتان فراهم می‌کند! این تعلیم اشتباه است! مسیح چنین نگفت! بلکه فرمود به دنبال ملکوت خدا و عادل شمرده شدن نزد او باشید زیرا اگر عدالت جاودانی را دریافت نکنید مانند علفهای صحرا در آتش افکنده و نیست خواهید شد: «اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.^{۳۳} لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.» اگر به انتهای این جمله نگاه کنید مشخص است که برآورده شدن تمام نیازها در انتهای کار اضافه خواهد شد: «... که این همه برای شما مزید خواهد شد.»

آیه آخر از این سفارش خداوند به وضوح می‌فهماند که چرا نباید در اندیشه فردا و نیازهای آن بود: «^{۳۴}پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است» او با این جمله، فردا را نیز به بدی امروز تعبیر کرده، یعنی در دنیا جز بدی چیزی به شما نخواهد رسید، پس برای نیکویی از دنیا در فردا روزی که مانند امروز در بدی خواهد بود، نباید فکر و اندیشه کرد. دنیا هرگز برای پیروان و شاگردان مسیح نیکویی نخواهد داشت.

کلام را با دقت باید خواند و در هر کلمه آن تدبّر نمود، و گر نه تعالیم اشتباه و بدتر از آن لغزشهای بزرگی پیش خواهد آمد. در حقیقت وقتی به زندگی مسیحیانی که سعی می‌کنند با کلام و اطاعت از خداوند زندگی کنند نگاه کنید جز: درد، رنج، فقر، گرفتاری، دربدری، ذلت، تهمت، تحقیر، تنهایی، بی‌اعتباری از سوی کلیساها و دنیا و ... نخواهید دید. آیا خداوند آنان را دوست ندارد، یا این که شیطان از آنان تنفر دارد؟ کدام یکی است که به آنها بدی می‌رساند؟ کدام یکی، دنیا را از او دریغ می‌کند؟ سلاه.

حکم نکردن:

«^۱حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود» (متی ۷: ۱ - ۲).

بدون شک این یکی از بزرگ‌ترین رازهای مربوط به خصوصیتی خاص از خدا است که خداوند عیسی مسیح از آن پرده برداشت. به گمان من شاید این بزرگ‌ترین لطف خداوند بود که با بیانش، کلیسایش را محبت نموده است. این جمله آن قدر بزرگ و باارزش و حیاتی است که آدمی از تصوّرش در حیرت خواهد افتاد.

بگذارید اول این نکته بسیار مهم را یادآور شوم تا به خاطر سپرده شود: "به صدها آیه و نشانه به طور یقین می‌توان گفت که هیچ کس، هیچ چیز، هیچ عملی، هیچ غضبی، و هیچ بخششی بزرگ‌تر از خدا و اعمال او نیست. او اوج بی‌نهایت و پری هر چیزی است. «^{۱۷} زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و ربّ الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی‌گیرد» (تثنیه ۱۰ : ۱۷). اگر در وصف بزرگی خدا در هر چیزی بخواهیم نشانه بیاوریم می‌بایست کل کتب مقدّس و تاریخ سراسر شگفتی قوم اسرائیل را به پیش بیاوریم امّا در وصف محبّت و بخشش بی‌نهایت او فعلاً همین بس که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۱۸} زیرا خدا جهان را این قدر محبّت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳ : ۱۶).

چنان چه به خصوصیات خدا توجّه کنید، او هرگز اجازه نداده کسی بتواند عملی بزرگ‌تر از او نشان دهد؛ یعنی هرگاه کسی کاری شگفت انگیز و بزرگ کرده، خدا سریعاً بالاتر از آن را ارائه نمود. به مقابله موسی با جادوگران فرعون نگاه کنید، هر کاری جادوگران کردند خدا بزرگ‌ترش را ارائه نمود. به جنگ بی‌سابقه جدعون با ۳۰۰ نفر در مقابل فوج عظیمی از دشمنان اسرائیل نگاه کنید که چگونه خدا آنان را پیروزی بخشید، هرگز در طول تاریخ چنین جنگ استثنایی دیده نشده: «^{۱۹} و خداوند به جدعون گفت: به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بروند» (داوران ۷ : ۷).

به غضب طوفان نوح نگاه کنید، بزرگ‌ترین خشم و هولناک‌ترین واقعه تاریخ بشری بود. او در هر چیزی بزرگ‌ترین و کامل‌ترین را ارائه نموده. این را بدانید هیچ کس نمی‌تواند عملی بزرگ‌تر از خدا ارائه نماید، نه تنها به خاطر آن که در توان کسی نباشد، بلکه هرگاه کسی کاری کرده، خدا یک پله بالاتر و بزرگ‌ترش را نشان داده است. او هرگز خاموش

نمی‌ماند تا کسی عملی بزرگ‌تر از او انجام دهد، نه این که مانع او گردد، بلکه بعد از او بزرگ‌ترش را نشان می‌دهد.

او حتی تحمل نمی‌کند کسی در مقامی بالاتر از او بنشیند؛ شیطان نیز چون خواست تختش را بالای تخت حضرت اعلی قرار دهد از آسمان زده شد و به زمین فرو افتاد: «^{۱۲} ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امّت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟^{۱۳} و تو در دل خود می‌گفتی: به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت، و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود.^{۱۴} بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.^{۱۵} لیکن به هاویه به اسفلهای حُفره فرود خواهی شد» (اشعیا ۱۴ : ۱۳ - ۱۵).

این نکته را نیز یادآور شوم که ما در روز ششم از خلقت قرار داریم، این روز در تصرف شیطانِ غاصب است از این روی به روز شریر معروف است. اگر به تمام طول تاریخ بشری نگاه کنید سراسر پر بوده از جنگها، نزاعها، قتلها، تجاوزات، ستمها، نفرتها، و هر گونه شرارت و بی‌رحمی که بخشی در آن وجود نداشته و ندارد. نسل بشر تا حد بسیار ناچیزی که حتی قابل ملاحظه نیست، توان گذشت و بخشش دیگران را دارند و همیشه مترصد انتقام بوده‌اند. کینه، نفرت، دشمنی همیشه در کمین برای انتقام است.

اکنون اگر این خصوصیت زیبای برتری طلبی خدا را در هر چیزی درک نمودید، لحظه آن است تا به این جمله خداوند عیسی مسیح دوباره نگاه کنید و این بار از این زاویه به خصوصیت برتری خدا نگاه کنید.

خداوند عیسی مسیح بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین راهکار را برای دریافت بخشش کامل خدا ارائه نمود: «^۱حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود» (متی ۷ : ۱ - ۲). آیا می‌خواهید در روز داوری خدا، از حکم او در امان بمانید؟ آیا می‌خواهید

او بر شما حکم نکند؟ آیا بخشش مطلق و کامل او را می‌خواهید؟ خودتان را گول زنید هیچ کس نمی‌تواند بدون عیب و خطا و گناه باشد، لذا همه روزی در مسند خدا پاسخگو خواهیم بود، این بسیار ترسناک است. اما خداوند با آشکار نمودن یک خصوصیت خاص خدا، راه گریز از داوری سخت او را نشان داد.

فقط کافی است هرگز بر هیچ کس حکم نکنید و همه حقوق خود را بر بدهکارانتان ببخشید؛ هیچگاه کسی را محکوم نکنید؛ بگذارید هر کسی پاسخگوی عمل خود در نزد خدا باشد و شما سعی در رهانیدن جان خود باشید. می‌دانید؟ اگر بتوانید بر هیچ کس افترا و تهمت زنید و حکم و قضاوت نکنید و همه را ببخشید، عملی به کاملیت انجام داده‌اید؛ بدانید که هرگز خدا نیز در مقابل شما نمی‌تواند شما را محکوم کند، او می‌بایست بخششی بزرگ‌تر از آن چه شما کرده‌اید را در حقتان بکند، این در ذات الهی او است. او نمی‌تواند کمتر از شما کاری بکند، لذا هرگز بر شما داوری نمی‌کند و بخشش کامل او را خواهید داشت.

خداوند عیسی مسیح به این خصوصیت خدا اشاره داشت. هر پیمان‌های که برای دیگران بزنید با همان پیمان‌ها شما نیز پیموده خواهید شد. پیمان‌ها در مفهوم کتاب مقدسی غالباً برای سنجشهایی با مقیاس روحانی به کار برده می‌شود. پیمان‌ها جنبه روحانی دارد نه مادی. کلام خدا می‌گوید در خانه تو کیله‌های (پیمان‌ها) مختلف، بزرگ و کوچک نباشد، کیله‌های بزرگ و کوچک در ارتباط روحانی حکایت از عدم تساوی بخششهای روحانی است مانند محبت نمودن. خدا جهان را با تمام خوبی و بدی در آن و انسانهای سیاه و گناهکار در آن، به یکسان، آن قدر محبت کرد که پسر یگانه خود را برایش داد. لذا وقتی در دل خود پیمان‌ها برای دیگران نداشته باشید تا کسی را در قالبی از افکار روحانی خود محصور کنید، خدا نیز شما را با هیچ پیمان‌های نخواهد سنجید، آمین.

به حقیقت این جمله خداوند یکی از بارزترین هدایای او به کلیسایش بوده است. این یک راهکار بسیار قوی برای رهایی از حکم خداوند است.

عیب جویی نکردن:

«و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟^۴ یا چگونه به برادر خود می گویی، اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم، و اینک، چوب در چشم تو است؟^۵ ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی» (متی ۷: ۳ - ۵).

این یک سخن کاملاً آشکار است. بر خلاف سخنان پیشین خداوند حقایقی در خود مستتر ندارد بلکه به روشنی و وضوح از حقیقتی سخن می گوید که نه تنها در آن زمان بلکه حتی تا به امروز وجود دارد. این یک مثال بسیار واضح و روشن است. گویا در زمان بیان آن با ناراحتی به این دسته از افرادِ عیب جو خطاب می کرده، از آن جهت که آنان را با عنوان ریاکار مخاطب ساخته.

اما در این سخن خداوند باز باید کمی تأمل کرد! او هرگز نگفته عیب کسی را نباید به او گوشزد کرد! خیر. متأسفانه این کلام خداوند بهانه ای شده برای اکثریت تا وقتی سرزنشی از کسی می بینند و چون برایشان سنگین است او را با این آیات و نظیر آن محکوم و متهم می کنند که شما حق قضاوت ندارید.

خداوند این سخن را در خطاب به کسانی فرموده که خود دارای عیوبی جدی هستند و بدون توجه به عیب خود، دیگران را مورد سرزنش قرار می دهند. امروزه به جهت عدم تعلیم درست، بسیاری از ایمانداران تا آن حد به خودشان جسارت می دهند که وقیحانه شبانان و خادمین صاحب اختیار بر کلیسای خداوند را مورد سرزنش قرار دهند!

این را هر فرد مسیحی باید بداند که یک رسول، شبان، و حتی یک معلم مسیح شده از سوی خداوند، تأکید می کنم مسیح شده از سوی خداوند و نه هر شبانی که از سوی انسان یا مقامی یا دانشگاهی منتصب می شود! در حین خدمت اجازه دارد عیوب کلیسا را گوشزد نماید، و حتی با آنان برخورد لازم را بنماید، لذا هر گونه اهانت به آنها مستوجب

پاسخگویی به خداوند در روز داوری خواهد بود. وقتی خداوند شبان و خادمی خاص را بر گله خود مقرر می‌فرماید به او اعتماد دارد و او را شایسته آن جایگاه و طریق ارتباطش با کلیسا می‌داند، پس هیچ کس اجازه ندارد بر آنان عیب‌جویی کند زیرا که آنان آقایی دارند که به اعمالشان رسیدگی می‌کند. لذا این سخن خداوند مشمول خدام مسح شده برای این خدمتها نیست، این سخن برای اعضای تحت شبانی کلیسا می‌باشد.

ز سویی دیگر تا عیب هر شخص بی‌خبر از آن، به او گفته نشود فرصتی برای برطرف کردن آن نخواهد داشت. هر چند این کار می‌بایست از طریق شبانی یا آن دو خدمت دیگری که مستقیم با آنان در ارتباط هستند صورت بگیرد، اما باز نیکوتر است عیب هر کس بی‌آن که در نظر دیگران گسترش یابد، برداشته شود. پس اگر عضوی از بدنه کلیسا که خود تحت شبانی دیگری است و عیبی در برادر خود دیده او را از آن مطلع سازد، فقط به شرط آن که خود او مبرا از چنان عیوبی باشد، در غیر این صورت ریاکاری در اعمال خود خواهد بود.

نگاه داشتن حرمت مقدّس:

«آن چه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبدا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند» (متی ۷: ۶).

مقدّس چیست؟ بیان داشتن کلام خدا برای این منظور تنها گوشه کوچکی از حقیقت این کلام است. خداوند می‌فرماید آن چه مقدّس است، "آن چه" یعنی هر چیزی که مقدّس است، این فقط شامل کلام خدا نیست. و سگ، سگ در مفهوم کتاب مقدّسی حیوانی نجس و به معنی دشمن است، سگ یک دشمن بیرون خانه است، از منظری دیگر در شریعت یهود او یک حیوان نجس نیز محسوب می‌گردد. طبیعاً هرگز چیز مقدّس را نباید با یک چیز نجس، ناپاک کرد، نجس دشمن طهارت و پاکی و قداست است.

مثلاً هر فرد مسیحی و پر از روح القدس به واسطه ایمان به مسیح مقدس است، کلیسا اجازه ندارد چنین فرد مقدسی را تسلیم دشمنان ناپاک و ضد مسیح نماید؛ همین طور ایمانتان مقدس است، نمی‌توانید آن را با دشمن معامله کنید و واگذار نمایید، چون آنگاه هلاک شده خواهید بود.

نمی‌توانید از خدا بخواهید یک بی‌ایمان را به روح القدس مسح نماید یا شفا دهد. به یاد بیاورید خداوند عیسی مسیح به زن کنعانی که از او درخواست شفا کرد چگونه خطاب نمود و در آخر چه شد و چه درسی به ما داد: «^{۲۱}پس عیسی از آن جا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت.^{۲۲} ناگاه زن کنعانی‌ای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت، خداوندا، پسر داوود، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.^{۲۳} لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.^{۲۴} او در جواب گفت، فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.^{۲۵} پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت، خداوندا مرا یاری کن.^{۲۶} در جواب گفت که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.^{۲۷} عرض کرد، بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.^{۲۸} آنگاه عیسی در جواب او گفت، ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود. که در همان ساعت، دخترش شفا یافت» (متی ۱۵ : ۲۱ - ۲۸).

آیا در این روایت متوجه ماجرا شدید چه اتفاقی افتاد؟ فکر می‌کنید با شفای آن زن، خداوند از آن چه برای آن فرستاده شده بود عدول کرد؟ خیر! خداوند در ابتدا او را در زمره سگان قرار داد و جایز ندانست او را شفا دهد؛ اما چه اتفاقی در ادامه افتاد؟ زن باور و ایمانش را به خداوند آشکار و اعلام کرد، او یک زن کنعانی بود اما با این اعتراف در میان یهودیان، به پیروان مسیح پیوست. لازم بود که او به ایمانی که در قلبش داشت اقرار کند و وقتی چنین کرد چه شد؟ عیسی خداوند ایمانش را تأیید کرد: «ای زن! ایمان تو عظیم است!» پس از این بود که خداوند توانست او را شفا دهد.

روح قدّوس خداوند که در شما است مقدّس است، هیکل شما مقدّس خداوند است. هیکلهای شما که به بهای خون خداوند عیسی مسیح خریداری شده‌اید نیز مقدّس است از آن روی که برای فرزند خواندگی فرا خوانده شده‌اید، پس نمی‌توانید با برقراری پیمان نکاح با یک بی‌ایمان آن را نجس سازید. هر بی‌ایمانی، در حقیقت خدا و فیضش را رد نموده است و با او در جایگاه دشمنی قرار دارد، از آن روی که به سمت خدایان غیر رفته. هیچ مسیحی اجازه آن را ندارد که با یک بی‌ایمان نکاح و یک تنی نماید زیرا بر بدن خود اختیار ندارد، بدن او مقدّس خداوند است. نباید هیچ چیز مقدّسی که طهارت خدا بر آن قرار دارد را به دشمنانش داد این یک خیانت است.

کلام خدا مقدّس است، نمی‌توانید حقایق آن را برای دشمن بیرونی و بی‌ایمان فاش کنید، کلام مال فرزندان است.

خداوند در ادامه می‌فرماید: «و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند» در زبان عبری و یونانی از یک واژه مشترک برای خوک اهلی و گراز وحشی در جنگل استفاده می‌شود. در کتاب مقدّس نیز تقریباً این چنین است. اگر منظور خداوند به گراز وحشی بوده، می‌شد از عبارت یونانی $\sigma\acute{\upsilon}\alpha\gamma\rho\omicron\varsigma$ = Suagros استفاده گردد، امّا متّی از عبارت $\chi\omicron\iota\rho\omega\nu$ = Choirōn استفاده نمود که به طور عموم برای خوک اهلی استفاده می‌گردد. لذا باید چنین تصوّر کنیم که منظور خوک نجس اهلی است، امّا از سویی دیگر وقتی خداوند می‌فرماید: «... برگشته، شما را بدرند» باید چنین نتیجه گرفت که منظور گراز وحشی است. خوک نجس است امّا وقتی خداوند از مقدّس صحبت کرده به سگ اشاره نمود نه به خوک، ولی برای مروارید که نماد دارایی و چیزی باارزش است باید منظورش گراز وحشی بوده باشد.

گراز از نوع وحشی بوده، موجودی که نخواست اهلی بماند، حیوانی سرکش و یاغی که فقط مستقیم به هر چیزی حمله می‌کند، رام نشدنی، متخاصم به بالفطره.

این تشبیه از کسانی است که همیشه سرکش و مهاجم هستند. کسانی که محبت و مهربانی را چون افرادی آرام و اهلی نمی‌فهمند، کسانی که ارزش نیکی و قیمت محبت را نمی‌دانند، هر کاری بکنید فقط در صدد آسیب رساندن هستند. اینان از دور اهلی به نظر می‌رسند ولی چون نزدیک شوند مهاجم می‌گردند. هر بخشش و مهربانی به آنان نه تنها بی‌ثمر است بلکه آنها را پایمال کرده و شما را خواهند درید.

منظور از مروارید دیگر کلام خدا و چیز مقدس نیست، این دارایی و اندوخته مورد نیاز برای زندگی است، خداوند هشدار می‌دهد چیزهای باارزش خود را برای چنین افرادی صرف نکنید، زیرا نه تنها آنها را از دست خواهید داد بلکه گستاخ شده و به شما حمله خواهند آورد. شما نمی‌توانید با نگاه کردن به آرامی خوک و در ارتباط با آن همان انتظار را از گراز نیز داشته باشید. نمی‌توانید همان گونه که به یک خوک نزدیک می‌شوید به گراز نیز نزدیک شوید.

متأسفانه همیشه در کلیساها بودند افرادی کاذب و گراز صفت که در ابتدا آرام به نظر می‌رسند ولی با پیش رفتن، چهره واقعی خود را نشان می‌دهند و به سایر اعضا و حتی خادمین حمله می‌کنند. این یک هشدار برای این دسته اشخاص است.

چگونه یافتن نیازها:

«سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگویند که برای شما باز کرده خواهد شد.^۸ زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد^۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟^{۱۰} یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟^{۱۱} پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چه قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید!^{۱۲} لَهِذا آن

چه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صُحُف انبیا» (متی ۷: ۷ - ۱۲).

این بخش از سخنان ارزشمند خداوند، مفصلاً در نوشته "ارتباط با خدا" توضیح داده شده، در این مجال اندکی از زاویه‌ای دیگر به این مهم خواهیم پرداخت. خداوند برای ما آشکار می‌نماید که برای دریافت نیازهای خود همیشه با دعا و طلب کردن نمی‌شود به منظور نظر رسید. او سه شکل برای رسیدن به نیازها، برای ما ارائه می‌نماید: "سؤال کنید که به شما داده خواهد شد"؛ "بطلبید که خواهید یافت"؛ "بگویند که برای شما باز کرده خواهد شد".

سؤال کنید که به شما داده خواهد شد: سؤال به معنی درخواست مستقیم است. وقتی می‌گویید "به شما داده خواهد شد" یعنی بعضی چیزها فقط با درخواست نمودن، و بدون آن که در فراهم شدن آن نقشی داشته باشید مستقیم از سوی خداوند به شما داده خواهد شد. این نیاز به تلاشی از سوی شما ندارد و مربوط به چیزهایی است که می‌شود فقط با طلب نمودن از خداوند به رایگان دریافت نمود، به شرطی که جزو آن قبیل درخواستهایی نباشد که در نظر خدا رد شده و مکروه باشد، مانند درخواست بدی در حق دیگران که در نظر خدا کلاً مردود است، اما چیزی مانند شفا برای بیماری، اگر در آن حکمتی از سوی خدا برای کسی نبوده باشد، محقق می‌گردد.

بطلبید که خواهید یافت: همه نیازها به طریق طلبیدن و برآورده شدن از خدا به دست نمی‌آید، گاهی اوقات برای به دست آوردن چیزی نیاز به حرکت و فعالیت شما در آن راستا نیز می‌باشد. وقتی می‌فرماید "خواهید یافت" یعنی اگر برای پیدا کردن و به دست آوردن آن چیز حرکت کنید آن را خواهید یافت، این موارد نیاز به حرکت و فعالیت دارد.

مثلاً شما نمی‌توانید از خداوند درخواست کنید که شما را تبدیل به یک پزشک کند و بعد یک صاعقه از آسمان به شما بخورد و تبدیل به یک پزشک بشوید! خیر، برای

این منظور باید حرکت و فعالیت کنید تا خداوند راه را برایتان هموار کند و به مقصود برسید. او در این نیازهایتان شما را هدایت و راهنمایی می‌کند و موانع دشوار را از پیش پای شما بر می‌دارد؛ اما این شما هستید که برای رسیدن به مقصود باید از این مسیر عبور کنید.

بگویند که برای شما باز کرده خواهد شد: در سومین طریق برای رفع نیاز و حاجت می‌فرماید "باز کرده خواهد شد" یعنی یک در بسته باید برایتان باز شود، دری که می‌تواند شما را به مکانی دیگر منتقل سازد. این می‌تواند یک مکاشفه روحانی باشد، یا حتی بزرگ‌تر از آن دروازه ملکوت آسمان، اساساً برای عبور از هر در و دروازه‌ای لازم است بر آن بگویند تا شخصی در آن سوی دروازه آن را برایتان باز کند. از این روی است که گفتم مکاشفه، زیرا مکاشفه از آن سوی دیگر و از سوی خدا داده می‌شود و این چنین است برای ورود به ملکوت آسمان زیرا آن را خدا می‌بایست برایتان باز نماید.

در ادامه خداوند می‌فرماید: «و کدام آدمی است از شما، که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟^{۱۰} یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟^{۱۱} پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چه قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید!» باز متأسفانه از این آیه نیز بسیاری برداشت و تعلیم نسبتاً اشتباهی ارائه داده‌اند.

این سخن با مثالی آشکار از بخشش یک پدر به فرزندش شروع می‌گردد، که نیازهای فرزندش را می‌داند و از دادن چیزهای نیکو به فرزندش دریغ نمی‌کند. این نیاز به رمزگشایی ندارد زیرا در روشنی تمام گفته شده حتی آن جا که می‌فرماید "بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید" فقط باید به این عبارت مهم توجه کنید "بخششهای نیکو" نه هر نیازی، هر چیزی که خواست، هر دعایی که کرد، فقط دادن چیز نیکو. در ادامه اقرار می‌کند که پدر آسمانی نیز فقط «چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید.» نه هر نیاز و دعا و حاجتی را.

بسیاری از دعاها و حاجات به درگاه خداوند مورد قبول او به دلایلی نیست، امکان دارد برآورده شدن حاجتی او را از خدا دور سازد، یا لغزش دهد و یا هر اتفاق ناخوشایند دیگری برای او به بار آورد، امکان دارد بعضی حاجات در نفس شریرانه و رد شده باشند، لذا خدا از پاسخ به این نیازها امتناع می‌ورزد.

خداوند عیسی مسیح در انتها نکته‌ای را ذکر می‌کند که شنونده را باید به تفکر وادار کند، که طالب چه چیزی از خداوند باید بود: «^{۱۲}لهذا آن چه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صُحُف انبیا» (متی ۷ : ۱۲ - ۷). بدانید، وقتی انتظار دارید از دیگران فقط نیکویی به شما برسد نه هر بدی، شما نیز در ارتباط با دیگران می‌بایست فقط نیکویی را در حق آنان روا دارید، زیرا خدا نیز با شما چنین رفتار می‌کند.

چگونگی در حیات:

«^{۱۳}از درِ تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند.^{۱۴} زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودّی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند» (متی ۷ : ۱۳ - ۱۴).

امروزه کلیسا برای جذب مردم به مسیحیت و کلیسا دست به ترفندهای انگیزشی می‌زنند، هر چند دادن انگیزه بسیار نیکو و عملی شایسته است، اما به شرطی که در آن دروغ و انحراف ایجاد نگردد. با وعده دروغین این که اگر به مسیح ایمان بیاورید و اعتراف کنید وارد ملکوت خواهید شد، و یا این که هر کسی به مسیح ایمان بیاورد روح‌القدس در او خواهد بود، جز یک دروغ بزرگ نخواهد بود.

البته ایمان به مسیح لازمه ورود به حیات جاودانی و دریافت روح القدس است، اما ایمان به او فقط در ابتدای راه حیات قرار گرفتن است، حفظ ایمان و با ایمان به پیش رفتن، همچنین آموختن صحیح و اطاعت کامل از کلام خدا و شروط بسیار دیگری لازم است تا شخص مقبول خدا قرار گیرد. برای کسی که دنیا را نیز دوست دارد و کوچکترین دل بستگی در دنیا داشته باشد، با کوچکترین دل بستگی! نمی تواند تا به انتها در آن ایمانی که منظور نظر خدا برای مقبولیت است بماند. این شروط آن قدر سخت و تأثیرگذار در زندگی هر شخص می باشد که بدون شک زندگی او را در دنیا دچار آشوبی بسیار سخت و دردآور می کند. یک قدرت ایمانی توأم با اطاعت مطلق از کلام خدا لازم است تا شخصی بتواند بر آنها غلبه کند که در توان هر کسی نیست. زیرا با ابراز ایمان وارد یک نبرد بسیار سخت و هولناک با دشمنی نادیدنی به نام شیطان و فوج لشکریان او خواهد شد.

نمی خواهیم از این حقیقت محروم بمانید، اما باید بدانید وضعیت پیروان حقیقی مسیح در دنیا بهتر از خود او نخواهد بود، و هرگز در زمین روی آرامش را نخواهند، هرگاه شخصی را دیدید که به عنوان یک مسیحی در کامروایی و رفاه قرار دارد بدانید او از طریق حیات و اراده خدا دور افتاده و در اراده شیطان به پیش می رود. همیشه هر فردی بین اراده خدا و اراده شیطان فرصت انتخاب دارد، اجازه این انتخاب را خود خدا به هر کسی عطا فرموده: «^{۲۶}اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می گذارم^{۲۷}. اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می فرمایم، اطاعت نمایید.^{۲۸} و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته اید، پیروی نمایید» (تثنیه ۱۱ : ۲۶ - ۲۸).

پس از این کلام، رحمت و محبت عظیم خدا رضا نداد که دیگر برای همیشه سکوت کند، کمی بعدتر باز این کلام خود را تکرار می کند و این بار به نوعی خواهش گونه از قومش (یعنی کلیسا) می خواهد تا برکت را بپذیرند: «^{۱۵}ببین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.^{۱۶} چون که من امروز تو را امر می فرمایم که یهوه

خدای خود را دوست بداری و در طریقه‌های او رفتار نمایی، و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، برکت دهد.^{۱۷} لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت نمایی^{۱۸}، پس امروز به شما اطلاع می‌دهم که البتّه هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور می‌کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایید، عمر طویل نخواهید داشت.^{۱۹} امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم؛ پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی.^{۲۰} و تا یهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و به او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر تو است تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی» (تثنیه ۳۰ : ۱۵ - ۲۰).

متوجه می‌شوید؟ اطاعت مطلق از کلام خدا، "او دیروز و امروز و تا ابد همان است." این بسیار دشوار است! اطاعت مطلق از کلام خدا و امین ماندن در آن بسیار بسیار دشوار است، همان گونه که در شریعت دشوار بود کسی بتواند به همه آن امین و وفادار و مکلف بماند، امروز که کلام خداوند عیسی مسیح را نیز داریم، بسیار بسیار دشوارتر است تا کسی در همه اینها امین و وفادار و مکلف بماند.

اگر در عهد عتیق یهوه خدا، به نوعی خواهش گونه خواست که: «... پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی» در عهد جدید نیز به همان گونه، خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودّی به هلاکت است ...»

برای رسیدن به ملکوت خدا فقط یک در وجود دارد، عیسی خداوند فرمود او آن در است: «من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد» (یوحنا ۱۰ : ۹). اما عبور از فیلترهای خداوند بسیار دشوار است.

بگذارید به این طریق وخامت ماجرا را برایتان تصویرسازی کنم. شماهایی که به عنوان مسیحی شناخته می‌شوید، چند نفر شما به زبانها صحبت می‌کنید؟ چند نفر شما قدرت بر اخراج روحها دارید؟ چند نفر شما عطیه شفا دارید؟ چند نفر شما اصلاً قدرت و عطیه‌ای از سوی روح القدس دارید؟ انجام این اعمال شگفت انگیز و قطعاً می‌بایست حسب بخشش خداوند باشد و هرگاه کسی را با یکی از این عطایا ببینید باید در نظرتان بسیار بزرگ جلوه کند؛ نمی‌خواهم بزرگی و ارزش این قوتها و عطایا را کوچک یا رد کنم، اما می‌دانید همان خداوندی که به بسیاری این عطایا را بخشید می‌فرماید: «^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نساختم! ای بدکاران از من دور شوید» (متی ۷: ۲۲ - ۲۳)!

می‌دانید چرا اینها را از خود دور می‌سازد؟ می‌دانید چرا اینها را رد می‌کند؟ علت آن را دقیقاً در یک جمله پیش بیان نمود: «^{۲۱} نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد» (متی ۷: ۲۱). ای وای! اراده پدر. اراده پدر در تورات و صحف انبیا مکتوب گردیده، و امروز بسیاری از خادمین نهادهای کلیسایی و اعضایشان، الهیدانان برجسته و مشهور و دانشگاه رفته، علما و اسقف‌های بزرگ و سرشناس، با وقاحت تمام می‌گویند: مسیحیت دین نیست، ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم و با این جمله کلام شریعت خدا را باطل و نفی می‌کنند! خدا می‌فرماید به رسوم امتهای رفتار نکنید ولی کلیساها انواع اعیاد و جشنهای مشرکانه را برگزار و به یک دیگر تبریک می‌گویند، کلام خدا را منحرف می‌کنند، جایگاه خادمین حقیقی خدا را غصب می‌کنند، شرک و چند خدایی را وارد کلیساها نموده‌اند، و هزاران رجاسات و انحرافات دیگر.

اینان نخواستند در کلام خدا و خداوند ما عیسی مسیح امین و وفادار بمانند؛ چرا؟ چون اطاعت از کلام بسیار دشوار است، با اطاعت مطلق از کلام خدا خشم و یورش شیطان

و لشکریانش بر آنها از هر سو فرود خواهد آمد. با اطاعت از کلام خدا دنیا با آنان بیگانه و دشمن خواهد شد، آرامش زندگی از آنان خواهد رفت، اینان در فراخ را برگزیدند که بسیار گشاد و عبور از آن سهل و آسان است، عبور از این در مانعی ندارد، شیطان و فوج شریرانش مانعی نخواهند بود، دنیا برایشان بسیار زیبا خواهد بود، محبوب و محترم و بزرگ خواهند بود، زیرا این در بسیار گشاد، به موت ابدی ختم می‌شود.

اگر کلیسایی با اعضای بسیار دیدید از کلامی که در آن جا گفته می‌شود سخت بترسید زیرا آن جمعیت داخل شوندگان به موت هستند، آیا می‌دانید همیشه کلیسای حقیقی خداوند بسیار کوچک بوده و هستند؟ همیشه در اقلیت بسیار کم بوده‌اند؟ از آن جایی که امین و وفادار به کلام و اطاعت مطلق از خدا و خداوند ما عیسی مسیح می‌باشند، مورد نفرت و مطرود و دور انداخته شده هستند؟ خداوند عیسی مسیح صحیح فرمود وقتی که گفت: «^{۱۴} زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودّی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند.» یابندگان ملکوت خدا بسیار کم‌اند. بسیار اندک‌اند.

نمی‌توانید بر سفره خوراک کسی بنشینید از آن نخورید و با جانتان در نیامیزد، خودتان را گول نزنید! نمی‌توانید در یک کلیسای منحرف باشید و از خوراک آنان نخورید و به جانتان نریزید. آیا وقتی شام خداوند را به جای می‌آورید مطابق با کلام خدا شراب می‌نوشید یا شربت؟ اگر شربت پس از در گشاد عبور کرده‌اید! وقتی جشنهایی مانند کریسمس می‌گیرید حسب کجای کلام خدا جشن می‌گیرید؟ از در گشاد عبور کرده‌اید! هزاران مورد است که در عبور از در گشاد آزاد و روا است. اما از دروازه‌ای که مسیح در آن است بسیار دشوار می‌باشد، نمی‌توانید حتی یکی از کوچک‌ترین احکام را بشکنید، ولی آن سوی این دروازه ملکوت خدا و حیات ابدی است. اگر این سوی دروازه بیگانه باشید در آن سوی، شاهزاده و آشنا خواهید بود؛ اگر این سوی دروازه درد و رنج و حقارت و ستم و هزاران بدی است، در آن سوی آرامی و عزّت و جلال و شکوه است. امین عبور کننده از این دروازه روی به حیات باشید.

انبیای کذب:

«^{۱۵} اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.^{۱۶} ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟^{۱۷} همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد.^{۱۸} نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.^{۱۹} هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.^{۲۰} لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت» (متی ۷: ۱۵ - ۲۰).

سفارش بعدی خداوند، پرهیز کردن از انبیای کذب است. وقتی می‌گویید پرهیز یعنی هر کجا چنین اشخاصی را دیدید از آنان دوری کنید، در مجاورتشان نباشید، به حرفشان گوش نکنید، به خانه‌هایتان راه ندهید، به خانه‌هایشان نروید، از کلیسا بیرون کنید و اگر قدرت این کار را ندارید از آن کلیسا خارج شوید. باید از آنان منقطع شوید.

خداوند آنان را گرگها خطاب می‌کند، باید به این مثال خداوند اهمیت و دقت کنید! گرگ! چرا گرگ؟

۱- گرگ درنده است و به خاطر سیر شدن حمله نمی‌کند، ذات او کشتن و پاره کردن است، یعنی این انبیای کذب مانند پدرشان ابلیس فقط در اندیشه کشتن روحانی بشر هستند. پس اگر به کسی مژده انجیل را هم بدهند به گونه‌ای می‌گویند و بعد رهبری می‌کنند که رو به موت باشد.

۲- گرگ به صورت دسته جمعی حمله می‌کند و وقتی در مجاورت یک نبی کاذب باشید، فقط آن یک نفر نیست که در مقابلتان قرار دارد، بلکه با فوج شیران مواجه هستید.

۳- گرگ در شب شکار می‌کند و در شب آهسته و مانند سگان نزدیک می‌شود و وقتی نزدیک شد، خواهد درید. این انبیای کذب با ظاهری اهلی در سیاهی

افکار و دانایی شما از کلام خدا به شما نزدیک می‌شوند و سپس شما را خواهند درید.

۴- شما در مقابل یک گله گرگ، قدرت مقابله نخواهید داشت مگر این که شیر یا عقاب باشید. اگر خود را شیر یا عقاب بدانید پس باید این را هم بدانید که شیر و عقاب با گرگ همنشین نمی‌شود.

اما انبیای کذب یا نبی کاذب کیست و چه مشخصاتی دارد؟ نبی از "نب" گرفته شده که به معنی بانک است، و نبی یعنی کسی که بانک می‌زند است. نبی یکی از طرق ارتباطی خدا با انسانها می‌باشد که کلام خدا را مستقیماً و بدون هیچ دخل و تصرفی به گوش دیگران می‌رساند.

یک نبی و کلاً انبیا حسب چگونگی طریق دریافت کلام خدا و چگونگی انتقال آن به دیگران به سه دسته تقسیم می‌شوند: پسر انسان؛ دیده‌بان، رائی.

پسر انسان:

پسر انسان به انبیایی اطلاق می‌شده که در هنگام دریافت کلام خدا منقلب کلام شده و با آن کلام یکی می‌شدند، این افراد در جریان یک انقلاب درونی هنگام دریافت کلام خدا کاملاً منقلب شده و در تسخیر خداوند تبدیل به زبان خدا برای قوم خدا می‌گردند و خدا از زبان آنان سخن می‌گوید. کلام خدا شخص را متبدل می‌کند و آن شخصیت انسانی را به کنار می‌زند و دیگر این خدا است که متکلم خواهد بود، به خاطر همین به برخی انبیا "پسر انسان" نیز می‌گفتند: «^۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن» (حزقیال ۱۱ : ۴).

حزقیال نبی در خصوص این که یک نبی حقیقی خداوند، نمی‌تواند به جز آن چه خداوند به او می‌فرماید را به زبان بیاورد، و حتی چگونگی تأثیرپذیری یک نبی از روح خدا، می‌گوید که خداوند: «^۱که مرا گفت: ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم.^۲ و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من تکلم نمود شنیدم» (حزقیال ۲: ۱ - ۲).

پسر انسان از جنبه صادر شده پدر آسمانی، همان کلام خدا است که به صورت انسانی مکشوف گردیده است. در کتب مقدس هرگاه به خداوند عیسی مسیح از جایگاه یک نبی نگاه شده، یا به عبارتی به عنوان یک نبی خواسته که معرفی شود "پسر انسان" خطاب گردیده.

حتی خود خداوند عیسی مسیح نیز هرگاه می‌خواست خودش را به عنوان یک نبی معرفی کند به عنوان پسر انسان معرفی می‌کرد: «^۳و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیپس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت، مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند» (متی ۱۶: ۱۳)؟

دیده‌بان:

دیده‌بانی یکی دیگر از وجوهای یک نبی است. همان طور که از اسم دیده‌بان بر می‌آید او رصد کننده وقایعی است که در عقب کلیسا و قوم خداوند یا برای سرزمینی به وقوع خواهد پیوست. خداوند وقایعی که برای قومش عن‌قرب است را به دیده‌بان‌ش نشان می‌دهد، یک دیده‌بان این وقایع را حسب دریافت مکاشفات آسمانی می‌بیند و به اطلاع عموم می‌رساند.

در کتاب اشعیای نبی، خداوند در خصوص چگونگی دریافت و ارائه مکاشفات توسط انبیای دیده بان می فرماید: «^۸آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می نمایند، زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می کند ایشان معاینه خواهند دید» (اشعیا ۵۲ : ۸).

دیده بانان نیز در دریافت های خود کاملاً مجذوب روح نبوتی شده و از خود نمی توانند در خصوص آن چه می بینند اراده ای داشته باشند.

یک دیده بان به طور خاص یک هشدار دهنده است، دیده بان پیام آور وقایع هولناکی است که برای قوم و ملّتی به وقوع خواهد پیوست چنان که حزقیال نبی نیز در این خصوص می فرماید: «^۶و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۷ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن» (حزقیال ۳ : ۱۶ - ۱۷).

خدمت یک دیده بان کاملاً بصری است و او توانایی دیدن وقایعی را دارد که در آینده به وقوع خواهد پیوست، او بیننده مکاشفات است. این وقایع عموماً برای امتها می باشد ولی از آن جایی که قوم خدا (کلیسا) نیز در ارتباط با امتها می باشد، کار دیده بان هشدار دادن به قوم خدا (کلیسا) می باشد تا از بلای در پیش روی کنار بمانند، و از سویی دیگر برای نهیب زدن به امتهایی است که بلا برای آنان نازل خواهد شد. کلاً زبان دیده بان تند و ترسناک است و خوشایند همگان نیست، غالباً دشمنان بسیاری نیز خواهد داشت.

ارمیای نبی در خصوص خدمت خود می فرماید: «^۹آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. ^{۱۰}بدان که تو را امروز بر امتها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی ^{۱۱}پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای ارمیا چه می بینی؟ گفتم: شاخه ای از درخت بادام می بینم ^{۱۲}خداوند مرا گفت: نیکو دیدی زیرا که

من بر کلام خود دیده‌بانی می‌کنم تا آن را به انجام رسانم.^{۱۳} پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: چه چیز می‌بینی؟ گفتم: دیگی جوشنده می‌بینم که رویش از طرف شمال است.^{۱۴} و خداوند مرا گفت: بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد» (ارمیا ۱: ۹ - ۱۴).

رائی:

به برخی انبیا، رائی نیز می‌گویند. رائی به معنی مکشوف کننده، بیننده، مق، مرئی، دیده شده است. رائیان نیز از نوع انبیایی هستند که از وقایع آینده اخبار می‌کنند و دروازهٔ مکاشفات آسمانی برایشان گشوده می‌گردد؛ و یا اسرار را از زبان خداوند دریافت می‌کنند و اعلام می‌دارند. رائی علاوه بر این که نبوتها را به صورت شنیداری از خداوند دریافت می‌کند همچنین می‌تواند در روح نبوتی آینده را ببیند که دارای پیغامی برای کلیسا، مردم و یا شخصی خاص باشد.

کتاب مقدس در بیشتر مواقع از سموئیل نبی با عنوان رائی یاد می‌کند مانند: «^{۲۸} و هر آن چه سموئیل رائی و شاول بن قیس و ابْنیر بن نیر و یوآب بن صرویه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شلومیت و برادرانش بود» (اول تواریخ ۲۶: ۲۸).

در کتب مقدس بسیار دیده می‌شود که یک نبی با عنوان رائی معرفی می‌گردد: «^{۱۲} و امصیا به عاموس گفت: ای رائی برو و به زمین یهودا فرار کن و در آن جا نان بخور و در آن جا نبوت کن.^{۱۳} اما در بیتئیل بار دیگر نبوت منما چون که آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت می‌باشد» (عاموس ۷: ۱۲ - ۱۳).

همچنین جاد که یک نبی خاص در زمان داوود بوده نیز با عنوان رائی خطاب می‌گردیده: «^۹و خداوند جاد را که رائی داوود بود خطاب کرده، گفت: 'برو و داوود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می‌فرماید: من سه چیز پیش تو می‌گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم» (اول تواریخ ۲۱: ۹ - ۱۰).

خصوصیات رائی و نبی دقیقاً مشابه هم است تا جایی که می‌توان گفت رائی فقط نام دیگر یک نبی است.

اما انبیای کذبه‌ای که خداوند به آنها اشاره نموده را چگونه باید شناخت؟ عبارت کذبہ گویای دروغین بودن یک نبی است، به این معنی که فرد مدعی نبی بودن و کلاً کسی که مدعی داشتن نبوت است، یک نبی دروغین و دروغگو می‌باشد که هیچ ارتباطی با خدا ندارد.

این انبیای کذبہ را نیز می‌توان در سه دسته بندی قرار داد:

۱- اشخاصی که از دریچه قدرت نبوی با شیاطین ارتباط دارند و از آنها الهامات می‌گیرند؛ چه آگاه باشند و چه ناآگاه از این که دارند از شیاطین دریافتهایی می‌گیرند؛ به هر حال چون در ارتباط با خدا نیستند اینان انبیای کاذب می‌باشند. نمونه انبیای کذبہ که نبوت‌های کاذب داشتند را می‌توانید در کتاب مقدس ببینید. بیشتر این انبیا فریب خوردگان شیطان هستند، با این که آنها چیزهایی می‌شنوند و حتی مکاشفاتی می‌بینند، اما منبع صادر کننده آنها از سمت خدا نیست بلکه شیطان می‌باشد که با دروغ خود را در جایگاه خدا جا زده است.

۲- اشخاصی که آن قدر در فکر و توهمات ذهنی خود غرق و فریفته شده‌اند، که با شروع خیال بافی توهمات ذهن خود را با دریافتهایی از روح القدس اشتباه گرفته و باور می‌کنند که خداوند با آنها سخن می‌گوید. این اشخاص مکاشفه‌ای نمی‌بینند، بلکه صدای ذهن خیال‌پرداز خود را با صدای خدا اشتباه می‌گیرند. متأسفانه این قبیل از انبیای کذبہ

در بین اعضای کلیسا بسیار فراوان هستند. شروع شکل‌گیری این حالت در اشخاص غالباً به دو دلیل می‌باشد: ۱- قرار گرفتن در تعالیم اشتباهی که به آنان داده شده مبنی بر این که تعمید روح‌القدس دارند و خداوند با آنان صحبت و هدایتشان می‌کند. ۲- از شوق داشتن عطیه و خدمتی، ضمیر ناخودآگاه خود را در مسیر خیال‌پردازی جهت و سمت می‌دهند. این اشخاص نیاز به تعالیم پایه و بنیادی دارند و گر نه در انحرافات ذهن خود گم شده و از کلیسا محو می‌شوند.

۳- دسته سوم از همه بدتر، مخرب‌تر، شریرتر، دروغگوتر و قطعاً احمق‌ترند. این دسته در بین خادمین کذب قرار دارند که فاقد مسح خدمتی می‌باشند و در اطاعت از کلام خدا حرکت نمی‌نمایند. اینان همان دزدانند که آمده‌اند تا بدزدند و بکشند. از این گروه به شدت باید دوری نمود.

این اشخاص وقتی منبر و تریبون را در دست می‌گیرند، با بیان این که "پیغامی از سوی خداوند دارند" و یا "خداوند این ... را در دلم گذاشت" و یا "پیغام خدا برای امروز این است" و یا این که "به پیغام برادر فلانی گوش خواهیم داد" عملاً و آشکارا خود را در جایگاه نبی قرار می‌دهند و به خداوند افترا و دروغ بسته و افکار خود را جهت فریب کلیسا به خدا نسبت می‌دهند.

همچنین از این دست انبیای کذب دیگر، کسانی هستند که کتاب مقدس را در دست می‌گیرند و روی هوا از طرف خدا صحبت می‌کنند و برای این که انگیزش ایجاد کنند و عضوگیری نمایند، با گفتن جملات دروغین که خدا هرگز نفرموده قصد فریب دیگران را دارند. جملاتی مانند این که: خداوند برای فلان سرزمین نقشه دارد و می‌خواهد آن را برکت دهد و آزاد سازد (در صورتی که به وضوح در کتاب مقدس، خدا برای آن سرزمین گفته که حدت خشم خود را خواهم ریخت.) و یا خدا گناهکاران را دوست دارد (در حالی که خدا به روشنی گفته محفل مقدس را با گناه تحمل نمی‌کنم.) و یا حسب چاپلوسی یک شخص، در کلیسا اعلام می‌کنند که خدا او را مسح و انتخاب نموده (در

صورتی که آن شخص اساساً با کلام خدا و ایمان به او بیگانه و ناباور است. (و دهها ادّعی دروغین دیگر.

همه این اشخاص در زمره انبیای کذب قرار دارند، زیرا همه به دروغ گفته‌هایی را به خدا نسبت می‌دهند و عملاً خود را در جایگاه یک نبی قرار می‌دهند. نبوت و کلام خدا برای یک کلیسا، یا یک منطقه و یا سرزمینی، همیشه توسط یک نبی شناخته شده و امتحان پس داده و تأیید شده از سوی خدا اعلام می‌گردد؛ خدا فقط یک نبی برای وقایع عمومی انتخاب می‌کند، همان طور که در عهد عتیق بود. اگر انبیای حقیقی دیگری نیز در کلیسا یا منطقه‌ای باشد، آنان در حیطه کوچک‌تر مانند خود شخص و خانه و خانواده و یا در جایگزینی یک نبی در خدمت در موارد بسیار خاص و استثنایی نبوت دریافت می‌کنند.

فریب نخورید هر ادّعایی به داشتن دریافت و نبوت و کلامی از سوی خدا که خدا به آن تکلم نکرده، می‌شود نبوت کاذب و آن شخص گوینده و مدّعی، یک نبی کاذب است. از این قرار است که باز خداوند عیسی مسیح از پیش هشدار داده: «^{۲۱}پس هرگاه کسی به شما گوید، اینک، مسیح در این جا است، یا اینک، در آن جا، باور مکنید.^{۲۲} زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به قسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی.^{۲۳} لیکن شما بر حذر باشید! اینک، از همه امور شما را پیش خبر دادم» (مرقس ۱۳ : ۲۱ - ۲۳).

متأسفانه با اشغال جایگاه حقیقی خادمین خداوند در کلیساها توسط افراد سودجو و دروغین، منبر و تریبونهای کلیساها پر شده از این دسته انبیای کذب. بر هر فرد ایماندار حقیقی است اگر می‌خواهد در اراده خدا زندگی کند، این خادمین دروغین و انبیای کذب را از کلیساها بیرون رانده و یا خودشان آن مکان را ترک کنند زیرا تبدیل به کنیسه شیطان شده است. این را خداوند ما عیسی مسیح می‌فرماید: «اما از انبیای کذب احتراز کنید، ...»

به غیر از دسته سوّم که کاملاً مشخص هستند و تکلیفشان معلوم، و دسته دوّم که هر ایمانداری می‌بایست به خودش بیاید و در باورهای خود و انطباق آن با کلام خدا هماهنگی ایجاد کند، برای دسته اوّل حسب آموزه کتاب مقدّس می‌بایست منتظر وقوع و تأیید یک نبوّت ماند و پیش قضاوت نکرد. این انتظار اگر وضعیّت وقت کلیسا و ایمانداران را تحت تأثیر قرار دهد می‌تواند مخرب باشد، پس خداوند برای تشخیص یک نبی حقیقی از کاذب راهکاری را در ادامه ارائه نمود: «^{۱۶}ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟^{۱۷} همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد.^{۱۸} نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.»

این راهکار با وجودی که جالب و کاربردی است، امّا باز متأسفانه اکثریّت در درک درست از آن به اشتباه رفته‌اند و در کمال شگفتی وقتی در خصوص شخصی می‌خواهند قضاوت و بررسی کنند می‌گویند: او بسیار مشهور است، کلیسای او بزرگ است، چند هزار پیرو دارد، خیلی خوب صحبت می‌کند، او چند جلد کتاب نوشته، و از این قبیل تحلیلها؛ و هیچ توجّه‌ای به این نمی‌کنند که یک میوه نیکو در ارتباط با دنیا سنجیده نمی‌شود بلکه در ارتباط با خداوند و کلام خدا باید تأیید گردد.

خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۱۹}الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.^{۲۰} در من بمانید و من در شما. همچنان که شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.^{۲۱} من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آن که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.^{۲۲} اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود» (یوحنا ۱۵ : ۳ - ۶).

مثلاً در الوهیت صحبت از الوهیم، تنها خدای خالق در ازلیّت است، ولی بسیاری منحرف شده و مانند هندوها و یونانیان سه خدای تثلیث را ابداع نموده‌اند، باورمندان به

این، میوه نیکو ندارند و در مسیح و کلام خدا نشانده نشدند. یا مثلاً وقتی خداوند در شام آخر فرمود شراب نماد خون است که می‌بایست در هر ساله به یادگار خورده شود و همچنین یک نان را به نشان بدن خود بین همگان تقسیم کرد، بسیاری از کلیساها شراب را با آبمیوه جایگزین و یک نان را با ده‌ها نان کوچک دیگر و برگزاری این آیین را به جای سالی یک بار و در وقت مشخص به سالی ده‌ها بار و هر وقت دلشان خواست تبدیل نمودند؛ آیا این میوه نیکو است از تاک حقیقی؟ انحرافات بسیاری در کلیساها رواج یافته که آن کلیساها را از اراده و کلام خدا دور ساخته است و همه اینها حاصل همین خدام و انبیای کذبه‌ای است که با افترا زدن به خدا دروغ را وارد کلیساها نموده‌اند. اگر می‌خواهید میوه نیکوی یک شخص را ببینید به گفته‌های او در ارتباط و هماهنگی با تورات و صحف انبیا و کلام خداوند نگاه کنید.

در پایان این مبحث خداوند عیسی مسیح به همه هشدار می‌دهد: «^{۱۹}هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ^{۲۰}لَٰهٰذَا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.» مسیح فرمود "هر درخت" نه شاخه یا تنه، درخت از شاخه‌ها و برگ‌های بسیاری تشکیل می‌شود. پس این انبیا و خادمین کذب در انتها با تمام پیروانشان که شاخه‌ها و برگ‌های آنها را تشکیل می‌دهند در آتش افکنده و سوزانده خواهند شد. این اتفاق برای هر کسی است که در ارتباط با این گرگ‌ها می‌باشند، برای همین در همان ابتدا مسیح هشدار داد و خواسته تا از این انبیای کذب احتراز و دوری کنید.

یک نکته را در پایان این بخش لازم به یادآوری می‌دانم، یک شخص هر چه قدر باسواد و تحصیلکرده باشد، هر چه قدر مشهور باشد، هر چه قدر پیرو داشته باشد، اگر متوجه اشتباه خود بشود و با توبه بازگشت کند، فقط توبه او پذیرفته و می‌تواند وارد مسیر حیات گردد، اما هرگز نمی‌تواند مجدد در جایگاه خدمتی قرار گیرد، چون او هرگز خادم خداوند نبود، او غاصب آن جایگاه بوده.

خدا هرگز از او برای خدمت به کلیسا استفاده نخواهد کرد. هیچگاه تشبیه این قبیل افراد با پولس درست نیست. پولس یک تحصیلکرده یهودی بود که وقتی با خداوند عیسی مسیح آشنا شد و به او ایمان آورد، دانش او نیز بالکل منقلب شد و تبدیل گردید. او ظرفی بود که بعدها در ارتباط با خداوند از کلام او پر شد، مانند هر کسی که به خداوند ایمان می آورد این فرصت را دارد تا حسب اراده خداوند صاحب خدمت شود. اما خادمین کذب بر خلاف پولس به مسیح ایمان آورده بودند و بعد منحرف شدند، اینان هیچ شباهتی به پولس یا سایر رسولان خداوند ندارند. خداوند هرگز از این افراد برای خدمت استفاده نخواهد کرد.

اعتبار در نزد خداوند:

«^{۲۱}نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!

^{۲۴}پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.^{۲۵} و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.^{۲۶} و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد.^{۲۷} و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.^{۲۸} و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در

حیرت افتادند،^{۲۹} زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان» (متی ۷: ۲۱ - ۲۹).

بخش ابتدایی این سخن خداوند را کمی پیش تر توضیح دادیم. برای داشتن تأیید خداوند عیسی مسیح جهت ملکوت آسمان، او نگاه می کند که چه کسی به کلام پدر او یعنی خدا، که در تورات و صحف انبیا آمده معتقد، معترف و عمل کننده کامل است. او اعتراف به نام خود را همه معیار برای پذیرش نمی داند، حتی داشتن عطایای گوناگون را ملاک گزینش قرار نمی دهد، او نگاه می کند چه کسی در کلام خدا زندگی می کند. هیچ کس حتی هیچ خادمی نمی تواند کلمه ای از کلام خدا را نفی یا باطل کند مگر آن که خادم شیطان بوده باشد.

از ابتدای موعظه بالای کوه خداوند یکسره در هر قسمتی از سخنانش به اطاعت مطلق از کلام خدا داشت اشاره می نمود، و در پایان سخنانش را در وصف حال فقط دو دسته از ایمانداران به پایان رسانید، آن دسته که کلام خدا را بشنوند و به جا آورند و آن دسته ای که کلام خدا را می شنوند اما به جا نمی آورند.

در کل جملات پایانی خداوند آب پاکی ای بود که به روی دستان همه ریخته شد و حجت را بر همگان تمام نمود.

سخن پایانی:

در پایان، شاید بیش از هر چیز لازم باشد بار دیگر به ابتدای موعظه بالای کوه که سخن را از آن آغاز کردیم، برگردیم. در آن جا خداوند قوم اسرائیل را نزد خود فرا خواند و موسی را بر فراز کوه خواند تا کلام و احکام خود را به او بسپارد. آن چه در سینا واقع شد، تنها حادثه‌ای در گذشته و تنها عطای مجموعه‌ای از احکام به یک قوم نبود؛ بلکه در نگاه صحیح، نقش و سایه‌ای از اموری بود که می‌بایست در زمان مقرر به ظهور برسد.

خداوند در سینا با قوم خود عهد بست، و با اعطای شریعت موسی را در جایگاهی قرار داد که قوم از طریق او کلام خداوند را بشنوند. اما قرن‌ها بعد، بار دیگر رسولش در کوهی در برابر قوم قرار گرفت؛ این بار دیگر آن پیغام‌آور موسی نبود، بلکه خداوند عیسی مسیح بود که بر کوه ایستاد و سخن می‌گفت.

از همین جا طرح این نوشتار موافق کتاب مقدس پیش می‌رود. آیا آن چه را بر این کوه گفته شد، جدا از آن چه پیش‌تر در سینا واقع شده بود را مطرح می‌نماید؟ آیا آن چه در سینا به صورت سایه و نقش ترسیم شده بود، اکنون در موعظه بالای کوه صورت دیگری از خود را آشکار نمی‌کرد؟ آیا به همان گونه که در سینا خداوند احکام عهد را به قوم سپرد، در موعظه بالای کوه نیز سخن از احکام عهد جدید به میان آمد؟

در آن جا موسی واسطه رساندن کلام خداوند به قوم و در این جا، خداوند عیسی مسیح، به عنوان رسول عهد جدید، بر کوه ایستاده و کلام را به پیروان خود اعلام می‌کرد. از همین رو، قرار دادن این دو واقعه در کنار یک دیگر، نه یک تشبیه ظاهری، بلکه راهی برای فهم بهتر جایگاه موعظه بالای کوه در طرح کلام خداوند است. از این منظر، آن چه در موعظه بالای کوه آمده است نیز دیگر مجموعه‌ای پراکنده از اندرزهای اخلاقی نخواهد بود.

خوشا به حالها، جایگاه پیروان، مفهوم نمک و نور جهان، جایگاه کلام خدا، احکام عهد جدید و سپس سفارشها همگی در امتداد همان مسیر قرار می گیرند. موعظه با خوشا به حالها آغاز می شود و از همان ابتدا، جایگاه و ویژگیهای کسانی که در این راه هستند را آشکار می سازد؛ سپس پیروان را نمک زمین و نور جهان می خواند و جایگاه آنان را در برابر جهان ترسیم می کند. پس از آن، مسیح به کلام خدا و جایگاه احکام می پردازد و احکامی را در برابر پیروان خویش قرار می دهد که تمامی ابعاد زندگی آنان را دربر می گیرد؛ از خشم و آشتی و ادای حق گرفته تا پاکی، طلاق، سوگند، رفتار متقابل و محبت و احسان به دشمنان. بنابراین، اگر آغاز این نوشتار ما را از سینا به موعظه بالای کوه آورد، پایان آن نیز باید بار دیگر همین مسیر را در برابر چشم ما قرار دهد.

آن چه در سینا آغاز شد، در سایه احکام و عهد پیشین، ما را به سخنان مسیح بر موعظه بالای کوه می رساند؛ و آن چه مسیح بر کوه اعلام کرد، اکنون انسان را در برابر یک پرسش جدی قرار می دهد: با کلامی که شنیده است چه خواهد کرد؟

از همین منظر، موعظه بالای کوه دیگر یک موعظه معمولی و آن گونه که بسیاری تلقی می کنند اخلاقی نیست. این سخنان، از محدوده مژده و خوشا به حالها فراتر می رود و به سخنانی دستوری، احکامی الزام آور و سپس سفارشیهای بسیار مهم و حیاتی تبدیل می شوند.

آن چه در این چند باب از انجیل متی آمده، در نگاه این نوشتار، اعلانیه ای از عهد جدید خداوند است؛ اعلانیه ای که خداوند قرنهای پیش نقش و سایه آن را در قوم اسرائیل و با به صحنه آوردن موسی ترسیم کرده بود. از این روی، عدم درک درست این سخنان و مقید نبودن به احکام آن، موضوعی ساده و کم اهمیت نیست.

در این میان، پرسش دیگری نیز مطرح می شود: چه کسی بر فراز این کوه ایستاده و سخن می گوید؟ در کوه سینا، قوم از عظمت حضور خدا به هراس افتادند و از موسی

خواستند که او با آنان سخن بگوید. سپس خدا وعده آمدن نبی‌ای را داد که "مثل خودش نسبت به موسی" از میان برادران آنان مبعوث خواهد شد و فرمود که: "او را بشنوید."

در این نوشتار، این وعده در کنار ظهور خداوند عیسی مسیح بررسی شد؛ زیرا مسیح تنها با عنوانهایی چون خداوند، پسر خدا، پسر انسان، برّه و منجی معرفی نمی‌شود، بلکه رسول عهد جدید نیز هست؛ همان کسی که کلام خداوند را به قوم می‌رساند. از این روی، هنگامی که خداوند عیسی مسیح بر کوه می‌ایستد و سخن می‌گوید، با یک تعلیم معمولی رو به رو نیستیم. سخنان او را باید در امتداد همان مسیری دید که از سینا آغاز شده بود؛ مسیری که در آن خدا با قوم سخن گفت، شریعت خود را عطا کرد و اکنون در عهد جدید، احکام و تعلیمات خود را از زبان رسول عهد جدید اعلام می‌دارد.

و شاید به همین دلیل است که موعظه بالای کوه، پس از خوشا به حالها، به سرعت به جایگاه پیروان، جایگاه کلام خدا و احکام عهد جدید می‌رسد. خود ساختار کتاب نیز همین مسیر را دنبال می‌کند: خوشا به حالها، مسکینان، ماتمیان، حلیمان، گرسنگان و تشنگان عدالت، رحم کنندگان، پاکدلان، صلح کنندگان و زحمتکشان برای عدالت؛ سپس جایگاه پیروان به عنوان نمک و نور جهان؛ و پس از آن جایگاه کلام خدا و احکام عهد جدید.

اما یکی از نکات اساسی که در بررسی احکام عهد جدید آشکار شد، این است که مسیح پیش از آن که احکام خود را بیان کند، حرمت و حقانیت شریعت خدا را که به موسی داده شده بود تأیید می‌کند. از همین روی، احکام خشم و صلح با برادر، صلح با مدعی، زنای روحانی، طلاق، سوگند، رفتار متقابل و محبت و احسان به دشمنان را نمی‌توان جدا از این سخن مسیح فهمید که او برای باطل کردن شریعت نیامده است.

بر این نکته تأکید می‌کنم که او پیش از بیان فرامین عهد جدید، به آن چه پیش‌تر در شریعت خدا داده شده بود حرمت می‌گذارد و بر رعایت آن تأکید می‌کند. پس موعظه بالای کوه درباره این است که انسان در برابر کلام خداوند چگونه زندگی کند. از خشم

گرفتن بی جا و ضرورت صلح با برادر گرفته، تا ادای حق مدعی؛ از پاکی و پرهیز از زنا و روحانی، تا طلاق و سوگند؛ از رفتار متقابل تا محبت و احسان به دشمنان؛ همه در یک مسیر قرار دارند: انسان نمی تواند خود را پیرو مسیح بداند و در همان حال نسبت به فرمانی که از جانب او آمده بی اعتنا باشد.

در این میان، موعظه بالای کوه از احکام رفتاری نیز فراتر می رود و به سفارشهای روحانی می رسد مانند: صدقه دادن، دعا کردن، روزه گرفتن، ثروت اندوزی و دید روحانی. این جا نیز مسئله فقط انجام دادن یک عمل ظاهری نیست؛ مسئله آن است که این اعمال در برابر خداوند و با چه روحی انجام می شوند.

انسانی که برای دیده شدن صدقه می دهد یا دعا و روزه را وسیله نمایش دینداری خود می کند، ممکن است ظاهر عمل را داشته باشد، اما حقیقت آن را از دست داده باشد. و سپس موعظه به نقطه ای می رسد که عنوان اطاعت نادرست به خود می گیرد.

خداوند عیسی مسیح فرمود: «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد.» این سخن تنها یک مثال اخلاقی نیست. خداوند عیسی مسیح با بیان این حقیقت روشن می کند که انسان نمی تواند هم زمان هم خدا را خدمت کند و هم شیطان را.

بسیاری چنین می گویند که از شیطان نفرت دارند و خداوند را دوست می دارند؛ اما نفرت و محبت تنها با زبان ثابت نمی شود. نفرت در عمل خود را نشان می دهد؛ ناطاعتی، ناشنوایی، بی توجهی و بی حرمتی از آثار آن است. و عمل انسان گویای محبت یا نفرت او است. از این منظر، ممکن است شخصی خود را ایماندار، خادم خداوند یا حتی مدافع مسیحیت بداند؛ اما اگر در عمل فرمان خداوند را ترک کند و چیزی را که خداوند نهی کرده به جا آورد، صرف ادعای او نمی تواند حقیقت را تغییر دهد. معیار، آن چیزی نیست که انسان درباره خود می گوید؛ معیار، آن چیزی است که در عمل بروز می یابد.

جایی که شخص یا حتی یک نهاد کلیسایی، با وجود ادعای ایمان به خداوند عیسی مسیح، از رسوم و آیینهای پیروی می کنند که خداوند آنها را نهی کرده است، یا

شریعت خداوند را خار می‌شمارند و آن را کنار می‌گذارند. بنابراین، مسئله تنها این نیست که چه می‌گوییم؛ مسئله این است که چه می‌کنیم! همین حقیقت در سخن خداوند عیسی مسیح درباره دروازه و راه حیات نیز خود را نشان می‌دهد: «تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودّی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند.»

راه حیات، راهی فراخ و مطابق خواسته‌های انسان نیست. در این کتاب نیز تأکید شد که ایمان به مسیح آغاز راه است و برای پیش رفتن در راه حیات، حفظ ایمان، آموختن صحیح و اطاعت کامل از کلام خدا نیز اهمیت دارد. و درست در ادامه، هشدار انبیای کذب مطرح می‌شود. این ترتیب بسیار پرمعنی است.

پس از آن که مسیح راه حیات را معرفی می‌کند، هشدار می‌دهد که از انبیای کذب برحذر باشید؛ کسانی که با لباس گوسفندان می‌آیند، اما در باطن گرگ‌های درنده‌اند. بنابراین، هر سخنی که رنگ و ظاهر روحانی داشته باشد، لزوماً سخن خداوند نیست. انسان باید بتواند میان کلام خدا و سخن انسان، میان تعلیم حقیقی و تعلیم گمراه کننده، تمایز بگذارد. و سرانجام، موعظه بالای کوه به آن جایی می‌رسد که دیگر هیچ ادعایی نمی‌تواند انسان را پناه دهد: «نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.»

تمام آن چه پیش از این گفته شد از خوشا به حالها؛ جایگاه پیروان؛ نور و نمک؛ و باقی مطالب این نوشتار در نهایت انسان را در این خط سیر ایمانی به این پرسش می‌رساند که آیا فقط شنونده کلام هستیم، یا آن را به جا می‌آوریم؟ زیرا مسیح در پایان موعظه، دو انسان را در برابر ما قرار می‌دهد. یکی سخنان او را می‌شنود و به جا می‌آورد و خانه خود را بر سنگ بنا می‌کند؛ دیگری همان سخنان او را می‌شنود، اما به جا نمی‌آورد و خانه خود را بر ریگ و شن می‌سازد. پس تفاوت این دو در "شنیدن" نیست. زیرا هر دو شنیدند. تفاوت در به جا آوردن است. و شاید همین، سنگین‌ترین پیام تمام موعظه بالای کوه باشد.

اکنون این نوشتار به پایان رسیده؛ اما آن چه در این صفحات بررسی شد، در همین صفحات پایان نمی‌یابد. اکنون دیگر پرسش فقط این نیست که مسیح بر کوه چه گفت؟ پرسش این است: ما با آن چه او گفت، چه خواهیم کرد؟ حال که موعظه بالای کوه پایان یافته نوبت شنونده است تا آن چه را که شنیده، به جا آورد یا ...

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان